



نابرابری دستمزد ستمی مضاعف / ص ۵۱

سه نما از زندگی زنان / ص ۵۵

روایتی از تولید کنندگان کلیپس / ص ۵۷

کودک غیر قانونی حق تحصیل ندارد / ص ۶۴

شرایط زندگی زنان کارگر در ایران / ص ۶۸

زنان دستفروش انزلی / ص ۷۹

دور کاری / ص ۸۳

خودسوزی زنان در لرستان / ص ۸۹

<http://kanoonm.com>

Email: kanoon.m.h.kargar@gmail.com

مجموعه مقالات و گزارش‌ها

گوشه‌هایی از

شرایط کار و زندگی زنان

فهرست مطالب

یادداشتی بر آمار نیروی کار زنان در چند دهه ی اخیر / ص ۲

زنان کارگر در تولیدی‌های لباس / ص ۲

پرستاران / ص ۷

زنان زحمتکش چگونه کار می‌کنند؟ / ص ۱۲

گزارشی از وضعیت زنان کارگر / ص ۱۵

خشونت‌های جنسیتی در محیط‌های کاری / ص ۱۹

تزیین کاران لباس: پراکنده‌ترین و بی‌حقوق‌ترین کارگران

بخش پوشاک و لباس بخش اول / ص ۳۵

تزیین کاران لباس عروس ، بخش دوم / ص ۴۴

یادداشتی بر آمار نیروی کار زنان در چند دهه ی اخیر

زنان کارگر در تولیدی‌های لباس؛ تقاطع خیابان ولیعصر و جمهوری

این منطقه پر از مغازه‌ها و پاساژهای فروش لباس است. مرکزیت این منطقه باعث شده است که درطول روز پیاده روها بسیار پررفت و آمد بوده و خیابان ولیعصر هم شلوغ و پرترافیک باشد.

خانم‌ها، دو یا سه نفری از کنار مغازه‌ها عبور می‌کنند. جلوی ویتترین هر مغازه حداقل سه خانم را می‌توان دید که با هم درمورد انواع و اقسام مدل‌های لباس گفت و گو می‌کنند.

لباس‌های بچه گانه، مردانه، لباس‌های شب و چیزی که از همه بیشتر جلب توجه می‌کند، انواع و اقسام لباس‌های عروس است. لباس‌های عروس در رنگ‌های مختلف، سبز، طلایی، آبی و قرمز با دامن‌های پف دارو پرچین که با منجوق دوزی، گلدوزی و پولک دوزی‌های ریزتزیین شده‌اند.

اما در داخل این پاساژها به غیر از مغازه‌های فروش انواع و اقسام پوشاک، گاهی تولیدی‌های این لباس‌ها نیز وجود دارند. حتی در بسیاری از موارد، طبقه دوم یا سوم خیلی از همین فروشگاه‌ها، عده‌ای زن و مرد مشغول دوخت و دوز لباس‌ها هستند.

یکی از این کارگاه‌های تولیدی پوشاک در طبقه‌ی پنجم یک ساختمان مسکونی که همه‌ی واحدهای آن در اجاره‌ی تولیدی‌های لباس است، قرار دارد. با گذراز راهرویی تاریک و سیاه به آپارتمان کوچکی، حدوداً ۷۰ متر می‌رسیم. کیسه‌هایی پراز لباس‌های آماده دوخت در گوشه و کنار این کارگاه به چشم می‌خورد و فضا آکنده از غبار نخ و پارچه بود و نفس سنگینی می‌کرد.

فضای سنگین، دلگیر و تیره اجازه‌ی دیدن نور را نمی‌داد هر چند که اتاق پنجره‌های بزرگی داشت.

توسعه پرشتاب سرمایه داری پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خصوص در دهه ۴۰ نرخ مشارکت زنان در بازار کار را شتاب بخشید. در ۱۳۳۵ نرخ مشارکت زنان در بازار کار ۹/۲ درصد بود، در سال ۱۳۴۵ و یک دهه بعد ۳۷ درصد افزایش یافت و به ۱۲/۶ درصد رسید. با ورود زنان تحصیل کرده طبقه متوسط در مشاغل حرفه ای و اجرایی، نرخ مشارکت زنان در بازار کار در دوره بیست ساله بین سالهای ۱۳۳۵ - ۱۳۵۵ افزایش یافت.

پس از سرنگونی شاه، در سال ۱۳۶۵ نرخ مشارکت زنان در بازار کار ۳۶ درصد کاهش یافت و به ۸/۲ درصد رسید. این افت بازتابی از کاهش مطلق در اشتغال زنان از ۱/۲ میلیون نفر در ۱۳۵۵ به ۹۷۵۰۰۰ نفر در ۱۳۶۵ بود. در مقابل نرخ مشارکت مردان در بازار کار با نرخی به مراتب کندتر ۳/۴ درصد در دهه پس از انقلاب کاهش یافت. در مناطق روستایی که نرخ فعالیت زنان بالاتر از مناطق شهری بوده است بین سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ نرخ فعالیت و نرخ فعالیت موثر و سهم زنان در کل اشتغال روستایی در حدود ۵۰ درصد کاهش یافت.

بررسی آمار کلی و وضعیت اشتغال زنان در کشور طی سال ۸۸ نشان می دهد که از کل ۲۱ میلیون شاغل کشور در این سال بیش از ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر آن زن بود. آمار اشتغال مردان در این بخش رقمی بیشتر از ۱۷,۳ میلیون نفر بود .

در حالی که مردان در سال گذشته ۸۷ درصد کل اشتغال کشور را در اختیار داشته اند، زنان توانسته اند ۱۳ درصد کل فرصت‌های شغلی را در کشور به خود اختصاص دهند که خود این موضوع نشان دهنده توزیع نامتوازن فرصت‌های اشتغالی بین مردان و زنان است.

کارمند می‌تواند هم حقوق خودش را و هم حقوق همسرش را دریافت کند.

در پرداخت دستمزدهای ماهیانه طبق گفته‌های این کارفرما، سطح حقوق زنان به دلیل محدودیت‌های زمانی آنان، کمتر از مردان است. اختلاف این دستمزدها بین کارگران ساده زن و مرد به گفته کارفرما به طور متوسط ماهیانه ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان در این کارگاه می‌باشد. به گفته این کارفرما، عوامل مختلفی در تعیین دستمزد کارگران - چه زن و چه مرد - تأثیر دارد و یکی از مهمترین این عوامل، ساعت کاری است.

تفاوت کار کارگران زن و مرد در این کارگاه به گفته کارفرما در بیلان کاری زنان است. او در طی سالها تجربه در این زمینه به خصوص، بیلان کاری زنان را پایین تر از مردان دیده است و خود این کارفرما کار کارگران مرد را بیشتر قبول دارد. این کارفرما همچنین اذعان داشت که میزان دقت آقایان در کار بیشتر است در حالیکه خانمها سرکارها هم گپ می‌زنند و راندمان کاری آنها پایین تر است.

اما قابل توجه است که در این کارگاه زنان بیشتر کارهای غیر تخصصی مانند دسته بندی لباسها، سرنخ کردن و به گفته کارفرما کارهای ظریف کاری که سنگین نیست و در حوصله خانمها می‌گنجد انجام می‌دهند. اینکه آیا ظریف کاری نیاز به دقت و حوصله دارد یا خیر، سؤالی است که بی پاسخ می‌ماند زیرا این کارفرما گفته بود که زنان اصولاً دقت پایین تری در کار دارند. تنها کار تخصصی که یک زن در این کارگاه انجام می‌دهد، در آوردن الگو است که یک خانم که تحصیلات بالایی هم دارد، انجام می‌دهد.

این کارگاه در کل شامل ۲۶ کارگراست که ۶ نفر آنها خانم هستند و کارهای غیر تخصصی را انجام می‌دهند و ۲۰ نفر دیگر آقایان هستند که تنها ۵ نفر از آنها کارهای غیر تخصصی یا به قول خود کارفرما وسط کاری را انجام می‌دهند و همگی آنها - زن و مرد - طبق گفته کارفرما بیمه هستند.

در این تولیدی زنان و مردان با هم کار می‌کردند. حدود ۷ الی ۸ کارگر داشت. کارگاه برش جای دیگری بود. تی شرت‌های برش خورده برای دوخت به این کارگاه می‌آمد و سپس برای بسته بندی و اتو کاری به کارگاهی دیگر فرستاده می‌شد.

اینکه چرا زحمت این همه حمل و انتقال را به خود می‌دهند و تازه مجبورند سه تا مکان هم اجاره کنند؟ پاسخ ساده‌ای دارد. علت اصلی می‌تواند فرار از مالیات باشد. دلیل دیگر و شاید اصلی‌تر این است که تعداد کارگران مشغول به کار در هر کارگاه حداکثر ۷ الی ۸ نفر باشد زیرا هم کنترل این تعداد کارگر راحت‌تر است و هم شامل قانون کارگاه‌های زیر ده نفر شده و از درگیری کارفرما با بیمه و تأمین اجتماعی کاسته می‌شود.

از سوی دیگر کارگران نیز در محیط‌های کوچک و جدا از هم نمی‌توانند با هم تشکلی داشته باشند تا از حقوق خود دفاع کنند.

این تولیدی، تولیدی پوشاک بچه گانه و مردانه است. کارفرما می‌گوید ساعت کاری این کارگاه از ۸ صبح تا ۷ غروب است که البته این ساعات به طور توافقی تعیین می‌شود ولی کارگران دیرتر از ساعت ۹ صبح نباید سرکار باشند.

پرداخت مزد در کارگاه‌های پوشاک اصولاً به دو صورت انجام می‌گیرد. پرداختی به صورت حقوق ثابت ماهیانه که تنها مخصوص کارگران ساده و کارگرانی است که تخصص خاصی ندارند و نوع دیگر پرداختی به صورت تکه ای (کارمزدی) می‌باشد که مخصوص کارگران متخصص است.

دستمزد کارگران زن این کارگاه ۱۴۰ هزار تومان با بیمه و ۱۶۰ هزار تومان بدون بیمه بود. مردها در این کارگاه برای کاریکسان، ۲۰ هزار تومان بیشتر دریافت می‌کردند. بیشتر خانمها از بیمه استفاده نمی‌کردند. چون بیمه همسر یا پدرشان بودند و گفتند زنانی که همسرانشان بیمه هستند نمی‌توانند پس از فوت همسرشان از حقوق مستمری آنها استفاده کنند. عجیب بود چون در قوانین مربوط به کارمندان این تبعیض وجود ندارد و زن

البته چرا، خانمی که تازه ازدواج کرده اعتراف می‌کند که شوهرش در کارهای خانه خیلی به او کمک می‌کند. باید تقدیر و تشکر کرد از مردی که در کارهای خانه به همسرش کمک می‌کند. یعنی به عبارتی وظیفه‌ی همسرش را سبک ترمی کند!!

وقتی در مورد حقوق قانونی زنان به عنوان یک کارگرمی پرسیم لبخند ریزی می‌زنند و زیریرکی به هم نگاه می‌کنند. بیشتر نگاه متعجبی دارند و درواری سکوتشان می‌توان این سوال را خواند که مگر حقوق قانونی هم داریم؟

وقتی می‌شنوند که قرار است در مجلس تصویب شود که ساعت کاری خانم‌ها کمتر شود، ناگهان چشمانشان برق می‌زند. انگار برای لحظه‌ای خود را آزاد می‌بینند و در ذهنشان، در همان یک لحظه‌ی کوتاه، برای ساعات اضافی روز خود برنامه ریزی می‌کنند. احساس می‌کنند که چقدر کار دارند که می‌توانند در همان نصفه روزهم انجام دهند. اما چه حیف که کاهش ساعت کاری همراه با کاهش دستمزدها است.

یکی از خانم‌ها می‌گوید: " خوب همینجوری هم دستمزد زنها کمتر هست! "

وقتی در مورد دستمزد از کارفرماها می‌پرسیدیم برخی با اکراه و برخی با تردید و برخی هم با افتخار از میزان دستمزدی که می‌دادند صحبت می‌کردند. در حالی که تقریباً هیچ کارگاهی را ندیدیم که مزدی بالاتر از حداقل دستمزد بدهند. برای شروع کار ۱۴۰ الی ۱۷۰ هزار تومان پرداخت می‌شود و تنها با یک کارگر صحبت کردیم که سه سال در یک جا کار می‌کرد و حقوقش ۲۵۰ هزار تومان بود.

در کارگاه‌های تولید لباس بچه، برای دوخت هر درز که به آن اصطلاحاً یک خط می‌گویند ۷ الی ۸ تومان می‌پردازند. یک بلوز بچه گانه دارای دو درز آستین، یک درز یقه، دو درز پهلوه‌ها که روی هم می‌شود ۵ درز که با سردوزی‌اش می‌شود ده تا یعنی برای هر بلوز کمتر از ۱۰۰ تومان مزد دوخت داده می‌شود که با

این کارفرما در استخدام خانم‌ها برای کارهای غیر تخصصی و ساده شرایط خاصی در نظر نگرفته است. اینکه یک خانم مجرد باشد یا متأهل، تحصیل کرده باشد یا خیر، اما به تجربه این کارفرما، زنان متأهل ماندگاری بیشتری در کار دارند. البته نمونه‌ای هم در این کارگاه بوده است که یک خانم کارگرمی یکی از کارگران مرد ازدواج کردند و شوهر دیگری به خانم اجازه نداد سرکار بیاید.

این آقای کارفرما اعتقاد دارد کارگاهی که همه کارگرنانش یک دست مرد باشند به مشکل برخورد خواهد کرد چون بالاخره برخی ظریف کاری‌ها هم هست که فقط در حوصله خانم‌ها می‌گنجد که انجام دهند. به گفته ایشان اکثر تولیدی‌های لباس زیر زنانه، فقط از کارگران زن استفاده می‌کنند.

پنج خانمی که در این کارگاه کار می‌کنند، این کارگاه، کارسوم یا چهارمشان است. آنها پیش از این کارگاه در بیمارستان، کارگاه کفاشی، مطب دکتر، دفتر اسناد و ... مشغول به کار بودند و به اجبار، کارهای گذشته خود را به دلایل مختلف از جمله نداشتن بیمه، دستمزد پایین، سختی کار و برخی مشکلات اخلاقی در محیط کار، ترک کردند.

اکثر این خانم‌ها از راه‌های دوری به کارگاه می‌آیند و به همین خاطر برای دریافت پول بیشتر نمی‌توانند ساعات بیشتری کار کنند. حتماً هر پنج نفر از این خانم‌ها وقتی به خانه می‌رسند ساعت نزدیک ۸ یا ۹ شب است.

در طول صحبت‌ها هیچگاه، هیچکدام از خانم‌هایی که ازدواج کرده‌اند یا حتی مجرد هستند، عنوان نکردند که کارهای خانه را هم انجام می‌دهند. هیچگاه نگفتند که وقتی ساعت ۸ شب، بعد از یک روز تمام سرپا ایستادن و سوزن نخ کردن و دوخت و دوز، وقتی به خانه می‌رسند اول یک کتری پراز آب روی گاز می‌گذارند. هیچ یک یاد آور نشدند که وقتی هنوز مانده و مقنعه خود را در نیاورده، لباس‌های بچه‌ها را از روی زمین جمع می‌کنند، یک قابلمه برنج روی گاز می‌گذارند و ظرف‌های نشسته را می‌شویند.

چند نمونه کار لباس عروس هم درمغازه هست. پف‌ها و چین‌های روی دامن‌ها، بالاتنه‌های دکولته با دست دوزی‌های ظریف.

با کمال تعجب مسئول مغازه یک خانم بود. یک خانم میانسال، کمی چاق و محجبه. مقنعه طوری دور گردنش قرار داشت که احساس می‌کردم ممکن است هر لحظه نفسش بند بیاید و یا مقنعه پاره شود.

زنی خوشرو و خوش برخورد بود و بعد از چند دقیقه صحبت فهمیدم که او صاحب مغازه نیست بلکه دامادش، یعنی شوهر دخترش صاحب کار است.

با اینکه این خانم حدود ۲۲ سال در زمینه دوخت لباس عروس سابقه دارد و حتی می‌گوید که دامادش زیر دست او کار یاد گرفته است اما او اینجا تنها حقوق بگیر است و ماهیانه ۴۰۰ هزار تومان از دامادش حقوق می‌گیرد. او اضافه کرد که من می‌توانم در روز ۲ الی ۳ دست لباس بدوزم و حتی بعضی شبها سعی می‌کنم یک دست لباس هم در خانه بدوزم. صبح کاری معمولاً بسیار زود باید شروع شود. تهیه صبحانه و خرید و بعد حدود یک ساعتی در راه تا رسیدن به محل کار. ساعت کار ۹ الی ۶ بعد از ظهر است و پس از آن بازم طی مسافت طولانی برای رسیدن به خانه و رسیدگی به کارهای منزل و شام و... و بعد دوخت یک دست لباس به عنوان اضافه کار!! میزان دستمزدها و این شیوه‌ی خوداستثماری قابل تصور نیست!! ایشان ۲۲ سال قبل شوهرش را از دست داده بود و برای گذران زندگی خود و دو فرزندش ۲۲ سال چنین کار کرده است.

این خانم با اینکه می‌تواند با دوخت لباس عروس در خانه، درآمدی بیشتر از این داشته باشد اما خودش اعتقاد دارد چون " قضیه دخترش " در میان است ترجیح می‌دهد در مغازه بایستد. دقیقاً نمی‌فهمم که " قضیه دخترش " چه معنایی دارد اما داستان دخترش داستان جالب تری است. دختر این خانم هم در همین تولیدی

مزد برش و اتوکاری و بسته بندی و ... چیزی کمتر از ۵۰۰ تومان برای هر بلوزمزد کارگر پرداخت می‌شود.

در کارگاهی دیگر که تولیدی لباس بچه بود، ۵ دختر جوان به همراه دو کارگر مرد مشغول کار بودند. فضای اتاق حدوداً ۳۰ متری بود ولی تنها جای عبور یک نفر مابین میزها و کیسه‌های لباس وجود داشت. دورتا دور اتاق نیم طبقه‌ای هم زده شده بود که ارتفاع سقف اتاق را کم کرده بود و آنجا هم پر از کیسه‌های لباس بود. صدای موزیک در فضای کارگاه به گوش می‌رسید.

خشم در چهره‌ی یکی از اتوکاران که دختر جوانی بود موج می‌زد. بخار اتو، خستگی ساعت‌ها ایستادن و کار کردن، درد ستون مهره‌ها و زانوها و... طبیعی است که حال و حوصله‌ی حرف زدن نداشته باشد.

کارفرما می‌گفت چند سالی است که بیشتر از کارگران زن استفاده می‌کند. با اینکه پسرها بهتر کار می‌کنند و به تمیزی محل کارشان بیشتر اهمیت می‌دهند و همکاری بهتری در کارهای دیگر محل کار دارند در حالیکه دختران تنها کاری را انجام می‌دهند که به عهده شان گذاشته شده است و حاضر نیستند حتی زیر پایشان و آشغال‌های خودشان را جمع کنند، این کارفرما زنان را بیشتر استخدام می‌کند که علت آن نبود کارگر مرد است. این دلیل کاملاً روشن است چرا که مردها کمتر حاضر می‌شوند با چنین حقوق و شرایطی کار کنند. گرچه این کارفرما نسبت به کارفرمایان دیگر پایه حقوق بالاتری را به کارگران پرداخت می‌کرد. مثلاً حقوق دختری که تازه کار بود، ۱۷۰ هزار تومان و خانمی که سه سال سابقه‌ی کار در این کارگاه را داشت ۲۵۰ هزار تومان دریافتی داشت.

خیابان ولیعصر - چهارراه امیراکرم

چهارمین مغازه در یک پاساژ پوشاک. یک تولیدی و پخش لباس عروس.

کارگران مهاجر در کارگاه‌های تولید لباس

در کارگاه‌های بازدید شده، کارگر غیر ایرانی کار نمی‌کرد، اما بخش بزرگی از کار بر دوش کارگران مهاجر است. کارفرمایان از کار کارگران افغانی بسیار راضی بودند و می‌گفتند آنها بسیار مسوول، پرکار و کم‌توقع هستند. اما با توجه به شرایط موجود امکان استفاده از کار آنان در محیط کار را ندارند. اما برای این هم چاره‌ای اندیشیده‌اند. هم کارگرانی که برای زندگی نیاز به کار دارند و هم کارفرمایانی که برای کسب سود نیاز به کارگر پرکار و ارزان. کارگران مهاجر معمولاً کار را در منزل انجام می‌دهند. لباس‌های برش خورده را به منزل برده و دوخته و کامل تحویل می‌دهند.

تقریباً بیشتر سنگ دوزی‌ها، مليله دوزی‌ها و گل دوزی‌های روی لباس‌ها س عروش و شب را اینان انجام می‌دهند. برای دوخت تزئینات لباس عروس (که بسیار پرکار هم هستند) متری دو الی ۳ هزار تومان دستمزد پرداخت می‌شود. البته تمام این مبلغ به کسانی که کار انجام می‌دهند نمی‌رسد. تنها حدود یک سوم آن نصیب کارگران می‌شود و بخش دیگری از این دستمزد به واسطه‌ای که کار را از تولیدی می‌گیرد تعلق دارد.

آدم سرگیجه می‌گیرد. از این همه استعمار و این همه سکوت! در کنار این استعمار، باید به شرایط نامناسب کاری و محیط‌های کاری نا امن برای دختران جوان نیز اشاره کرد. سوءاستفاده کارفرمایان از دختران در محیط‌های کاری از جمله معضلاتی است که اگر دختر تن ندهد باید از خیر کار بگذرد.

عدم آگاهی از قوانین کار و حقوق خود به عنوان یک کارگر، مشکل دیگریست که این زنان با آن دست به گریبان اند. نگاه موقتی که این زنان نسبت به کار خود در کارگاه‌های تولید پوشاک دارند باعث شده است که برای دستیابی به شرایط بهتر در محیط کار، دستمزد بالاتر و سایر مزایا تلاشی از سوی این زنان صورت

لباس عروس کارمی کند. در همین تولیدی و زیر دست شوهرش اما حقوق دریافت نمی‌کند!

چرا؟ اصلاً سوال در این مورد مسخره است چون شوهرش حالا درمغازه نیست که به این سوال پاسخ بدهد. شاید بتوان اسم این "قضیه دخترش" را استثماردوگانه گذاشت! هم کارهای خانه برعهده این دختر است و هم در تولیدی کارمی کند و حقوق نمی‌گیرد. مطمئناً اگر حرفی از حقوق بزند، شوهر در درجه اول دختر را طلاق می‌دهد و در درجه دوم مادربویه او را از کار بیکارمی کند. داستان جالبی است اما خانم و دخترش از این وضعیت ناراضی نیستند به هرحال همین که دخترش سقفی و آقایی دارد بالای سرش کافیست!

در کل در تولیدی‌های لباس عروس تعداد کارگران زن بیشتر است. این کار کاملاً با ذوق و سلیقه خانمها سازگار است و کارگاه‌های آن محیط‌های امن تری نسبت به کارگاه‌های دیگر دارد.

در کارگاه لباس عروس برای برش و دوخت هر دست لباس عروس با دامن‌های پرچین معروف به ۸ دامن حدود ۸ هزار تومان دستمزد پرداخت می‌شود.

یکی از کارکنان که خانمی میانسال است، از همسرش جدا شده و قبل از این کارگاه نیز در یک تولیدی دیگر لباس عروس کار می‌کرده است.

به نظرمی رسد جلوی خانم سرپرست کارگاه خیلی احساس راحتی نمی‌کند تا از مشکلاتی که در همین کارگاه دارد صحبت کند و هرازگاهی تنها این تولیدی را با تولیدی‌های دیگر که کار کرده است مقایسه می‌کند و از این کارگاه و محیط کاری‌اش تعریف می‌کند. اما از حقوق و مزایا و بیمه و مسائل دیگر حرفی به میان نمی‌آید.

پرستاران

ناصر آغاچری

من یک زنم، یک مادر، یک پرستار. فروشنده‌ی نیروی کار، کار فکری و فیزیکی. ساعات روز را با درد و دارو و بیمار، با رنج‌ها و ناله‌ها، با چرک و عفونت، با میکروب‌های کشنده‌ای که هنوز راه درمانی ندارند، در چالش‌م. با اعصابی فرسوده پس از ده ساعت کار (با زمان رفت و آمد و ترافیک) از درب بیمارستان بیرون می‌آیم.

هوای آلوده‌ی تهران با بوهای سنگین و پر دوده به استقبال می‌آید. با شتاب وافکاری پراکنده به سوی ایستگاه اتوبوس می‌روم در حالی که فکر کودک دو ساله‌ام قلبم را می‌فشارد. حالا دارد چه کار می‌کند؟ بازی می‌کند یا خوابیده، شاید گریه می‌کند. غذا چی؟ خورده؟ مادر بزرگ مجبور است هم از رکسانای من و هم از کودک دخترش که اوهم کارمند است، نگهداری کند. مهد کودکی کوچک و پر از مهر است، هر چند پوست از سر مادر بزرگ کنده است. نیروهای درونی مادری مرا به سوی اتوبوسی کشاند که به خانه می‌رفت. ولی نه، باید یک ساعت دیگر در بیمارستان ... برای شیفت دوم کار باشم. شاید تعجب کنید که یک مادر به جای رسیدگی به فرزندش راهی کار دوم می‌شود.

حقوق یک کارشناس پرستاری در حدی نیست که با آن بتواند حتی یک آپارتمان کوچک یا یک سوویت را اجاره کرد. با توجه به تورم روزافزون چگونه امکان دارد با یک شیفت کار، زندگی کرد؟ من در این بیمارستان در اتاق عمل کار می‌کنم. پایه‌ی حقوقم برای ۸ ساعت کار بدون در نظر گرفتن رفت و آمد ۳۳۰ هزار تومان است. بابت کاری که من و امثال من به دفعات و طی روز انجام می‌دهیم، روزانه میلیون‌ها تومان به حساب بانکی دکترهایی واریز می‌شود که دیگر پزشک نیستند، بلکه مشتی دلال دانشگاه دیده‌اند که گزیده‌تر می‌برند.

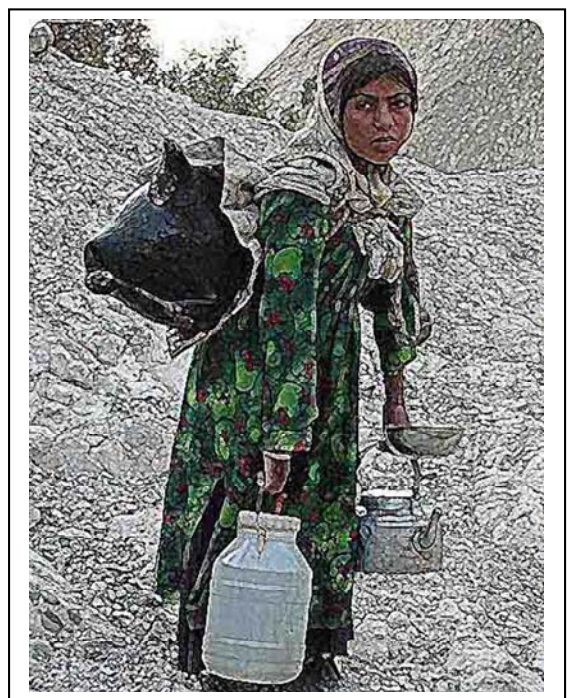
در صورت گرفتگی عروق یک فرد، بستگی به محل گرفتگی رگ بیماران برای فرستادن یک بالن به محل گرفتگی، کار مزدی

نگیرد. تنها کسانی که سابقه بیشتری در زمینه کار در تولیدی داشتند به این مسئله واقف بودند که اگر همه کارگران با هم باشند می‌توانند از کارفرما دستمزد بیشتری بگیرند. اما در تولیدی‌ها حتی رقابت بین کارگران به حدی است که آنها نه تنها با هم نیستند بلکه برای یکدیگر مشکل نیز ایجاد می‌کنند.

تنوع زیاد کارگاه‌ها و کوچک بودن آنها، امکان متشکل شدن کارگران را کم می‌کند. این کارگران بیش از هر چیز نیاز به آگاه شدن از حق و حقوق خود دارند و اینکه آیا دشواری شرایط زندگی و نیاز مالی و کمبود کار آیا این امکان را به آنها می‌دهد؟ پاسخ ساده‌ای ندارد.

حالا که دریاده رو ایستاده‌ام، سرم را بالا می‌گیرم و به ساختمان‌های اطرافم نگاه می‌کنم. یعنی درهر ساختمان و هر طبقه زنانی کار می‌کنند که به حداقل حقوق خود به عنوان یک کارگر آگاه نیستند!

در هر طبقه چندین زن کار می‌کنند که نمی‌دانند درست در ساختمان روبروی آنها و یا درست در طبقه زیرین آنها، عده‌ای زن دیگر، درست با شرایط یکسان با آنها در حال برشکاری، دوخت، بسته بندی و سرنخ کردن هستند. هیچ خبر ندارند!



تکان‌ها و ترمزهای اتوبوس و خستگی مرا دچار حالت تهوع کرده و روده‌هایم تحت فشار قرار گرفته بود. خانمی که روبروی من ایستاده بود با نگرانی گفت، خانم رنگ پریده حمله‌ای؟ چی شده؟ نمی‌توانستم پاسخی بدهم. می‌ترسیدم با باز کردن دهان اتوبوس را به گند بکشم. او متوجه حال بحرانی من شد از خانم‌های دیگر خواهش کرد تا به من جایی برای نشستن بدهند. دختر جوانی با عجله از جای برخاست و از من خواست بنشینم... با هر بدبختی بود به بیمارستان رسیدم.

در این بیمارستان من در بخش سی سی یو کار می‌کنم. آن شب یک بیمار با حالی بحرانی داشتیم. مواظبت‌ها و تلاش پزشکان و پرستاران نتوانست بیمار را نجات دهد. نیمه‌های شب قلب بیمار توانش را از دست داد و برای همیشه از تپیدن باز ایستاد. شک‌های الکتریکی هم نتوانست قلب خسته را به زندگی باز گرداند. دکتر و پزشکیاران و پرستاران خسته و افسرده بیمار را ترک کردند و من می‌باید مرده را برای بردن به سردخانه آماده می‌کردم. ساعت سه شب بود. وسایل را از بیمار جدا کردم و رویش را انداختم. خستگی مفرط و خواب نیرویی در من باقی نگذاشته بود. اتاق و تخت و مرده دور سرم می‌چرخیدند. با زحمت یک صندلی را جلوی کشیدم و سرم را روی تخت مرده گذاشتم. دیگر نفهمدم چه شد. کسی شانه‌هایم را تکان می‌داد و می‌گفت: "دختر روی مرده خوابیده‌ای پاشو. زودتر او را به سردخانه ببر، وگرنه بو می‌گیرد. شهلا بود. دوست، همکار و هم دانشکده‌ایم. مگر در خانه ات نمی‌خوابی؟"

هنوز کاملاً هوشیار نشده بودم و نمی‌دانستم چه بگویم. پس از کمی سکوت عذرخواهی کرد. شهلا با محبت و دلسوز است و مجرد.

- شهلا جان پس از ۲۴ ساعت کار بیمارستانی با این استرس‌هایی که مختص کار ماست وقتی به خانه می‌روی هم می‌بینی کلی کار و مسولیت روی دستت مانده که باید انجام شود. بچه را باید تر و خشک کنی. باید برایش وقت بگذاری. آدم معمولاً غذا هم باید بخورد. مگر نه؟ با این درآمد و با این همه

معادل ده میلیون تومان از بیمار دریافت می‌کنند و روزانه بین ده الی ۱۵ بالن زده می‌شود. ولی سهم پرستاران از این گرانی درمان، انجام یک کار تکنیکی-علمی و یک حداقل حقوق است بدون حق مسکن و سرویس رفت و آمد... این یک نمونه از نرخ‌های نجومی است که قدرت پرداخت آن را تنها میلیاردرهای نوکیسه دارند، چرا چون ما درشرایطی زندگی می‌کنیم که اصل ۴۴ قانون اساسی را تحریف و وارونه می‌کنند تا منافع طبقاتی و ارتجاعی‌ترین مناسبات سرمایه داری، یعنی سرمایه‌داری تجاری یا همان واسطه‌گری و دلالی تامین گردد.

آری قوانین باید به گونه‌ای تغییر و تحریف و مسخ شوند تا بنا به میل دلال‌های بازار معنا و تفسیر شود تا همه‌ی درآمدها و منابع مملکت که به ما و نسل‌های آینده تعلق دارد، در کیسه‌ی گشاد سودطلبان ریخته شود. از این رو اکثر و شاید همه‌ی بیمارستان‌های دولتی هم، استخدام پرستاران را به صورت "شرکتی" (اصطلاح استخدام موقت و بدون پرداخت حقوق واقعی این زحمت‌کشان، توسط شرکت‌های پیمان‌کاری) به انجام می‌رسانند. کار پرستاران باید جز کارهای بسیار خطرناک محسوب شود. در صنایع بعضی از شغل‌ها جزء کارهای خطرناک شناخته شده اند، زیرا یک خطا یا کم توجهی به قیمت جان یا از کار افتادگی کارگر منجر می‌شود. در حالی که احتمال خطر در کار پرستاری به گونه‌ای است که پرستار و خانواده اش را هدف قرار می‌دهد. اگر پرستار در اثر خستگی دچار یک بریدگی ناچیز شود، ممکن است به قیمت جان پرستار و خانواده اش تمام شود.

...

دود انبوهی که از اگزوز اتوبوس خارج می‌شود نفسم را بند می‌آورد و رشته‌ی افکار رنج بارم را از هم می‌گسست. اتوبوس آمد ولی حتماً برای سرپا ایستادن هم جایی نبود. اما من وقت زیادی نداشتم و می‌بایست به موقع به شیفت بیمارستان بعدی برسم. درحالی‌که نیاز شدیدی به خواب داشتم و خستگی اندامم را کمانی کرده بود، با یک دست به دستگیره سقف اتوبوس آویزان شده بودم. بوی نفس‌ها، هوای آلوده و پردود تهران همراه با

آرام گرفته و مرده ریگ پدر تنها خانواده‌ای پرجمعیت از دو همسر است که سرپرستش شهلاست. چون اوست که بر خلاف برادر(مردسالار خانواده) احساس مسوولیت می‌کند. از این رو نمی‌تواند به فکر خود باشد یا به فکر ازدواج و... عشق خواهرها برادرهایی که یکی پس از دیگری سر از دانشگاه آزاد در می‌آورند، جایی برای فکر کردن به خودش را باقی نگذاشته است. وقتی به این مسایل می‌اندیشم و ارزش و جایگاه‌مان را در این سیستم جست‌وجو می‌کنم، می‌بینم ما همه تنها کالایی حقیر هستیم در بازار کار که واسطه‌های دانشگاه دیده شیرهی جان‌مان را دست به دست می‌کنند تا با آن میلیارد در شوند.

دکتر کشیک که متوجه تاخیر من شده بود وبه سویم آمد و با پرسش‌هایش اعصاب فرسوده‌ی مرا به چالش گرفت:

- چرا کارهایت را درست انجام نمی‌دهی؟

و با قاطعیتی که برآیند تصویب بند "ز" مجمع مصلحت نظام است(اخراج نیروی کار توسط کارفرمایان بدون هیچ عوارض قانونی به بهانه‌ی بحران اقتصادی) گفت:

- اینجا بخش خصوصی است. اگر نمی‌توانی کار کنی برو تسویه حساب .

گویی همه‌ی خون بدنم به سرم هجوم آورده بود. نیاز به کار را از یاد برده بودم و همه‌ی فریادهای فروخورده‌ام را بر سر او خالی کردم:

- تو کی هستی؟ (با تحقیر) یک سهام دار؟ اگر امثال من کار نکنند ، این بیمارستان‌ها هرگز نمی‌توانند این درآمدهای میلیاردی را داشته باشند. در دو بخش اینجا روزی ۷۰ آنژیوگرافی صورت می‌گیرد با کارمزدی معادل ۸۰۰ تا یک میلیون و سیصد هزار تومان برای هر آنژیو که ما پرستاران اکثر کارهایش را انجام می‌دهیم. آن وقت من بروم تسویه حساب؟ با این چندرغاز حقوق که برابر با حقوق دربان بیمارستان است من بروم تسویه حساب؟ برای یک بالن زدن تا ۱۲ میلیون تومان کارمزد دریافت می‌شود

گرانی، بیرون هم نمی‌شود یک غذای درست و حسابی خورد. پس غذاهم باید پخت. درسته؟ تازه برای یک کودک دو ساله باید غذای مخصوص تدارک دید و بقیه‌ی کارهای خانه هم که روی هم انباشته شده است. فکرش آدم را دچار اضطراب می‌کند حتا گاهی آدم آنقدر خسته است که حال ندارد پایش را هم بشوید و ترجیح می‌دهد با بوی ناخوش استراحت کند.

- بابا من که معذرت خواستم.

در حالی که با هم جسد را به سوی سردخانه می‌بردیم دوباره شروع کردم:

- آخ از این همه کار! دارم می‌میرم. جرم من این است که یک زنم. یک مادر، که در روزگاری زندگی می‌کند که دلالت‌های سودپرست و مردسالار بی توجه به حقوق زنان همه کاره‌اند. در ساختاری که انسان را نمی‌فهمد و برای هر فرد تنها ارزشی معادل حداقل حقوقش قایل است. بعد از سال‌ها درس و کنکور و کاری پرمشقت حقوقی که می‌گیریم کفاف زندگی بخور و نمیر را هم نمی‌دهد.

شهلا ساکت و متفکر تخت را هل می‌داد.

- آخر یک چیزی بگو!

او با خستگی گفت:

- عزیز من! دیگر بهتر است از منبر پایین بیایی. بس است. در ضمن تو دیگر نه دانشجویی و نه اینجا دانشگاه است. فکر آن دختر قشنگت باش.

- حتما تا گربه شاخم نزنه؟

- هر چی دلت می‌خواهد فکر کن.

شهلا فرزند بزرگ خانواده است. او هم مثل من در دو بیمارستان کار می‌کند و نان‌آور خانواده‌ای بزرگ با چندین خواهر و برادر است. پدرش سال‌هاست خانواده را تنها گذاشته و در دل خاک

درویش نوید آمدن مامان را داده بود. در حالی که چشمانش را می‌مالید تلو تلو خوران به سوی در آمد :

- مامان! مامان! ...

مادر و کودک در آغوش هم فرو رفتند. کودک دو دستش را دور گردن مادر حلقه کرده بود و با همه‌ی وجود مادر را به خود می‌فشرد. اشک از چشمان مادر روی شانه‌های دخترک می‌ریخت.

مدت‌هاست بیمارستان‌های دولتی هم استخدام رسمی پرستاران را کنار گذاشته اند و با قراردادهای کوتاه مدت به استخدام موقت آنان اقدام می‌کنند و بدین شیوه با شدت بیشتر و کمیت زیادتری از پرستاران کار می‌کشند. مثلاً در کرمانشاه خصوصی در خصوصی شده، بیمارستان‌ها حتا به صورت موقت هم مستقیماً کسی را استخدام نمی‌کنند. دلال‌ها واسطه‌ی استخدام بین نیروی کار و بیمارستان شده اند. از این رودرصدی از آن حداقل حقوق به جیب مشتکی انگل و واسطه سرانبر می‌شود. علاوه بر درصدی که دلال‌ها صاحب می‌شوند عیدی و پاداش پرستارها به وسیله‌ی پیمانکاران پرداخت نمی‌شود و اگر پرستاری عیدی مطالبه کند طبق بند "ز" دیگر نمی‌تواند کار گیر بیاورد چون پیمانکاران او را وارد لیست سیاه می‌کنند.

واقعیت موجود بیان‌گر این قانون نانوشته است که یک پرستار کار چند پرستار را انجام می‌دهد. این بی‌قانونی‌ها و مصوبات ارتجاعی که تنها حقوق سرمایه‌داران را تامین می‌کند (معاف شدن کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار و بند "ز") دستاورد همبستگی اقتصادی با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است. از آن دوره‌ی ریاست جمهوری که اقتصاد ایران به پابوس اقتصاد امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول رفت و با دریافت وام موظف به اجرای بدون چون و چرای سیاست‌های مالی غرب (نولیبرالیستی) گردید روند پامال شدن حقوق زحمت‌کشان سریع‌تر شد. با تعدیل ساختاری (اجرایی شدن اقتصاد امریکایی) سردار سازندگی پروسه‌ی حذف سوبسیدها بدون هماهنگی

که بیشتر کارهایش را ما انجام می‌دهیم، آن وقت مرا از اخراج می‌ترسانی؟ کدام سیستم ارتجاعی به تو این قدرت را داده ...؟

شہلا به سرعت مرا به کناری کشاند و با بوسیدنم مرا وادار به سکوت کرد. آهسته در گوشم زمزمه کرد:

- درسته که کارت خیلی خوبه و همه جا استخدامت می‌کنند، ولی تو که نمی‌خواهی از پیش من بروی؟

دکتر با خستگی و عصبانیت محل مشاخره را ترک کرد. او خوب می‌دانست که دو شیفت کار در دو بیمارستان آن هم با بچه‌داری، این گونه بحران‌های روحی را به دنبال دارد. ولی نمی‌توانست به خود بقبولاند که کوتاه بیاید. شہلا ادامه داد:

- بین عاقل باش. کار پیدا کردن روز به روز سخت‌تر می‌شود. قراردادهای در اینجا برای ما که کارشناس هستیم چند ماهه است، برای دیپلمه‌ها و نظافت‌چی‌ها سفید سفید است ...

من مثل دیوانه‌ها به یک نقطه خیره شده بودم. حرف‌های شہلا قلب مرا به درد آورده بود. او واقعیت را می‌گفت. شہلا شانه‌های مرا در دستانش گرفته و تکان می‌داد:

- هی دختر چی شده؟ آرام شدی؟ دارد صبح می‌شود. برو دست و رویت را آبی بزن تا سرحال بیایی. رکسانا منتظر مامان خسته و عصبانی است.

با شنیدن نام دخترم موجی از عشق و محبت سراپای وجودم را دربر گرفت.

- شہلا باید حال این دکتر بعد از این را می‌گرفتم.

...

آرام کلید را چرخاند. می‌خواست در را بی صدا باز کند ولی یک تکه کوچک را نمی‌شود خفه کرد. حسن صبح زود به اداره رفته بود و دخترک تنها در اتاق خواب غرق خواب بود. ولی او وابستگی شدیدی به مامان دارد لذا با همان تکه از خواب پرید. نیروهای

حالی که آنها، آری آنها حق دارند و وظیفه دارند بر چگونگی هزینه کردنش نظارت و دخالت داشته باشند. در حالی که عملاً حتا در تعیین حداقل حقوقشان هم هیچ نقشی ندارند. ... در بیمارستان‌های تامین اجتماعی که به کارگران تعلق دارد و با پول آنان ساخته شده است، وقتی عمل جراحی پیش می‌آید، کارگر بیمه شده و بیمار به جای معالجه‌ی مجانی باید به دکتر جراح مبلغ کلانی که خارج از توان اوست به صورت زیرمیزی پرداخت نماید تا عمل را دکتر متخصص انجام دهد. برخی از آقایان پزشکان سوگند معروف و تاریخی را که برایشان مسولیت و اعتباری جهانی ایجاد کرده و به خاطر پول بیشتر به سطل زباله ریخته اند و چون دلالتان میدان بارفروشان حق العمل‌های میلیونی مطالبه می‌کنند، در حالی که عمل هم توسط دانشجویان صورت می‌گیرد.

کار پرستاری همراه با فشار روحی بالا و استرس‌های بی‌شمار است. زمانی که خطر ابتلا به بیماری‌های لاعلاج و مسری و عفونی را در نظر می‌گیریم که می‌تواند جان پرستاران و خانواده هایشان را با خطر جدی مواجه کند، می‌بینیم که این شغل کاری است با درصد بالای خطر و سختی، با خستگی عصبی زیاد. از این رو باید حقوق آنان هماهنگی ویژه با مخاطرات این کار داشته باشد. از نظر درآمد دارای آن کمیتی باشد که بتواند مسکن نیروی کار را تامین کند و برایش اوقات فراغتی را که بتواند فشارهای روحی بیمارستان را تخلیه کند و حداقل زمانی را هم برای خانواده‌اش باقی بگذارد. درآمد نباید آنقدر ناچیز باشد که پرستار مجبور شود دو شیفت کار کند. این چنین شیوه‌ی کاری سلامت نیروی کار را به صورت جدی به خطر می‌اندازد.

اما سیستم سودمحور تنها امتیاز و حقی که برای این نیروی کار قائل است، عرضه کارش در بازاری است بدون قانون یا با قوانینی بدون ضمانت اجرایی تا او را به صورت مضاعف استثمار کند. دلیل به اصطلاح اقتصادی این سیستم ضد بشری "تشویق - سرمایه داران به سرمایه گذاری است" ولی به چه قیمت؟ به قیمت ندیده گرفتن کلیه‌ی حقوقی که حتی قانون اساسی هم آنرا مجبور شده

حداقل حقوق، با روند تورم و گرانی به جریان افتاد و همه‌ی مزایا و امتیازات پرستاران به نفع چند دکتر در بخش خصوص بلعیده شد و حمایت از زحمتکشان و مستضعفان به رویایی دست نیافتنی تبدیل شد. سرمایه‌گذاران پیشانی داغ کرده با استعمار نیروی کار میلیاردی می‌شوند و نیروی کار تحصیل کرده روز به روز فقیرتر.

نمونه‌های از نرخ‌های نجومی که طبقه کارگر و زحمتکش قادر به پرداخت آن نیستند: نرخ انرژی در اصفهان ۶۰۰ هزار تومان و در تهران حداقل ۸۰۰ هزار تومان بود که در سال ۸۷ تا سقف یک میلیون و سیصد هزار تومان بالا رفت. معلوم نیست با کدامین منطق و معیار این اختلاف قیمت بوجود آمده است. ابزار کار هر دو بیمارستان یکی است. نیروی کار هم که پرستاران هستند با حقوق آنچنانی! لوکسی ظاهری بیمارستان هم در درمان بیمار هیچ تاثیری ندارد پس اختلاف نرخ بابت چیست؟ (ICD) قلبی بیماران در این بیمارستان‌ها با حداقل ۱۲ تا ۱۳ میلیون تومان که در سال ۸۷ تا سقف ۲۳ میلیون صورت گرفته است. با این گرانی درمان تصور کنید حال آن کارگرانی که در کارگاه‌های زیر ده نفر کار می‌کنند و از پوشش قانون کار خارج شده اند؟ این زحمتکشان اگر حقوق همه‌ی عمرشان را هم جمع کنند قادر به پرداخت این کارمزدها نیستند. در صورت داشتن چنین بیماری‌هایی چاره آنان چه خواهد بود؟ هرچند در تبلیغاتی گسترده نوید همه گیر شدن بیمه خدمات درمانی را برای همه‌ی مردم سر داده شده است. ولی چطور و با کدامین درون مایه؟ خیلی ساده. طبق برنامه پیشنهادی بانک جهانی این کارگران باید با هزینه شخصی خود بیمه شوند. با توجه به حداقل حقوق که هیچ هماهنگی منطقی با هزینه‌های تصاعدی یک خانواده ندارد، یک کارگر چگونه می‌تواند ۲۷٪ از حقوقش را بابت بیمه پرداخت نماید؟

این مردم آن‌چنان در گرفتاری‌های رنگ و وارنگ و غم‌ناک زندگی مسخ شده‌اند که نه باور دارند و نه حتا به فکرشان می‌رسد که منابع و ثروت‌های کشور و ذخایر بیت‌المال به آنها تعلق دارد. در

زنان زحمتکش چگونه کار می‌کنند؟

چگونه زندگی می‌کنند؟

سارا صدیق

مدتها بود که به دنبال فرصت بودم تا با او گپی بزنم و از زندگی بیشتر بدانم، اما همیشه مشغول کار بود. سریع و فرزند کار می‌کند. بسیار لاغر است. چهره‌اش تنها پوستی است بر استخوان، پوستی تیره و پر از لک، مانند صورت بسیاری از زنان زحمتکش. علی‌رغم مهربانی ذاتی‌اش زبان تندی دارد. تحمل بی‌اعتنایی، بی‌احترامی و از بالا نگرستن شدن را ندارد، حتی از جانب مدیر مدرسه که به هرحال بالا دستش است و باید دستوراتش را اجرا کند. چندی پیش به خاطر بی‌اعتنایی مدیر، به تندی با او صحبت کرده بود. می‌گفت:

- خودش دارد. نمی‌تواند درک کند. کلی قسط دارم. آشنایی با رییس بانک صحبت کرده که جریمه‌های دیرکرد وامم را از من نگیرد. باید حتما امروز می‌رفتم. اما بهم مرخصی نداد. من هم مثل خودش باهوش برخورد کردم. من نمی‌توانم این رفتارها را تحمل کنم...

و این رفتار برایش مساله ساز شد. تبعیدش کردند به قسمت دیگری از مجتمع آموزشی. شانس آورد که اخراج نشد.

می‌گوید اهل اصفهان است و سالهاست که در تهران زندگی می‌کند. سه دختر دارد. دو دخترش را سال قبل شوهر داده است. می‌گوید هر دو هم به سرعت بچه دار شدند. هنوز از قسط‌های جهیزیه شان خلاص نشده‌ام که باید برایشان سیسمونی درست کنم.

- با این گرانی چطور این کار را کردی؟ دادن دو تا جهیزیه خیلی سخت است چه برسد به دو تا سیسمونی نوزاد!

به رسمیت بشناسد. به قیمت ندیده گرفتن حق مسکن، حق خدمات بهداشتی، حق اوقات فراغت، حق آموزش رایگان و...

سیستم‌هایی که سیاست‌های اقتصادی ویرانگر صندوق بین‌المللی پول را به خاطر عضویت در تجارت جهانی و یا به دلیل بدهکاری به نهادهای امپریالیستی دنبال می‌کنند برای مردم هیچ حقی قابل نیستند و ماه‌ها حقوق و کارمزد کارگران را پرداخت نمی‌کنند و بدین گونه زندگی کارگران را با بحران‌های جدی مواجه می‌کنند و از سوی دیگر کارشناسان پرستاری را با حداقل حقوق و به صورت موقت استخدام می‌کنند و به عوارض وخیم اجتماعی این مناسبات ضد بشری نمی‌اندیشند.

تنها راه برون رفت از این ناپهنجاری‌ها ایجاد تشکلهای مستقل (سندیکا و اتحادیه‌های صنفی، شوراهای پرستاران در هماهنگی با تشکلهای مستقل کارگری است. این تشکلهای یعنی قدرت جمعی و یک پارچه‌ی نیروی کار. یعنی قدرتی انسانی در مقابل قدرت پول کارفرما و قانون شکنی‌های او. قدرتی که می‌تواند با بستن قراردادهای جمعی منافع پرستاران را تا حدودی پاس بدارد. تشکل با قدرت جمعی‌اش جای قانون کاری را پر می‌کند که دیگر در سرزمین ما وجود خارجی ندارد و یا بهتر بگویم آنقدر با تبصره‌های نمایندگان مجلس و ... سر و دم بریده شده که دیگر درون مایه‌ی خود را از دست داده است.



- وام گرفتم. قسطی جنس خریدم. سه ماه است به خاطر قسط‌هایی که می‌دهم نتوانستم اجاره خانها را بدهم. صاحبخانه گفته که تکلیف را روشن کنید. تازه باید دنبال خانه هم بروم.
- چقدر سخت می‌گیری؟ این قدر خودت رو اذیت می‌کنی که این رسم و رسومات را اجرا کنی؟ خوب می‌گفتی خودتان وسایل بچه را تهیه کنید.
- نمیشود. دخترهامو توی خونواده‌ی شوهراشون سرافکنده کنم؟ نه. اصلا نمی‌شه!
- باید زنی از تبار او باشی که بفهمی چه می‌گوید. نمی‌خواهد دخترانش سرافکنده شوند. زن باشی، در جامعه‌ای سرمایه‌سالار و مردسالار زندگی کنی، کار هم نکنی و خانه‌دار باشی، همسرت هم کارگری باشد با حقوق کم و... خودت حسرت‌ها و نداشتن‌ها را چشیده باشی و همیشه در حال کار باشی، آن وقت آروز می‌کنی دخترانت دیگر زندگی تو را نداشته باشند:
- عیب ندارد. خودم سختی می‌کشم. بزار دخترام راحت باشند. بتونن سرشون رو بالا بگیرند.
- همسرت چه می‌کند؟
- بیکار است. مریض است.
- قبلا چه کاره بود؟
- سرایدار یک ساختمان بود. اوضاع بد نبود. اما ۴ سال قبل محل زندگی ما را مغازه کردند و اجاره دادند. گفتند سرایدار لازم ندارند. از آن موقع که بیکار شد وضع روانیاش به هم ریخت. کلی دارو می‌خورد. نمی‌تواند کار کند. از آن موقع من سر کار رفتم. سه سال است که اینجا کار می‌کنم.
- چقدر حقوق می‌گیری؟
- امسال حدود ۲۸۰ هزار تومان (منظور سال تحصیلی ۸۸-۸۹ است)
- بیمه هم هستی؟
- امسال تازه منو بیمه کردند.
- چقدر اجاره می‌دهی؟
- دو میلیون پول پیش و ماهی ۲۰۰ هزار تومان. خونهمون خوبه. یک آپارتمان ۸۰ متری. (در یکی از محله‌های حاشیه‌ای غرب تهران) از بیرون که نگاه می‌کنی به نظر قدیمی و خرابه می‌آید. اما توش تمیزه و مرتبه. اگه بخواهیم از اینجا برویم فکر نمی‌کنم دیگر بتوانیم همچو خانهای پیدا کنیم.
- خوب از حقوقت که چیزی باقی نمی‌ماند؟ پس چطوری غذا تهیه می‌کنی؟
- هر چه باشه می‌خوریم. خدا رو شکر بچه‌هام قانع هستند و هر چی جلوشان بزارم شکایتی ندارند. مهمان هم که نداریم. غذای ظهروم را هم می‌برم خونه.
- پس خودت چی؟ با این همه کار غذا نمی‌خوری؟
- بغض گلویش را می‌گیرد و نمی‌تواند دیگر حرف بزند. دو قطره اشک از گوشه‌ی چشمانش به روی گونه‌اش می‌غلطد. هیچ نمی‌گوید و تند و تند بشقاب‌های کثیف غذای بچه‌ها را می‌شوید.
- وای چه کردم؟ غرورش را نادیده گرفتم! چه سوال مسخره‌ای. لاغری مفرطش نشان می‌دهد که چه می‌خورد. شرمنده بغلش می‌کنم و می‌گویم ببخشید که ناراحت کردم. قصد بدی نداشتم.
- یادم آمد وقتی بحث دادن نقدی یارانه‌ها پیش آمده بود، از دفتردار مدرسه خواسته بود که از طریق سایت نگاه کند ببیند که به او یارانه تعلق می‌گیرد یا نه؟ نه فقط به او، بلکه به هیچ یک از خدمتکاران و سرایداران مدرسه یارانه نقدی تعلق نمی‌گرفت همه

طلاقت نمی‌آورد. با خودم می‌گویم هر جور شده باید خرج تحصیلش را بدهم. حرف حق هم می‌زند. می‌گوید: "اگه شوهر کنم، مگه نمی‌خواهی بهم جهیزیه بدهی؟ پول جهیزیه را بده خرج دانشگاهم."

اما به خدا دیگه نمی‌تونم. برای اینکه قسطها را بدهم از اینجا می‌رم خونه‌ها هم کار می‌کنم.

- ساعت چند از مدرسه می‌ری؟

- ساعت ۴. تا ۹ شب هم توی خونه‌ها کار می‌کنم. البته خونه‌های آشناها. هر بار ده پانزده هزار تومان هم می‌گیرم...

میخواستم ازش بپرسم فکر میکند چرا شرایط زندگی‌اش این گونه است و چرا باید این همه کار کند، اما ظرفها تمام شد. صدایش کردند: "دستشویی گرفته بچه‌ها دستمال کاغذی را توی آن انداخته‌اند. بیا دستشویی را تمیز کن."

با عجله به سمت دستشویی رفت.

نگاهش می‌کنم. از خود می‌پرسم به راستی خواسته‌های اصلی این گونه زنان چیست؟ چگونه می‌توان از حقوق این زنان دفاع کرد؟ زنانی چنین توانا، اگر امکانات مناسب داشته باشند، اگر آگاهی کافی داشته باشند به راحتی از حق خود دفاع خواهند کرد. اما فشار زندگی، تورم و گرانی سرسام‌آور، حقوق و دستمزد ناکافی، نداشتن امنیت شغلی حتا لحظهای فرصت برای او باقی نمی‌گذارد که استراحت کند چه برسد به اینکه بتواند دمی به خود و شرایط زندگیش بیاندیشد و مقصر اصلی را بیابد.

ی آنها در خوشه‌بندی سوم بودند و از نگاه دولتیان آنقدر دارا، که نیازی به یارانه‌ی نقدی نداشتند.

موضوع صحبت را عوض می‌کنم:

- چند سال است که توی این محل زندگی می‌کنید؟

- ده پانزده سال است که آمده‌ایم اینجا. ولی قربون محله سابقمون. همه با معرفتند. هنوز هم دلم هوای آنجا را می‌کند. بعد از این همه سال وقتی می‌رم اونجا هنوز هم همسایه‌ها و دوستان به فکرمان هستند. فکر می‌کنی چطوری تونستم جهیزیه و سیسمونی بگیرم. همه رو از مغازه‌های اونجا قسطی گرفتم. بعد از این همه سال هنوز پیش مغازه‌دارهای اونجا اعتبار داریم.

- قبلا کجا می‌نشستید؟

- شوش و مولوی. اینجا اگه بمیری کسی به دادت نمی‌رسه. چند ماه قبل یک روز مادرشوهر دخترم سرزده اومد خونمون. دخترم زنگ زد. گفتم نگران نباش. باید آبروداری می‌کردم. سریع رفتم و برای نهار خرید کردم. پولم کم اومد. می‌خواستم ماست هم بخرم. مغازه‌دار حاضر نشد ماست را بدهد که فردا پولش را بدهم. مجبور شدم انگشترم را برای هزار تومان پیشش گرو بگذارم.

- دخترات درس نخواندند؟

- چرا هر دو تاشون دیپلم دارند. یکیشان دانشگاه هم قبول شد. اما خوب آمدند خواستگاریش و شوهر کرد. این کوچیکه هم امسال دانشگاه قبول شد. رشته حسابداری.

- نمی‌خواهی او را شوهر بدهی؟

- اتفاقا خواستگار دارد. اما می‌گوید می‌خواهد درس بخواند. بهش می‌گویم بیا شوهر کن. من نمی‌تونم خرج دانشگاهت را بدهم. اما وقتی می‌آید و خودش را برایم لوس می‌کند و می‌خواند:

"من که دختر کوچولوتم، من که بوسه می‌کنم، من که همدمتم، من که نازت می‌کنم ... نمی‌خواهی بزاری درس بخونم؟" دلم

گزارشی از وضعیت زنان کارگر

سررشته‌ی تمام این مناسبات واپس‌گرایانه‌ی موجود در دستان کهنه اندیشان دلال صفتی است که در سایه نشست‌اند و ریسمان‌ها را می‌کشند. این واسطه‌ها و دلال‌ها آن چنان از خرد اقتصادی، اجتماعی بیگانه هستند که درکی از توسعه‌ی اجتماعی صنعتی و علمی ندارند. حتا ضرورت صنعتی شدن جامعه برای تداوم زندگی اجتماعی برای رسیدن به توانایی تولید کالایی را نمی‌فهمند و آن را مترادف با کفر (به خطر افتادن منافع اقتصادیشان) می‌دانند. تنها معیار ارزش این اقتصاددانان در قدرت صدای جرنگ جرنگ سکه‌های طلایی است که آن را برای تعیین عیارش با دندان محک بزنند. همان برده‌فروشان کریه دیروزیند که به جای شتر و کجاوه، بر بنز و ... می‌نشیند و با پول نفت، شرکت‌های بین‌المللی خرید و فروش را اداره می‌کنند که دفتر اصلی‌شان در لندن و ... است.

استنادی که به حقوق زنان کارگر در دوره‌ی هخامنشیان کرده‌ام هرگز بدین جهت نبوده که آن را جزو افتخارات ایرانیان امروز بدانم. هرگز. این ارزش‌های بالای انسانی که در تاریخ بشر استثناست، افتخاری است برای مردمان همان زمان با فرهنگ و مناسبات آن دوره. ما را همین بس که در قرن بیست و یکم حداقل حقوق زنان کارگر و نیروی کار زن را ندیده می‌گیریم و آن چنان ستم اقتصادی بر زنان وارد می‌کنیم که واژه‌ی استثمار مضاعف دارای آن درون مایه‌ای نیست که بتواند بار این بهره‌کشی از زن را بیان کند.

زن به عنوان انسان حق دارد با کارش صاحب درآمدی گردد و زندگی مستقلی برای خودش تدارک ببیند. اما زن کارگر پس از ۸ الی ۱۲ ساعت کار به خانه می‌رود، در شهرهای پرجمعیت یکی دو ساعت هم وقتش در ترافیک هدر می‌شود. عاقبت خسته و فرسوده وارد خانه می‌شود، تازه با حجم عظیم کار که در انتظارش است مواجه می‌گردد. کار اصلی زن زحمتکش تازه شروع می‌شود. سامان دادن خانه، پختن غذا برای فردای خانواده، ترو خشک کردن کودکان و خدمت به "آقای خانه". به هر حال او زن است و طبق اصول سنت‌های مردسالارانه وظایفی به عهده‌ی اوست. ولی

زمانی که مساله حقوق زن، حقوق اجتماعی و یا دستمزد او مورد بررسی قرار می‌گیرد، بدون استثنا واژه‌ی پدرسالاری، مردسالاری و یا بسیارعینی و واقعی تر (ولی چندش آور) **نرسالاری** در ذهن انسان زنده می‌شود؛ ولی واژه تنها شکلی از یک پدیده‌ی پنهان ضد بشری است، با درون مایه‌ای طبقاتی و سرشتی استثمارگر.

بهره‌کشی انسان از انسان از دورترین هزاره‌ها تا به امروز، درنرم‌ها و قوانین مختلف، ولی همیشه در دفاع از حقوق اقلیت حاکم، شلاقش را بر گرده‌ی زحمتکشان زن و مرد کوبیده است. استثمار و وحشیانه، بسیار وحشیانه، زیرا با نیروی کار چون یک کالا یا ابزار برخورد می‌کند و درعمل او را فاقد ارزش انسانی می‌دانند و با معیار بازار، درون مایه انسانی او را ندیده می‌گیرند و نیازمندی‌های حیاتی برای بازتولید نیروی کارش به فراموشی سپرده می‌شود.

ولی در کنار این بهره‌کشی عام، شاهد استثمار مضاعف نیمی از افراد جامعه نیز هستیم که مرد استثمار شده در این شیوه‌ی ستم و بهره‌کشی، نیز خود را در آن سهیم می‌کند: آری استثمار زن، مادر، همسر. آن هم باعقب‌مانده‌ترین مناسبات بادیه‌نشینی. ارزش زن در این نوع مناسبات عشیره‌ای چیز است درحد یک زیرانداز "تجدید فراش" چون هر مرد ناقص‌العقلی می‌تواند (حتا در قرن بیست و یکم) زن را چون زیلوی کهنه‌ای دور بیاندازد و یک یا چند تای دیگر اختیار کند. (احکام برده‌داری جنسی) تاسف بارتر اینکه این برده‌داری جنسی و استثمار وحشیانه‌ی نیروی کار زن در جامعه‌ای صورت می‌گیرد که در تاریخ گذشته‌اش علاوه بر احترام به شخصیت زن، حقوق زنان کارگر در مقابل تخصص برابر مساوی بوده و در اکثر کارگاه‌های بزرگ دوره‌ی هخامنشی به دلیل توانایی مدیریت آنان، سرپرست‌های کارگران زن و مرد، یک زن بوده است. (۱)

زنان کارگر را به کارگاه‌ها معرفی کند و از آن حداقل حقوق که چیزی کمتر از یک سوم حداقل حقوق قانون کار است، درصدی به جیبش وارد گردد. طبق این قوانین نیروی کار باید شبانه‌روز برای سرمایه‌دار و دلال‌ها کار کند و تازه پس از ۴ ماه حقوق یک ماه را دریافت کند.

از سوی دیگر ناتوانی در ایجاد اشتغال برای میلیون‌ها جوان بیکار و سربار جامعه، فروپاشی صنایع تولیدی به دلیل واردات بی‌رویه اربابان قدرت، روند تصاعدی رشد بیکاری و فقر عمومی باعث گردید تلاش برای بیرون کردن زنان از بازار کار، با تبلیغات گسترده آغاز گردد. بازنشستگی قبل از موعد، بازخرید زنان کارمند و معلم از ترفندهایی است که سرمایه داری دلالتی نهایت بهره را از آن می‌برد. گرچه زنان به‌رغم این همه بی‌داد اجتماعی توانسته‌اند دانشگاه‌ها را تسخیر کنند ولی در بازار کار با وجود تحصیلات دانشگاهی وضع زنان واقعا مصیبت‌بار است.

در پروژه‌های نفتی حقوق یک خانم مهندس یا لیسانس زبان برای روزانه ۱۲ ساعت کار و ماهیانه ۲۷۶ ساعت حداکثر شش صد هزار تومان است. در حالی که سرپرست یک واحد کوچک (فورمن) مبلغی معادل یک میلیون و دویست تا یک میلیون شش صد هزار تومان دریافت می‌کند. یک کارگر فنی کم سواد ۶۰۰ هزار تومان دریافت می‌کند. (البته اگر بعد از ۴ ماه به او بدهند) و یک جوشکار کم‌سواد حداقل یک میلیون و دویست هزار تومان دریافت می‌کند. با توجه به این که حداقل حقوق برای کارگر کم‌سواد و بی‌تخصص، آن هم برای ۱۹۲ ساعت کار در ماه، سیصد و سه هزار تومان است. اینک به حقوق یک خانم کارشناس توجه کنید که حداکثر آن شش صد هزار تومان است. مدت کار این خانم در پروژه‌ها روزانه ۱۲ ساعت کار و در ماه ۲۷۶ ساعت است. یعنی ماهانه این خانم به نسبت قانون کار ۸۴ ساعت اضافه کاری می‌کند که اگر آن را در صدی چهل قانون کار ضرب کنیم ۱۱۷ ساعت ضافه کار می‌شود (در حالی که در پروژه تعطیلی روز آدینه را نداریم) اگر ۴ آدینه در ماه را طبق قانون کار که می‌باید نیروی کار استراحت کند و حقوق کامل دریافت نماید (زیرا اوقات فراغت

زمان برای انجام این همه کار با توجه به مقدار ساعات کار بیرون کافی نیست. پس چه باید کرد؟ در شرایط موجود پاسخی وجود ندارد. علت مبارزه پیگیر کارگران در سطح بین‌المللی و ایران برای پایین آوردن ساعات کار به ۸ ساعت در روز که متاسفانه امروزه، برخلاف منافع زحمتکشان به ۱۲ ساعت هم رسیده است، صرفا به دلیل ضرورت اوقات فراغت برای بازتولید نیروی کار هدر رفته و رسیدگی به آموزش و تربیت کودکان است که نیروی کار آینده را تشکیل می‌دهند که باز هم این در خدمت ساختار سرمایه‌داری است ولی به قیمت هزینه حداقل درآمد کارگر و زندگی‌اش.

با وجود این همه ستم‌های چند گانه، شاهد ابعادی بزرگتر از استثمار و بی‌داد دولتی در حق زنان کارگر و جویای کار هستیم. با توجه به بیکاری مزمز جامعه‌ی ما که با رشد جمعیت جوان ایران در تضادی ستیزنده است، دولت و مجلس اصلاح طلب دست به اقدامی زد که در تاریخ جنبش کارگری ایران و کلیه‌ی دوره‌های پس از مشروطیت به صورت عملکردی واپس‌گرا و ضد کارگری و ضد نیروی کار زنان برای همیشه به یادگار ماندگار مانده است. معاف شدن کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار جزو افتخارات دولت به اصطلاح اصلاح طلب خاتمی است. این قانون ستم و بیدادی است بر جامعه کارگری ایران، که بیشترین مصیبتش بر سر زنان کارگر و جویای کار پیاده شده است. برآیند چنین شرایطی برای دختران تحصیل کرده و زنان سرپرست خانوار فاجعه‌بار گردیده است زیرا حداقل حقوقی که مسولان کارگاه‌های زیر ده نفر برای نیروی کار تعیین می‌کنند درموردی حتما یک سوم حداقل حقوق قانون کار نمی‌شود. آیا با چنین درآمدی یک نیروی کار زن می‌تواند از پس پرداخت اجاره‌ی یک اتاق برآید؟ غذا، لباس و هزینه‌های دیگر را فعلا محاسبه نمی‌کنیم.

در کنار این قوانین ضدانسانی شاهد رشد پدیده‌ای "من پآوری" هستیم. دلالتی نیروی کار یا "من پآوری" (manpover) که از دوره‌ی سردار سازندگی در پروژه‌های نفتی بوجود آمده بود، اکنون ابعادی همه‌گیر یافته است. "من پاور"، ببخشید دلال محترم، کاسب است و کاسب "حبیب خدا" این حق اوست که

اعلام رضایت بفرمایند، ادامه کارشان امکان‌پذیر خواهد شد آن هم با حقوق ماهانه ۱۵۰ هزار تومان با روزانه ۱۴ ساعت کار، از ساعت ۸ صبح تا ده شب، بدون بیمه بدون نهار. (که معمولا با اعلام عدم رضایت دیگری را با این حقوق ناچیز به کار می‌گیرد. موارد سوءاستفاده پنهان که جای خود دارد)

حالا تصور کنید که این خانم بخواهد سربار کسی نباشد و روی پای خودش بایستد، با این درآمد ناچیز در شهری مانند تبریز، آیا می‌تواند زندگی کند؟ اگر فرض کنیم این نیروی کار بتواند یک خانه نقلی پیدا کند و پول پیش آن را هم بدهد، با این طرح حذف یارانه‌ها، آیا در آمد این خانم درحد پرداخت هزینه آب و برق خواهد بود؟ در ساختارهای اقتصادی که یارانه وجود ندارد، حداقل حقوق کارگران قادر به پاسخگویی به رفع نیازمندی‌های اولیه زحمتکشان است و وضعیت اشتغال به صورتی است که اکثریت مردم کار دارند. در حالی که در کشور ما حداقل حقوق با هزینه‌های زندگی تعاملی ندارد. وضع اشتغال که بسیار اسفبار است با سیاست‌های نابهنجار برای راضی نگه داشتن صندوق بین‌المللی پول برای پیوستن به تجارت جهانی) هر روز شرایط اشتغال بحرانی‌تر می‌شود و عده‌ی بیشتری از کارگران بیکار می‌شوند. این شیوه عملکرد درحقیقت استثمار مضاعف همه‌ی مردم ایران است.

در کارخانه‌ی ساخت وسایل پلاستیکی اکثریت کارگران را زنان تشکیل می‌دهند ساعت کار این خانم‌ها از ساعت ۸ بامداد با ۸ شب برای ماهیانه ۱۸۰ هزار تومان، آن هم بدون بیمه.

سیاهکل

شرکت کلوچه‌سازی شهر صنعتی سیاهکل برای یک کارگر زن (اکثر قاطع کارگران این شرکت خانم‌ها هستند با روزانه کار ۹ ساعت در روز مبلغ ۱۸۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند. با توجه به حداقل حقوق اداره کار که ۳۰۳ هزارتومان برای ۱۹۲ ساعت کار کرد در ماه می‌باشد، این خانم‌ها از یک سو هر ماه ۴۲ ساعت نسبت به قانون کار به صورت مجانی برای کارفرما کار می‌کنند و

برای آماده‌سازی روانی نیروی کار حیاتی است) در نظر بگیریم، می‌بینیم که یک کارشناس زن ساعات کاری معادل دو ماه کار را در یک ماه انجام می‌دهد. و حداکثر شش صد هزار تومان دریافت می‌کند که همان حداقل حقوق یک کارگر بدون تخصص و بدون سواد می‌شود.

هدف از این مطلب بیان این واقعیت تلخ است که زن در کارخانه‌ها و یا در بخش خدماتی در برابر کار و تخصص برابر با مرد، حقوقی بسیار کمتر دریافت می‌کند.

گذری می‌کنیم بر بازار کار برای زنان، در شهرهای مختلف و دستمزدهای آنان.

تبریز

یک پرستار با مدرک کارشناسی در بیمارستان خصوصی شفا، در بخش سی سی یو با روزی ۱۲ ساعت کار(که بر خلاف قوانین بین‌المللی کار است که ایران هم مقوله‌های آن را امضا کرده است) ۳۲۰ هزار تومان دریافت می‌کند که این معادل حداقل حقوق است. خانواده‌ی این خانم پرستار حداقل ۱۶ سال هزینه آموزش او را پرداخت کرده اند تا امروز پس از پایان آموزش کارمزدی معادلی یک کارگر بی سواد و غیرماهر دریافت کند.

یک خانم دیپلمه در تبریز برای کار در فروشگاه تجهیزات بیمارستانی(بخش خصوصی) از ساعت ۸ صبح الی ۶ پسون ماهانه ۲۵۰ هزار تومان دریافت می‌کند، آن هم بدون بیمه و تامین اجتماعی. در بازار تبریز برای یک فروشنده‌ی زن دیپلمه در لباس‌فروشی، بدون بیمه با روزانه ده ساعت کار که در مناسبت‌هایی چون جشن‌ها، ساعات کار طولانی‌تر می‌شود، آن هم بدون هیچ کارمزدی، ماهانه ۲۲۰ هزار تومان حقوق پرداخت می‌گردد.

در دفاتر هواپیمایی در تبریز خانم‌هایی با مدرک کارشناسی و تسلط به یک زبان خارجی سه ماه اول به نام آزمایشی ماهیانه با ۶۰ هزارتومان استخدام می‌شوند، در صورتی که کارفرما از کار آنها

یک شرکت دلالی یا "من پآوری" زنان را برای پرستاری یا انجام کارهای خانه استخدام می‌کند. ساعات کار از ۷ بامداد تا ۱۷ پسین به مقدار ده ساعت کار در روز بدون بیمه و یا هیچ مزایای دیگر. برای ماهیان ۸۰ هزار تومان. ولی قراردادی که همین شرکت با متقاضی نیروی کار می‌بندد، مبلغ ۱۸۰ هزار تومان در ماه می‌باشد. این واسطه از درآمد هر زن بابت حق دلالی، بابت حق ضد بشری که به او داده شده، مبلغ یک صد هزار تومان برداشت می‌کند. ده ساعت کار دشوار و گاهی کثیف را زن انجام می‌دهد. ولی سهم شیر به واسطه‌ی قرون وسطایی تعلق دارد. قانونی که حامی اقلیت حاکم و وابستگان آنهاست و تیغ برنده‌اش بر ضد اکثریت مردم است، یک قانون طبقاتی نیست؟

یک شرکت دیگر "من پآوری" که با آموزش و پرورش اراک همکاری می‌کند برای استخدام یک خانم معلم لیسانس یا فوق لیسانس مبلغ ۳۶۰ هزار تومان از آموزش و پرورش دریافت می‌کند ولی به خانم‌های حق التدریسی ماهیانه ۱۲۰ هزار تومان پرداخت می‌کند. چرا یک نهاد دولتی، آن هم آموزش و پرورش، دستش در دست دلال‌هاست؟ چرا یک خانم تحصیل کرده را مستقیماً استخدام نمی‌کنند؟ و اما در مهدکودک‌های بخش خصوصی در اراک به خانم‌های مربی، که اکثراً لیسانس هستند، فقط ماهیانه ۵۰ هزار تومان می‌پردازند.

گیلان

شرکت سیبون تولیدکننده‌ی تن ماهی و خورش قیمة. کار روزانه زنان در این شرکت از ساعت هفت و نیم بامداد تا چهار بعد از ظهر ادامه دارد و از ساعات ۱۴ تا ۱۸ به نام اضافه کاری، که بابت ده و نیم ساعت کار روزانه حقوق ماهیانه این خانم‌ها ۳۶۰ الی ۳۷۰ هزار تومان است. البته از عجایب است که در این شرکت زنان بیمه هستند.

کارخانه سورنگ خزر در شهر صنعتی رشت برای بسته‌بندی کالا از کارگران زن استفاده می‌کند با حقوق ماهیانه ۱۲۰ هزار تومان بدون بیمه و تامین اجتماعی. در این شرکت هر سه ماه قرارداد

از سوی دیگر مبلغی معادل کمی بیش از نصف حداقل حقوق دریافت می‌کنند. با یک محاسبه دقیق می‌توان ابعاد وحشیانه‌ی استثمار زنان کارگر را بررسی کرد، با توجه به این که این کارگران بیمه نیستند. این است تاثیر فاجعه‌بار معاف شدن کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار، غارت وحشیانه‌ی همه جانبه‌ی کارفرماها و فقر سیاه کارگران زن.

در شهرک صنعتی سیاهکل در یک کارگاه تولید ظروف یک بار مصرف تنها ۲ کارگر مرد اشتغال دارند با حقوق ۳۸۰ هزار تومان و بیمه هم هستند. بقیه کارگران را خانم‌ها تشکیل می‌دهد، اما با کاری معادل کار کارگران مرد، تنها به اندازه نصف حقوق مردان را دریافت می‌کنند. با روزانه‌ی کار از ساعت ۸ تا ۱۷ عصر برای ماهیانه ۱۷۰ هزار تومان بدون هیچ مزایا، بدون بیمه و بازنشستگی.

صنعتی اراک

خانم‌های فارغ التحصیل دانشگاه در خانه بیکار نشسته‌اند و در آرزوی پیدا کردن یک پارتی هستند تا برای مدت کوتاهی با اشتغال موقت گوشه‌ای از زندگی شان را سامان بدهند.

یک خانم لیسانس یا فوق لیسانس برای استخدام در مهد کودک وابسته به آموزش و پرورش اراک، بدون بیمه و بدون بازنشستگی و مزایای دیگر، تنها ماهیانه ۷۰ الی ۸۰ هزار تومان دریافت می‌کند. در بخش خصوصی ماهیانه‌ای کمتر پرداخت می‌شود.

آیا با این مقدار کارمزد، یک خانم می‌تواند خانه‌ای اجاره کند یا فرزندانش را پرورش دهد؟ این مقدار حتا کفاف هزینه‌ی رفت و آمد این خانم‌ها را نمی‌دهد. شاید بپرسید پس چرا آنها به این کار ادامه می‌دهند؟ من هم همین سوال را از یکی از این خانم‌ها پرسیدم. گفت:

"دارم دیوانه می‌شوم. در خانه شب و روز بیکار نشسته ایم و دیوارها را نگاه می‌کنیم. اینطور حداقل مشغول به کار می‌شویم و بخشی از نیازهای روانیمان حل می‌شود."

کاری‌های اجباری حقوق زن به ۱۵۰ هزار در ماه می‌رسد. محیط کار برای سلامتی نامناسب است: یک زیرزمینی سرد و مرطوب.

در کارگاه تولید لباس

ساعات کار برای خانم‌ها از ۷ صبح تا ۷ شب برای روزانه ۴ هزار تومان، بدون بیمه و بازنشستگی.

شاهین شهر اصفهان

آژانس هواپیمایی برای یک خانم مسلط به زبان خارجی با زمان کاری از ساعت ۹ صبح تا یک ظهر و از ساعت ۱۷ تا ۲۰ شب (روزانه ۷ ساعت کار) ماهانه ۸۰ الی ۹۰ هزار تومان، بدون بیمه و هزینه‌ی رفت و آمد پرداخت می‌کند.

اصفهان

نگهداری از پارک‌ها و فضای سبز به پیمانکاران خصوصی واگذار شده است. پیمانکاران نیز کارشناسان خانم را استخدام می‌کنند و به هر کدام چند کارگر بیل و کلنگ به دست می‌دهند و بعد از آنها می‌خواهند با طرح‌های ابتکاری نظر شهرداری را جلب کنند. برای روزی ۱۲ ساعت کار دشوار (هدایت افرادی غیرمتخصص و آموزش آنها) ماهیانه ۲۰۰ هزار تومان بدون بیمه و...

ظواهر شهرداری برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها، تامین نیروهای انسانی‌اش را به این شرکت‌های دلال می‌دهد. اما در واقع صرفه‌جویی صورت نمی‌گیرد و شهرداری حقوق یک کارشناس را به دلال (من پاور) می‌پردازد. درحقیقت تنها کاری که صورت می‌گیرد است که از حقوق ده‌ها زحمتکش مبلغی را کسر می‌کنند تا به جیب یک دلال بریزند.

آخرین ضربه سنگینی که به طبقه‌ی کارگر وارد شد، بند "ز" مصوب مجمع تشخیص مصلحت بود. بند "ز" اهرم و ابزار سرمایه‌دار شده تا هر زمان که اراده نماید، بتواند نیروی کار را بدون هیچ مشکل قانونی اخراج کند. تصویب یک قانون برای

جدیدی با کارگران زن بسته می‌شود. خاصیت این عمل برای کارفرما عدم پرداخت مرخصی ماهانه و سنوات به کارگران زن می‌باشد. در حقیقت یک کارگر زن اگر بتواند سی سال در این شرایط دوام بیاورد، مدت خدمتش همان سه ماه و ده روز است که بازنشستگی شامل آن نمی‌شود و کارفرما هم از پرداخت ۲۰ درصد حق بیمه کارگر معاف می‌شود. این هم یکی دیگر از عوارض معاف شدن کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار است. البته نباید از حق گذشت کارفرما چون مسلمان معتقد است و حلال و حرام سرش می‌شود، کارگران زن روزهای جمعه هم باید کار کنند والا کسری حقوق خواهند داشت.

کرمانشاه

فروشگاه‌های لباس با ساعات کار طولانی در روز بین ده الی ۱۲ ساعت کار، بدون بیمه و تامین اجتماعی و بدون قرارداد کار به خانم‌های متقاضی کار ماهیانه ۸۰ الی ۱۰۰ هزار تومان پرداخت می‌کند.

آغاچاری (امیدیه خوزستان)

خانم‌های متقاضی کار می‌توانند اگر لیسانس یا دیپلم داشته باشند، و صد البته یک پارتی پیدا کنند، به عنوان معلم حق‌التدریسی برای آموزش و پرورش کار کنند، با حقوق ماهیانه ۴۰ یا ۵۰ هزار تومان، بدون بیمه و بازنشستگی.

نجف‌آباد اصفهان

یک کارگر زن در مرکز چاپ و تکثیر از ساعت ۸ الی ۱۲ ظهر و از ساعت ۱۵ تا ۸ شب برای ماهیانه ۸۰ هزار تومان کار می‌کند. بدون بیمه و هیچ مزایای دیگر. این زن کارگر باید کارهای نظافت کارگاه و کارهای حاشیه‌ای دیگری را نیز انجام دهد و گرنه اخراج خواهد شد. زمان کار در یک مرکز دیگر چاپ و تکثیر از ۹ صبح تا ۱۹ شب است. در ابتدای استخدام با ماهی ۷۰ هزار تومان زن کارگر استخدام می‌گردد. پس از کسب مهارت‌ها با اضافه

اجرای بی قانونی در جامعه. پدیده‌ی خارق العاده‌ی قرن بیست و یکم است. شاید برای ضمیمه شدن به اعلامیه حقوق بشر؟؟؟

خشونت‌های جنسیتی در محیط‌های کاری

زیرنویس:

۱. به کتاب از زبان داریوش نوشته‌ی پروفیسور ماری کخ، با استناد جز به جز به سی هزار لوح میخی ایلامی، ترجمه دکتر رجیبی مراجعه شود.

زمانی که صحبت از حضور زنان در فضای عمومی و یا شغل‌های خارج از خانه می‌شود مسائلی چون نداشتن حقوق و مزایای برابر با مردان و یا ارتقائ شغلی مناسب با کاری که انجام می‌دهند؛ در ذهن تداعی می‌شود و بحث‌های گوناگونی پیرامون آن شکل می‌گیرد. اما واقعیت نشان می‌دهد که این مسائل تنها بخشی از مسائل زنان در بازار کار است. بخش پنهانی مسائل زنان که به وضوح در میزان درآمد، ارتقای شغلی و امنیت اجتماعی زنان تاثیر مستقیم، حیاتی و مهم دارد، بحث آزارهای جنسیتی در محیط کاریست.

آزار جنسیتی در محیط کار به اشکال مختلف از جمله استفاده از اقتدار شغلی یا قدرت مدیریتی برای تحمیل خواسته‌های جنسی است. برابر آمارهای موجود این امر در تمامی جوامع به دلیل حضور قدرت ساختارهای مردسالاری معمول و رایج است. برای مثال، در انگلستان از هر ده زن، هفت نفر در طول زندگی شغلیش حداقل یک بار مورد آزار جنسی قرار می‌گیرد.

تقریباً همه زن‌ها به نحوی در معرض تجاوز و آزار جنسی هستند و به این دلیل ناچارند احتیاط‌های خاصی برای حفاظت خود به عمل آورند و با ترس از آزار جنسی زندگی کنند. این مساله ابعاد گوناگونی دارد.

خشونت جنسی در محیط کار شامل رفتارهای کلامی، روانی و فیزیکی است که منجر به آزار جنسی زنان شود، از جمله تماس تلفنی آزاردهنده، تعریف جک‌های مستهجن، تعریف از زیبایی، تماس‌های بدنی ظاهراً تصادفی ولی آگاهانه، تماس بدنی با وقاحت بیشتر مثل بغل کردن و بوسیدن، تجاوز جنسی و از این دست رفتارهایی که احساس ناامنی، به خطر افتادن سلامت روانی و کاهش اعتماد به نفس و در صورت مقاومت و مقابله با آن‌ها



در این ساختار با توهین و تحقیرهای نرم یا شدیدی از جانب مردانی روبرو هستند، که زن بودن را مقامی پایین‌تر و یا سوژه‌ای جنسی برمی‌شمارند. اگر چه این معضل دامن گیر تمامی سازمان‌ها، شرکت‌ها و یا محیط‌های کاری نیست؛ اما به نوعی تمامی زنان به عنوان قربانیان آشکار و پنهان این تفکر ملزم به احتیاط و بعضاً به حاشیه رفتن و چشم پوشی از پیشرفتی هستند که حق آنهاست.

یکی از مصاحبه‌شوندگان خانمی مهندس است که مدرک فوق لیسانس شیمی دارد. وی معتقد است به دلیل زن بودنش از همکلاسی مردش، که فعلاً همکاری هست و از نظر کاری و علمی به مراتب از او پایین‌تر است، جایگاه کمتری دارد: اولش که کلی حرف و حدیث واسه استخدام یک زن در کارخانه بود. مدرک از دانشگاه معتبر بود و سابقه خوبی هم در چند پروژه داشتم اما به هر حال زن بودم. بعد از استخدام هم همواره نگاه تحقیرآمیزی به من بود. روزی سر مساله‌ای با همکاران دچار مشکل شدیم. جالب بود مرد مهندس همکارم با تحقیر به من گفت: "حیف که زنی، برو بابا". فکر می‌کنم مسئله فرهنگیست گاهی نمی‌توانم لباس درست حسابی بپوشم. طور دیگه نگاه می‌کنند. به شوهرم گفتم من مهندسم اما هنوز مالک بدنم و سرو وضعم نیستم.

خانم دیگری با مدرک مهندسی از دانشگاه شریف می‌گوید: بارها کارم را عوض کردم. من خوشم می‌آید شیک‌پوش باشم در ضمن سرزنده‌ام و این در فرهنگ ما یعنی: "این زن مساله دارد". بعضی مدیران خواسته‌های احمقانه‌ای دارند. نمی‌دانم چرا به خودشان این حق را می‌دادند. فقط چون افسرده یا ساکت نبودم؟ چشمک می‌زدند یا حتی به بدنشان جلوی من ور می‌رفتند. دو سه بار مستقیم پیشنهاد دادند. من همواره شکایت کردم و اعتراض. اما گفتند اشکال از خودت است. چون نه افسرده بودم نه ابله. شوهرم گفت خانه بشینی بهتر است تا با اینها جر و بحث کنی. اخیراً هم که مشکل مالی دارم مجبورم در بخش فروش یک

پی‌آمدهایی از جمله: اخراج، متهم شدن، ممانعت از ارتقاء شغلی و مزایای شغلی را در پی دارد. در واقع قدرت و برتری شغلی مردان، همچنین تربیت غلط خانواده و فرهنگ مردسالارانه‌ی ناشی از نظام طبقاتی است که به مرد اجازه می‌دهد در هر موقعیتی به همکار زن خود نگاه جنسی داشته باشد!!

نتیجه این عمل در دراز مدت عدم ارتقای مالی و شغلی زنان و به حاشیه رانده شدن آنان در محیط کاری است.

از آنجا که در ایران، مسائل جنسی همواره تابو بوده است بحث پیرامون آن و پیدا کردن راهکارهای اساسی برای این موضوع نادیده گرفته می‌شود. هیچ آماری در باره میزان آزار جنسی زنان در محیط‌های کاری در ایران وجود ندارد. اما گزارشی که در سال ۱۳۸۲ به کوشش کمیته جمع‌آوری اسناد و گزارش‌های ستاد مبارزه با خشونت علیه زنان با عنوان "خشونت کاری، اعمال سلطه کارفرمایان" منتشر شده، به رواج این معضل در جامعه ایران اشاره دارد. در واقع خشونت‌هایی که پنهان و آشکار به بخش عمده‌ای از زنان روا داشته و روز به روز به میزان آن افزوده می‌شود. این خشونت از توهین و تحقیر با لحن تند صحبت کردن و مسخره کردن گرفته تا گفتن انواع و اقسام متلک‌های جنسی و حتا داشتن تقاضای رابطه‌ی جنسی و اگر بی‌پرده بخواهیم بگوییم نوعی فحشای بدون مزد، شرط یافتن شغل، باقی ماندن در پست مناسب و داشتن حقوق در برخی محیط‌های کاری و اجتماعی شده است.

در گزارش زیر چند مصاحبه‌گروهی و فردی با زنان شاغلی انجام شده که تجربیات آنان حاکی از این آزار نهادینه شده‌ی سیاه و پنهان است. پیشرفت شغلی و یا مالی زنان به رغم تلاش و یا تخصص آنان در مواردی گره تلخ و سیاهی با خواسته‌های غیرموجه و غیرانسانی مردانی دارد که در ساختار قدرت سازمانی یا کاری از منابع مالی و قدرت خود بیش از اصول اخلاقی یا انسانی بهره برده‌اند. مدیرانی که می‌خواهند زنان در ازای داشتن شغل و یا درآمد بالاتر، تن به خواسته‌های آنان دهند و به خوبی از ضعف قانونی و بیماری فرهنگی جامعه در قبال زنان آگاهند. زنان

۴ سال است که سابقه‌ی کار دارم. در محیط‌های مختلف کار کرده‌ام. از شرکت‌های خصوصی گرفته تا محیط‌های دانشگاهی و آموزشی و یا کار دفتری در شرکت خصوصی. تالیف کتاب بوده، آآن هم در بخش مطبوعات و بخش بازرگانی تبلیغات کار می‌کنم. در اینجا مشکل بیداد می‌کند. در شرکت خصوصی که کار می‌کردم چون از طریق یک آشنا رفته بودم خوشبختانه برایم مشکلی از این جهت پیش نیامد. برای اینکه ممکن بود از نظر مالی برایشان مشکل ایجاد شود چون با آشنای من شریک مالی بودند.

اگر بخواهم کلی بگویم برای ما خانم‌ها مشاغل دولتی محدودی وجود دارد و فقط عده‌ای می‌توانند به آن دست یابند که آن هم از طریق آشنا و پارتی امکانپذیر است. شغل‌های بخش خصوصی هم که خوب هستند و در شرکت‌های بزرگ و معتبر فقط می‌توانی از طریق آشنا بروی و اگر آشنایی در جایی نداشته باشی، بهترین شغلی که می‌توانی بیابی در شرکت‌های بازاریابی است یا در بخش فروش یک جنس یا برند خاص، مثل لوازم آرایش و... این شرکت‌ها یک دفتر پخش و یا بازاریابی دارند و در آنجا آن کالا را می‌فروشند. یا شرکت‌هایی که بازاریابی می‌کنند و شکل متداول کارشان گرفتن آگهی یا تبلیغات و تیزرهای تبلیغاتی برای نشریات و بیل بردهاست. در چنین محیط‌هایی این مساله بیداد می‌کند. منظورم مساله فساداخلاقی برخی از مدیران بالایی است. اگر پشتوانه نداشته باشی و کسی پشت تو نباشد مورد خشونت قرار می‌گیری. هر چند وقت یک بار مورد بی‌احترامی و توهین قرار می‌گیری. به خودشان اجازه می‌دهند با تو بد حرف بزنند. تو را جنس ضعیف‌تر می‌دانند و پست‌تر. حتا آقایانی که جثه‌ی ریزتری دارند و یا پسران کم سن و سال تری هستند و تازه وارد کار شده‌اند هم مورد این گونه خشونت‌ها قرار می‌گیرند. می‌توانم بگویم قانون وحش است. آنها هم تهدید می‌شوند. البته به زنان الفاظ بد نمی‌گویند، ولی به جورایی خشونت آمیز با آنها صحبت می‌کنند: بشین سرجات، حالا زنی بهت هیچی نمی‌گم. و... یا اینکه سرش داد می‌کشند و سرزنشش می‌کنند و یا به زبان بی‌زبانی می‌گویند اگر این پوئن را می‌خواهی باید با فلانی باشی باید

شرکت کار کنم که نه تخصص من است نه به این کار علاقه دارم. اما مطمئنم اگر به خواست‌های آنها تن می‌دادم شغل بهتر و درآمد خوبی داشتم. جالب است برای ادامه کار یا درآمدی که حقم هست باید باج جنسی بدهم. اما من ترجیح می‌دهم اصول خودم را داشته باشم.

دختر جوانی با مدرک لیسانس که کار دائمی ندارد و کارهای میدانی را برای پروژه‌های تحقیقاتی انجام می‌داد ویا مقالاتی برای روزنامه‌ها می‌نویسد، چنین می‌گوید:

دنبال کار می‌گشتم. شنیدم که کاری تحقیقاتی وجود دارد به دلیل علاقه به این نوع کارها و نیاز به داشتن درآمد، به دفترش رفتم. بخش اول کار را که تحویل دادم حقوق نگرفتم. جاش چنین پیشنهادی را گرفتم که اگر می‌خواهی پولت را بگیری باید با من رابطه داشته باشی. قبول نکردم پولی به من نداد و کار تمام شد. اما مشکلات مالی زیادی داشتم و به دلیل شرایط خاص مذهبی که من دارم و در محیط‌های دولتی کاری برای من نیست مجبور شدم دوباره سراغ همان شخص بروم. شنیده بودم که تحقیق دیگری دردست دارد. او مقام و پست دولتی دارد و می‌تواند با ارتباطاتی که دارد کارهای تحقیقاتی بزرگی بگیرد. با دیدن من گفت: تو اگر آن سری با من راه آمده بودی حداقل یک پراید داشتی. خونه‌ای که الان گرفتی، وسطه شهره، من برایت یک خانه در سعادت آباد می‌گرفتم و راحت زندگی می‌کردی. برای خیلی از زنان و دختران این مساله وجود دارد. انگار باید فحشایی صورت بگیرد. برای اینکه بسیاری از مدیران ذهنشان خراب است. می‌گفت: "رابطه زن با یک مرد فقط یک رابطه زناشویی است." بهش گفتم که آیا رابطه مادر شما با قصاب محله این رابطه است؟ اگر زن و دختر خودت با مغازه دار محله‌تان این رابطه را دارد و به نظر تو طبیعی است، من هم با تو این رابطه را خواهم داشت. همه شان اینطوری‌اند. هیچ جا به من کار نمی‌دهند. واقعا به من کار نمی‌دهند.

دختر دیگری که دو مدرک لیسانس دارد و در یک شرکت تبلیغاتی کار می‌کند، می‌گفت:

جنگیده‌ام. این اصلا خوب نیست. این فرسایش روانی می‌آورد. جدیداً به این فکر کرده‌ام که کارم را عوض کنم. ولی نگرانم که در محیط جدید هم همین مسایل باشد و تازه اگر ساعت کار و حقوقم ثابت باشد که فشار بیشتری روی من خواهد بود. به خاطر همین دلم می‌خواهد که کاری برای خودم راه بیاندازم. یا در محیط‌های آموزشی کار کنم.

میزان خشونت‌های جنسی و یا جنسیتی در محیط‌های کاری که ساعات کاری ثابت دارند بیشتر است یا در کارهای پاره وقت؟

قطعا در کارهای پاره وقت. ولی تمام موقعیت‌ها در تو تاثیر می‌گذارد. اگر بازاریاب باشی از نظر مالی روی کارت تاثیر می‌گذارد. ممکن است از لحاظ اخلاقی الگو بشوی ولی نون و آب، برایت ندارد. و از نظر مالی جایگاه پایین‌تری خواهی داشت. و نمی‌توانی سرمایه‌ای جمع کنی. اگر من به خواسته‌ی آنها تن داده بودم تا به حال حتما بارم را بسته بودم و می‌توانستم برای خودم کاری راه بیاندازم.

این برخوردهای توهین آمیز، خشونت آمیز و توقعات جنسی بیشتر از طرف کدام سطح از مدیران دیده می‌شود؟

بیشتر از طرف مدیری که یک رده از تو بالاتر است. مدیری که بالای سرتوست. چون مدیران ارشد نمی‌خواهند خودشان را خراب کنند. البته بعضی از آنها هم به دنبال راهی می‌گردند. چون زرننگ هستند صبر می‌کنند ببیند طرف راه نفوذ دارد یا نه. بعضی هم که وقیح‌ترند مستقیم مطرح می‌کنند. آنها فکر می‌کنند خودشان آدم‌های فوق العاده‌ای هستند. چون دیده‌اند که دختران زیادی به آنها پا داده‌اند، و فکر می‌کنند که هر دختری امکان دارد پایش بلغزد پس پیشنهادشان را می‌دهند.

این راه نفوذ چگونه می‌تواند باشد؟

سطح فرهنگی جامعه این را می‌گوید. خیلی از مدیران ارشد از دورافتاده‌ترین روستاها به شهر آمده‌اند و پول و پله‌ای به هم زده‌اند. وبی فرهنگ‌ترین و خشن‌ترین مردان را در میان این اقشار

با من باشی (خیلی حرفه‌ای به قول خودشان) این گونه مسایل در خیلی جاها هست. با خیلی خانم‌ها که در محیط‌های مختلف کار کرده‌اند صحبت کرده‌ام مخصوصاً آنهایی که در بخش فروش هستند، حتی در شرکت‌های بزرگ این مسایل را دارند. در این محیط‌ها چند نفری از خانم‌ها که با مدیران روابط خوبی دارند و بعضاً روابط جنسی هم دارند، از نظر مالی و موقعیتی تامین می‌شوند و بقیه باید تحت سیطره‌ی این زنان باشند و از طرف این زنان تهدید می‌شوند. این مسایل تبدیل شده به یک مساله طبیعی. حتی اگر در محیطی خانمی نخواهد این اطلاعات را از محیط کارش به شما بدهد و با شما صحبت کند، کافی است یکی دو هفته‌ای در آن محیط باشی خودتان متوجه این مسایل خواهید شد. در محیط‌های دانشگاهی این مسایل کمتر به چشم می‌خورد. چون از نظر فرهنگی سطح بالاتری هستند. استادان نمی‌خواهند شانسان پایین بیاید و خیلی تابلو بشوند. ولی آنجا هم هست. نمونه‌اش را در دانشگاه اراک دیدیم و شنیدیم. برخی استادان زن توجه‌شان به سمت دانشجویان پسر است و برخی استادان مرد به سمت دانشجویان دختری است که منافعشان را تامین کند. هوای جنس مخالف را دارند. در واقع تنها زانی ضرر می‌کنند که نخواهند به این مسایل تن بدهند.

آیا به جز خشونت جنسی خشونت‌های دیگری هم در محیط‌های کار نسبت به زنان وجود دارد؟

همین رفتار توهین آمیز. خشونت رفتاری و تحقیر روحی بیشتر است تا خشونت جنسی. وقتی زنی به خواسته‌ی مدیرش جواب ندهد که دیگر آن مدیر سراغ او نمی‌آید که خودش را خراب کند. ولی او را تحقیر روانی می‌کند. خود این که می‌گویند: خب زنه دیگه. ولش کن. وحرف‌هایی از این قبیل این خودش یک خشونت روانی است. سرت داد می‌کشند که بترسی و جا بخوری و بقیه هم بترسند. من در محل کارم هر وقت کسی با من این گونه رفتار کرده بلندتر از او داد زده‌ام و اگر توهین کرده من هم به او توهین کرده‌ام.

با این گونه برخوردها چگونه تا به حال دوام آورده‌ای؟

پنهانی هست. از بس که دیده اند و قضیه برایشان لوٹ شده ، همه خودشان را به آن راه می‌زنند. در محیط‌های آموزشی هم که بودم همین بود. مدیری که فکر می‌کرد آدم فرهنگی است و در زمینه آموزش هم کار می‌کند، خلاصه این رابطه از زمانی شروع می‌شود. به طرف پوئن‌های مالی را می‌دهند ، وقتی کیس جدیدی آمد، کسی که برایشان تازگی دارد، او را جایگزین می‌کنند. طبیعتاً آن اولی در این مرحله خیلی صدمه‌ی روحی می‌بیند. و دومی هم می‌فهمد که آمده روی بورس و به خودش بیشتر می‌رسد و هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند. آن وقت است که باز همه می‌فهمند که دور دور اوست. البته در ساختارهای دولتی ، بعضی از این زنان پیشرفت‌های خوبی هم می‌کنند. چون آن ارتقای رتبه برایشان می‌ماند. و این مساله تبدیل می‌شود به یک خاطره از گذشته. می‌گوید اگر این خطا را کردم عوضش فلان پست را گرفتم و زندگی‌ام تامین شد. می‌توان زانی را دید که با سن کم پست‌های بالایی دارند و بک‌گراند بعضی شان را هم می‌دانیم.

یعنی در شرکت‌های دولتی این یک جور بده بستان معقول‌تری است؟

دقیقا. حتا می‌توان دید که برخی از این زنان ازدواج‌های موفق‌تری هم دارند. در همان شرکت. همه می‌دانند که این خانم با فلانی بوده اما چون پوئن مالی‌اش را گرفته و شانس آورده و پست و مقام و موقعیتی بدست آورده، توانسته ادامه‌ی تحصیل بدهد و چون راهش را بلد بوده ازدواج می‌کند. حتا ممکن است با فردی که اصلا فکرش را نمی‌کنی و در همان شرکت کار می‌کند. از آن به بعد آن مرد از او حمایت می‌کند. به خاطر چنین تجربیاتی این قضیه مثل یک ویروس دارد تکثیر می‌شود و مورد تایید تعداد بیشتری از زنان قرار می‌گیرد.

نگاه مردم به آن مدیر چیست؟ و چه حیثیت و اعتبار اجتماعی دارد؟

می‌توانی ببینی. ظاهر مدرن و شهری به خود گرفته‌اند اما از نظر آنها اگر یک دختر یک آقا بالا سر یا شوهر داشته باشد کاری به کارش کار ندارند وگرنه آن دختر را فاسد می‌دانند. و اگر در محیط کار با کسی دوست باشد، یا از نظر پوشش آزادتر باشد، او را مال همه می‌دانند. این یک دیدگاه فرهنگی بسته است.

اگر دختری را می‌بینند که سر و ظاهر خوبی دارد و به دلشان می‌نشیند، نگاه می‌کنند که بفهمند در محیط آیا با مدیران پایین‌تر چه طوری رفتار می‌کند، آیا راه می‌دهد. بسته به رفتار دختر یا اصلا طرح نمی‌کنند و یا اگر حس کنند که این خانم پا بده هست، شانسشان را امتحان می‌کنند.

به نظر شما آیتم اصلی برای طرح این گونه پیشنهادهای و سوءاستفاده‌ها از خانم‌ها، نوع پوشش و رفتار آنان است و یا آگاهی این دسته از مدیران از مشکل مالی و نیاز آن دختر به کار است که سبب طرح این گونه مسایل شود؟

مشکل مالی بسیار مهم است. اگر حدس بزنند که به آن کار و درآمدش نیاز داری، اگر بدانند که گیر کرده‌ای و مستاصل هستی و پشتوانه‌ای هم در آن شرکت نداشته باشی، مثلا شوهر و نامزدت در آن شرکت نباشد و یا حتا بدانند که مردی که با توست و خارج از شرکت است هم یک آدم معمولی است و آدم بانفوذی نیست حتما شانس خودشان را امتحان می‌کنند.

این گونه پیشنهادهای آیا شرعی است؟ یعنی از آنها می‌خواهند صیغه شوند و یا با آنها ازدواج کنند؟

نه. از همکارام در اینجا و در محیط‌های قبلی که کار می‌کردم شنیده‌ام معمولا پیشنهاد سکس است بدون صیغه و ...

سرنوشت آنهایی که تن به این روابط می‌دهند، در این شرکت‌ها چه می‌شود؟

کلی بگویم. این گونه زنان تاریخ مصرف دارند.. به آنها مثل کالایی نگاه می‌کنند که تاریخ تولید و انقضا دارد. وقتی این رابطه شروع می‌شود همه در محیط کار می‌فهمند که یک چیزی ، یک رابطه‌ی

ببیند که مدیر مردی رفتارهای نامناسب سر یکی از همکاران زنش در می‌آورد، عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. این رفتارها را برای مردان عادی می‌بیند. اما خدا نکند که مدیر زنی رفتار نامناسب با همکاران مردش داشته باشد، چنان عکس‌العمل نشان می‌دهد که آن مدیر خانم را کله پا کند. در نتیجه مدیر زن باید سالم‌تر باشد تا بتواند بماند. مجبور است سالم‌تر رفتار کند چون در غیر این صورت نمی‌تواند بماند.

در محیط‌های اداری هنگامی که این جور مسایل درمورد یک زن و یک مرد اصطلاحاً گندش در می‌آید، کار به حراست و اینها می‌کشد، چه عواقبی برای آن دو نفر دارد؟

همیشه درمورد زنان عواقب بدتری دارد. در یک کارخانه نیمه دولتی در مشهد این اتفاق افتاده بود. هم زن و هم مرد، هر دوشان متاهل بودند. اما فقط آن خانم بدبخت شد و از زندگی افتاد.

یک نمونه‌ی دیگر هم سراغ داریم. در موسسه‌ای این مساله بین یک خانم مجرد و یک آقای متاهل اتفاق افتاده بود و کار به حراست که کشید، آن همکار خانم اخراج شد و آقا همچنان به کارش ادامه داد. حراست با افتخار می‌گفت کاری کردم که محیط درست شود.

در این مواقع عکس‌العمل همکاران مرد و زن چگونه است؟ با این مساله چطور برخورد می‌کنند؟

اصولاً خانم‌ها از موضع ضعف عمل می‌کنند. یاد نگرفته‌اند. در محیط کارشان وقتی پای اعتراضی به میان می‌آید، منفعل عمل می‌کنند برای خود من پیش آمده بارها و بارها اعتراض کردم. در جلسات اداری که بجز من ۸-۹ نفر خانم دیگر هم بوده‌اند، اما همه سکوت کرده‌اند. مرد هم که نمی‌آید از من حمایت کند و موقعیت خودش را به خطر بیندازد. چون اگر مرد جسوری باشد که مدیر به او ظلمی نمی‌کند در غیر این صورت روزگار آن مدیر را سیاه می‌کند. اگر هم مثلاً یک آقای دانشجویی باشد که کم سن و سال است و موقعیت شغلی اش ضعیف‌تر از بقیه است که محافظه‌کار است و از من دفاع نخواهد کرد. زنان هم سکوت

وقتی مدیر شرکتی برای اولین و دومین بار این کار را می‌کند، خیلی نفرت‌انگیز می‌شود. اعتبار اجتماعی خود را از دست می‌دهد. خیلی‌ها از او آتو دارند و مجبور می‌شود به اینها پوئن بدهد. نمی‌تواند اینها را اذیت کند ولی برخی را هم که از او آتویی ندارند، خودش از آنها آتویی دارد، اذیت می‌کند، تهدید می‌کند.

در واقع مدیران محبوب و خواستنی نیستند. خطرات زیادی آنها را تهدید می‌کند. مجبور می‌شود خیلی‌ها را با پول بخرد. اما بعد از مدتی قبح اخلاقی قضیه می‌ریزد و مساله عادی می‌شود.

اگر بخواهیم کلی‌تر قضیه را ببینیم، آیا این گونه روابط برای زنان و مردان تبدیل به هنجار یا نُرم شده است، یعنی امری عادی است؟

نسبت به دهه‌های قبل، تا آنجا که من یادم می‌آید، خیلی عادی تر شده است. مثلاً اواخر دهه‌ی ۸۰ نسبت به دهه ۷۰ فوق‌العاده عادی شده است.

خب حالا اگر مدیر زن باشد، موازنه‌ی قدرت به هم بخورد، وضع چگونه می‌شود؟

من در محیط‌های شرکتی مدیر زن ندیدم. در محیط‌های دانشگاهی دیدم. مدیر زنی داشتم که همه کاره بود. شوهر و بچه داشت، محجبه اما با همکاران مردش خیلی راحت بود طوری که پشت سرش خیلی حرف می‌زدند. با دانشجویان پسر خیلی خوب بود ولی با دانشجویان دختر بد تا می‌کرد. بجز دخترانی که مثل خودش بودند.

منظورم این است در محیطی که زن مدیر است، برخورد آن همکاران مرد با زنان چگونه است؟ آیا همچنان سوء استفاده می‌کنند؟

مدیران مرد هر چقدر هم که بد باشند، اما در بدترین شرایط اخلاقی هم همکاران مردشان هوای آنها را دارند و از هم حمایت می‌کنند. اما در مورد زنان اینطور نیست. مثلاً اگر همکار زنی

به بخشی از این مقاومت‌ها و تبعات آن اشاره کردم. آنها یک سری مکانیسم‌های دفاعی برای خودشان انتخاب می‌کنند. این مکانیسم‌ها به صورت تغییر رویه است. کارهایی که خودم و یا همکاران و دوستان نزدیکم کرده اند چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی. آنهایی که می‌خواهند یک محیط سالمی در کار ایجاد کنند، حریم دورشان را سالم کنند این کار را می‌کنند به مدیران ارشد تظاهر می‌کنند که کسی را دارند که خیلی حامی شان است. حتماً اگر چنین حامی ای نداشته باشند. می‌گویند کس و کاری بانفوذ در فلان سازمان دارند. این در حقیقت یک سوپاپ اطمینان است. کسی در خارج از شرکت هست که اگر منو اذیت کنید، پدرتان را در می‌آورد. این روش عمومیت پیدا کرده است. آنها هم که نمی‌توانند ریسک کنند. چون نمی‌توانند مطمئن شوند که این خانم درست می‌گوید یا نه، پس احتیاط لازم را می‌کنند. خودم چندین مورد این چنینی دیدم دختر ساده ای بود که در کرج کار می‌کرد. ما تمام زندگی اش را می‌شناختیم. او به دروغ گفته که من کسی را دارم که با فلان وزیر آشناست. خودش هم می‌گفت که من این کار را کردم تا دست و پایشان را جمع کنند. باید جنگید و در محیط برخوردهای تندی کرد.

پس یکی دیگر از کارهایی که زنان برای محافظت از خودشان در مقابل چنین رفتارهایی می‌کنند این است که خشن برخورد کنند؟

مجبورند. شاید طبع زنانه بطلبد که کارهای خاصی بکنند. مثلاً با لحن ملایم حرف بزنند و یا راه رفتن شان زنانه باشد. من خودم مجبور شدم در محیط کار خیلی مردانه راه بروم. خشک راه می‌روم و به همین خاطر کمر دردهای شدید گرفته ام. سعی می‌کنم دست‌هایم را کنار بدنم نگاه دارم. یکی از دوستان دوران دانشگاهم مرا دیده بود می‌گفت چرا اینقدر عوض شده‌ای. چرا مثل مردها راه می‌روی؟ مجبورم. اگر این کار را نکنم و مثل خودم راه بروم روزانه ۵ یا ۶ نفر به من پیشنهاد می‌دهند.

خانم جوان دیگری که به صورت موقت در چند شرکت و یا مجله و روزنامه تجربه کاری دارد می‌گوید.

می‌کنند. می‌گویند: مرده، یک وقت دهانش را باز می‌کند و یک چیزی بهت می‌گوید. من هم در اینجور مواقع می‌گویم: مگر چه خواهد کرد؟ اگر فحش بدهد، من هم جوابش را خواهم داد. اگر بزند که خواهد خورد.

خب این خصلتی که تو داری که این مسایل را در محیط کارت تحمل نمی‌کنی و عکس‌العمل نشان می‌دهی، در این فضاهای آلوده‌ای که گفتم در محیط‌های کارت وجود داشته، چقدر به ضرر تو بوده، و چقدر به سود تو بوده است؟

ضرر مادی داشته ام. پوئن‌های مادی و مالی که بقیه گرفته‌اند به من نداده‌اند. در خیلی جاها مدیر زیر پای مرا خالی کرده تا قدرت نگیرم. چون در شرکت‌های خصوصی هر چقدر منافع و قدرت مالی تو بالا برود، قدرت بیشتری می‌گیرد. اگر منافع مالی نداشته باشی قدرت هم نداری.

به رغم این، من با اتکا به برخوردهای خودم، توانسته‌ام کاری کنم که از نظر معنوی موقعیتم خوب شود. خوشبختانه در طولانی مدت جواب خودم را گرفته‌ام. خوب آلا می‌بینم شاید حرف وحدیث‌هایی پشت سر سایر همکاران دخترم باشد، یک کوله بار حرف و رفتارهایی با آنها می‌شود، شوخی‌هایی که بعضاً با آنها می‌کنند، با من نمی‌شود. و معمولاً هنگامی که دختران همکارانم احساس ضعف می‌کنند به سمت من می‌آیند. انگار که من دایه شان هستم. در این مواقع به آنها می‌گویم آن موقعی که من صدایم در می‌آید چرا از من حمایت نمی‌کنید؟ درست است که من پوئن‌های اقتصادی‌ام را از دست داده ام. اما این چنین موقعیتی را بدست آورده ام.

یعنی در واقع کسانی که از این طریق پوئن‌های مادی را به دست آورده اند، اما همچنان مورد تحقیر هم قرار می‌گیرند؟

کاملاً

اما زن‌هایی که نمی‌خواهند به این روابط تن بدهند، چگونه عمل می‌کنند؟ وضعیت آنان چگونه است؟

انسانیت می‌خورد و شرافت می‌فروشد. منی که برای خودم احترام قائلم و برای تحصیلاتم زحمت کشیده‌ام و زندگی را طور دیگری می‌بینم چاره ای ندارم جز تحمل شرایط حاشیه ای کار و فکر می‌کنم بعد از عید دیگر نتوانم اینجا را تحمل کنم.

خانم جوانی که طراح و برشکار لباس شب و عروس است می‌گوید:

من ده سال و خرده ای هست که در مزون‌های لباس عروس کار می‌کنم. محیط کار من صد در صد با این جاهایی که دوستانم گفتند فرق دارد. ولی خیلی از صحبت‌های ایشان شبیه به تجربیات و مشاهدات من در این چندسال است. شما پرسیدید که آیا مشکلات اقتصادی زنان تاثیری دارد در این گونه مسایل. به نظر من در امنیت اخلاقی که زنان در محیط کار دارند، بسیار تاثیر دارد. مشکلات اقتصادی یک خانم دامن می‌زند به این گونه مسایل. اگر خانمی وارد یک محیط کار شود و کارفرما از مشکلات اقتصادی او واز نیاز شدیدش به درآمد آگاه باشد، چه یک دختر مجرد باشد یا یک زن شوهردار فرق نمی‌کند، صد درصد این خطر او را تهدید می‌کند که با چنین پیشنهادهای روبرو شود. متأسفانه، متأسفانه باید بگویم که در بعضی موارد دیده‌ام که برخی از این خانم‌ها خودشان راه نفوذ را باز می‌کنند. دیده‌ام که خانمی به کارفرما می‌گوید: حقوق بالاتری به من بده من باهات هستم و سرویس می‌دهم.”

چرا فکر می‌کنی برخی از خانم‌ها این راه نفوذ را باز می‌کنند؟

نمی‌دانم. من این را دیده‌ام. شاید به دلیل اینکه ثبات کاری خانم‌ها در تولیدی‌ها به این مساله برمی‌گردد. باید شرایطی را که کارفرما مشخص می‌کند، بپذیرد تا اطمینان پیدا کند که کار دارد.

در واقع اگر این خانم احساس می‌کرد که ثبات کاری دارد، باز این پیشنهاد را می‌داد؟

از این خواسته‌ها فراوان است. مطلبی نوشته بودم. مقاله‌ی خوبی شده بود اما مدیر چنین پیشنهادی به من داد.

خواسته‌شان را چگونه مطرح می‌کنند؟

خیلی راحت. اگر خونه داشته باشی که می‌گویند من دارم می‌آیم خانه‌ی شما تا مطلبت را بگیرم. باید کسی در منزلتان نباشد. اگر کسی باشد ویا دلت بخواهد بگویی کسی خانه هست، یعنی معامله بهم خورده است. اگر خانه نداشته باشی، می‌گویند من در این ساعت در دفتر تنها هستم می‌توانید بیایید. یا می‌توانیم برویم خانه‌ی یکی از دوستان و یا خانه‌ی خودم هم کسی نیست. زخم رفته مسافرت حتا بعضی‌ها که اینقدر پررو شده اند که نشان هم که می‌رود خرید یا خانه‌ی مادرش، می‌گویند نیست و.. به هر صورت خیلی راحت مطرح می‌کنند... خلاصه بهش گفتم، من خیلی زحمت کشیدم برای این کار. تا ساعت سه و نیم صبح بیدار ماندم تا به موقع مطلب را آماده کنم. من با ایمیل برایتان می‌فرستم. شما آن را بررسی کنید. فرداش دیدم که خبری نشد. وقتی ازش پرسیدم، گفت مطلب حرفه ای نبود نتوانستم بزنم. حرفه‌ای نبود، یعنی که خواسته‌اش را انجام ندادی. باهاش راه نیامدی. پس جزو حرفه‌ای‌ها نیستی.

مدیر من هم به من گفت: حرفه‌ای به این مساله فکر کن. اگر این کار را بکنی، فردا امتیازات خوبی می‌گیری. اگر نکنی ضرر می‌کنی.

در این راستا خانمی که از دانشگاه امیرکبیر با مدرک فوق لیسانس فارغ التحصیل شده است و به دلیل پیدا نکردن کار در مجله‌ای کار غیرمرتبط با تحصیلاتش انجام می‌دهد می‌گوید:

خیلی وقیحانه است. سردبیر دوست دخترش را می‌آورد که مثلاً کار کند. حتی از تنخواه ماهیانه به خانم پرداخت می‌شود. زن وبچه هم دارد همه هم این را می‌دانند. ولی وقیحانه پذیرفته اند. خانم نه تخصص دارد و نه توانایی با یک لیسانس، حقوق بیشتر از ما می‌گیرد هیچ خروجی هم ندارد. من علت را شرایطی می‌دانم که پول مفت و موقعیت را به راحتی و بدون ارزیابی به این مرد داده است. حالا این آدم با استفاده از شرایط راحت

برخی از آنان به راحتی خیلی مسایل را می‌پذیرند. با وجود اینکه خانم‌ها خیلی آسیب پذیرند. اگر هم کار حراست و این جور جاها بکشد، می‌گویند: "خوب مرد است دیگر. از مرد می‌گذرند. ولی خانم طرد می‌شود.

سطح سواد و تحصیلات این خانم‌ها در چه حد است؟

حداکثر دیپلم.

بحث شرعی این گونه روابط در محیط‌های شما چگونه است؟

صدد در صد تمام این گونه خواسته‌ها غیر شرعی است. من نوع شرعی اش را ندیدم.

زن دیگری ۳۶ ساله می‌گوید:

دو سال پیش شوهرم فوت شد دو دختر دبیرستانی داشتم شغل شوهرم آزاد بود و خانه مان استیجاری در واقع من ماندم بدون بیمه و یا پشتوانه مالی. برادر شوهرم تا حدی کمک می‌کرد اما هم کم بود و هم تمایل داشت با توجه به زن و بچه ای که داشت با من ازدواج کند. سراغ کار رفتم و مصیبتم شروع شد. هر جا می‌رفتم به من پیشنهاد صیغه می‌دادند. هر جا که رفتم دو سه هفته بیشتر دوام نیاوردم. در جایی مردی که هم سن پدرم بود به من پیشنهاد داد گفت حیفی زن به این زیبایی نباید اینقد زحمت بکشد. در مصاحبه فهمیده بود شوهرم فوت کرده. گفتم شما هم سن پدرم هستی بهش برخورد. دیگه سلام وعلیک هم نکرد. سر ماه دیدم ۶۰هزار تومان گذاشته تو پاکت گفتم توافق ما ۲۵۰۰۰ تومان در ماه بود.گفت بله به شرطه‌ها و شرطه‌ها. دیگه نرفتم. بعضی‌ها فکر می‌کردند ایراد از خودمه خیلی جاها حتی با چادر می‌رفتم فایده نداشت. حالا مادر شوهرم تو مطب یک آشنا کار پیدا کرده صبح هم در یک مطب دیگر کار می‌کنم. پولش خیلی کمه. من کار خیلی می‌کنم اگر مرد بودم خیلی پیشرفت می‌کردم نگاه جامعه به زن خیلی بده اگه بیوه باشی که فاجعه است.

نه. نمی‌داد. اما متاسفانه این شیوهی برخورد در محیط‌های کاری وجود دارد. حتا من شنیده‌ام که در محیط‌های نیمه دولتی و دولتی هم وجود دارد. اکثر خانم‌هایی که در محیط کاری ما هستند، مشکلات اقتصادی زیادی دارند. و نیاز دارند که از کار و درآمدشان اطمینان داشته باشند. در نتیجه اگر می‌خواهی در چنین محیط‌هایی کار کنی، باید نسبت به آن محیط و کارفرما خیلی تحقیق کنی. شناخت داشته باشی تا بتوانی محیط سالمی را برای کار انتخاب کنی. اگر در محیط کاری هم شرایطی برای پیش آید که چنین پیشنهادهای را نپذیری و یا کسی باشد که آن جایگاه خاص را برای کارفرما پیدا کرده باشد، هیچ وقت نمی‌توانی از نظر حقوقی و کاری آن جایگاهی را که شایسته‌ی توست بدست آوری. هر چقدر هم که از نظر تجربه کاری و ... بالاتر از آن فرد باشی باز آن یک نفر در راس کاره‌است. چون تن به خواسته‌ی کارفرما داده است. حتا اگر به بهترین شکل کارت را پیش ببری ، هیچ اعتباری به این کار نیست. هزار مشکل سر راهت می‌گذارند. شرایطی برای مشخص می‌کنند که باید بپذیری. می‌گویند: اگر می‌خواهی کار کنی، این شرایط هست. اگر نخواهی به آن شرایط تن بدهی، با بیکاری مواجه هستی. ممکن است کارهایی در اختیار تو قرار دهند که خیلی بیشتر از وظایفت باشد. یا کاری به عهده‌ی تو می‌گذارند که از نظر تجربی خیلی از سطح تو پایین تر است و انجام آن برای افت دارد. حقوقی برات تعیین می‌کنند که خیلی پایین تر از حقت است. و تو به خاطر این که می‌خواهی کار داشته باشی. باز کم و بیش اطمینان داشته باشی که از نظر اخلاقی و شخصی در امنیت هستی باید خیلی از شرایط این گونه ای را بپذیری و قبول کنی که تو را خیلی پایین ببینند و به تو توهین می‌کنند. اجازه‌ی پیشرفت به تو نمی‌دهند. باید بپذیری.

اکثر کسانی که در تولیدی‌های لباس کار می‌کنند، چه پایگاه اقتصادی دارند؟

خیلی ضعیف و بیشتر از خانواده‌هایی هستند که یا خانواده‌ی طلاقند یا اعتیاد. در فقر زندگی می‌کنند و به این دلیل است

اگر مشکلات اقتصادی و اجتماعی اجازه بدهد که زنها خودشان را نشان دهند، تازه زنها باید باور کنند که چیزی کم ندارند. الگوهای اجتماعی بسیاری وجود دارد که زنی بدون حمایت یک مرد، شوهر و یا پدر و... توانسته است به جایی برسد. متأسفانه علیرغم توانایی زنان در داخل کشور این نمونه‌ها در داخل کم است. اما داریم بسیار زنان ایرانی که در خارج از کشور چون شرایط مناسب بوده توانسته اند رشد خوبی کنند. حتا ممکن است از زنان داخل کشور توانایی کمتری داشته باشند اما به دلیل وجود امکانات زیاد رشد زیادی کرده اند. مساله به مشکلات اجتماعی بسیار عمیقی برمی گردد. اما مساله انسان سازی هم اینجا مطرح است. همیشه ما می‌گوییم اول جامعه را بسازیم

بعد انسان‌ها را. اما به نظر من هم اکنون انسان سازی در میان جوانان شروع شده است. درمیان دخترهای ما به نوعی خودکم بینی وجود دارد. که ناشی از همان فرهنگ سنتی قدیمی است. مثلا زنان زیر آب هم را می‌زنند. همان مساله مادرشوهر و خواهر شوهر و عروس و... و...

شاید بتوانیم بگوییم نوعی حرکت از نگاه سنتی به پیشرفته، وجود دارد. این به شبکه‌های گسترده‌ی ارتباطی نوین بستگی دارد. اینترنت، ماهواره‌ها و... سبب شده که اطلاعات زیادی در اختیار دختران و زنان قرار بگیرد. با فرهنگ‌های دیگر آشنا شوند و... به هر حال اینها تاثیر زیادی در رشد فکری جوان‌ها دارد. و به خصوص دختران. من هم در دهه‌ی ۷۰ دانشجو بودم وهم در دهه ۸۰. خیلی باورها و نگرشها عوض شده است. در واقع به نوعی شکافی بین تفکر عامیانه و بسته‌ی قدیمی ایجاد کرده است. این سیستمی که باور داشت دختر باید در خانه بماند دچار مشکل شده است. دختران هم دچار تضاد شده اند. از یک طرف هنوز بقایای آن سیستم سنتی را در تفکر خود دارند که مثلا زیراب همدیگر را می‌زنند و از طرف دیگر به خودشان آمده اند که حالا باید موقعیت اجتماعی شان را رشد دهند این تفکر که زنان زیرآب هم را می‌زنند فقط در میان زنان عامی و ساده وجود ندارد، بلکه در میان زنان تحصیلکرده و حتا روشنفکر هم وجود دارد.

بعد از شنیدن درد دل‌ها و تجربیات تلخ این زنان از راهکارهایی برای حل این مسایل و ایجاد امنیت در محیط‌های کار برای زنان پرسیدیم.

حالا برویم سر راهکارها، شما به عنوان دختر جوان تحصیلکرده ای که ۴ یا ۵ سال است در محیط‌های کاری با این گونه مشکلات روبرو بوده ای فکر می‌کنی چه راهکارهایی برای تغییر این شرایط وجود دارد؟

اول از همه فرهنگ جامعه باید اصلاح شود. بحث تبعیض جنسیتی باید برداشته شود. این نگاه که تو دختری و باید کار نکنی، باید تغییر کند. ما مشکلات دوقرن پیش زنان اروپا را داریم. تبعیض جنسیتی باید برداشته شود. در خانواده و... نگاه متفاوت به زن و مرد باید حذف شود. و اینکه زنان خودشان باور کنند که چیزی کم ندارند و دلیلی ندارد در مقابل کاری که انجام می‌دهند به کارهای دیگری نظیر این گونه خواسته‌ها تن بدهند. حالا ممکن است این خواسته‌ها در سطح بسیار پایین تر و در حد یک نگاه، یک عشوه‌آمیز و یا کنار آمدن باشد و یا در حد بالا و رفتن به رختخواب. تمام اینها را که در نظر بگیریم، روز به روز هم که وضعیت اقتصادی بدتر می‌شود. وقتی بار اقتصادی به خانواده‌ها فشار می‌آورد، بچه‌ها مجبور می‌شوند کار کنند، از سوی دیگر سن ازدواج بالا رفته است و دختران جوان بسیاری مجبورند با خانواده‌هایشان زندگی کنند. مردهای مناسب برای ازدواج نسبت به سابق کمتر شده است. دختران هم دوست دارند عاقلانه تصمیم بگیرند و همسر مناسب خودشان را انتخاب کنند نه اینکه مانند مادرانشان ازدواج کنند. وقتی همسر مناسب کمتر جلوی راهش قرار می‌گیرد آن که برای زندگی مناسب است و از سوی دیگر در خانه پدر و مادر هم سرکوفت در خانه ماندن (با پوزش از طرح این اصطلاح) و، ترشیده شدن را به دختر می‌زنند، آن وقت این دختر ممکن است برای فرار از این مسایل تن بدهد به این گونه مسایل و یا به ازدواج به عنوان زن دوم یا سوم مردی که در محیط کار موقعیت اقتصادی و اجتماعی خوبی دارد. تا از این حرف‌ها خلاص شود.

رفتار می‌کنی، باید خطر اخراج و بیکاری را هم به جان بخری. با خود می‌گویم که بالاخره که بیکار نمی‌مانم. من تخصص خودم را دارم و کاری پیدا خواهم کرد و بنابراین به عواقب کارم فکر نکردم و محکم ایستادم.

خب تو به خاطر تخصصت قدرت چانه زنی داری. شاید زنان دیگر نداشته باشند.

ممکن است اینطور باشد. اما شاید وقتی که من که از این همکار زنی حمایت می‌کنم که از او خوشم نمی‌آید و احساس نزدیکی با او نمی‌کنم. وقتی با او برخورد شد و من هم درکنارش ایستادم و از اودفاع کردم، شرایط روانی در محیط کار ایجاد شد، که الان هر کدام از دخترهای همکاران که برایش مشکلی پیش می‌آید نزد من می‌آید. حتی اگر من شرکت نباشم به من زنگ می‌زند. حساب کار دست مدیر هم آمده است. صندلی من درست مقابل میز مدیراست و او می‌داند که باید مرا به حساب آورد.

آیا بین خودشان هم رابطه برقرار کرده‌ای که بنشینند و با هم گپ بزنند و ...

نه اصلا. چون می‌گویند که سم پاشی می‌کنی و لجن پراکنی می‌کنی و... حالا اگر من مشکلی پیدا کنم همه‌ی آنها به من زنگ می‌زنند و دیگر زیرآب مرا نمی‌زنند.

در صحبت‌هایتان اشاره کردید به مردهایی که این نوع برخوردها را با زنان قبول ندارند. فاسد نیستند، آنهایی که مخالفند چه دیدگاهی دارند و چگونه با این مسایل در محیط کار برخورد می‌کنند؟ یعنی اگر مردی به زنی توهینی کند و یا تقاضای غیرمعارفی داشته باشد، چه می‌کنند؟

در محیط‌های کار آقایان تا مشکلی برای خودشان پیش نیاید، صدایشان در نمی‌آید. چون زنان را درجه دو به حساب می‌آورند و از آنها حمایت نمی‌کنند. در صورتی که اگر برای همکار مردشان مساله‌ی پیش‌آید حتما حمایت می‌کنند. اصولا مردان محافظه‌کارند و برخورد نمی‌کند. فقط بعد از جلسه مثلا با آن

منظورم این است که تفکر بسته‌ی قدیمی در افکار زنان ما رسوخ کرده است و در رفتارهایشان خود را نشان می‌دهد. مثالی می‌زنم. مثلا در آلمان مساله خیانت مرد بسیار بدتر از خیانت زن است. اگر زنی بفهمد که کسی با شوهرش ارتباط داشته ابتدا از شوهرش طلاق می‌گیرد. و او را مقصر می‌داند. اما زن ایرانی چه می‌کند، حتی اگر حق طلاق را هم داشته باشد، در چنین موقعیتی اول یقه‌ی آن دختر را می‌گیرد. یک فصل حساب او را می‌رسد و بعد در محل کار ود و نزد خانواده اش آبروی دختر را می‌برد. بعد آخرش هم یک دعوا و جیغ و داد تصنعی با شوهرش راه می‌اندازد و بعد هم که شوهرش می‌فهمد که آن زن دیگر سراغ او نخواهد آمد، یک مدتی می‌آید و می‌چسبد به زنش و معذرت و... و باز روز از نو روزی از نو. درخت از ریشه کرم دارد. زنها خودشان را مقصر می‌دانند. این فرهنگ خاورمیانه‌ای، فرهنگ شرقی است.

درست است. در محیط‌های کاری وقتی زنی با زنی مساله پیدا می‌کند و یا با کل مجموعه و مدیر، اولین مساله‌ای که زیر سوال می‌رود صلاحیت اخلاقی آن زن است. مثلا زنی است با تخصص علمی و فنی و ماهر در کار خود و در مورد کاری نظر می‌دهد که باید این گونه کار کرد و روی حرفش می‌ایستد. بهترین راه این است که یک انگ اخلاقی به او بزنند و یک جووری او را از آن موقعیت و محیط بیرون بیاندازند. این یک ارزش منفی است که در جامعه، تو نمی‌توانی به راحتی به مردی انگ بزنی. تازه اگر هم بزنی، اهمیتی به آن داده نمی‌شود. چون مرد است و این مسایل را برایش عادی می‌دانند.

آیا زنان می‌توانند با همکاری هم راهکاری را بیابند که محیط کارشان را برای خودشان امن و ایمن کنند؟

دقیقا. من خودم این را تجربه کردم. این شیوه را جدیداً به کار می‌برم. مدیران هم احساس خطر کرده است. چندماه پیش به یکی از دختران همکاران کسی توهینی کرد و من جلوی او در آمدم. می‌دانید باید مثل قانون جنگل عمل کرد. اگر کوتاه بیایی و از موضع ضعف برخورد کنی حسابت پاک است. بامدیران هم برخورد کردم و خواستم به مساله رسیدگی کند. وقتی این گونه

من فکر می‌کنم که دو تا آیت مهم اینجا وجود دارد. یکی سطح تحصیلات زنان است و دیگری پایگاه اجتماعی شان. من تجربه‌ی خوبی در محل کار خودم داشتم. در موسسه‌ی ما سطح سواد همه‌ی خانم‌ها حداقل لیسانس است. مدیری برای ما آمد که فقط سه ماه دوام آورد. میزان خشونت جنسیتی این آقا در این حد بود که مثلا به خانم‌های همکار ما می‌گفت: چقدر خوشگل شدی. یک روز یکی از همکاران رفته بود پیشش برای گرفتن مرخصی او پرسیده بود می‌خواهی پیش دکتر زنان بروی. (این جمله مصداق خشونت جنسی علیه زنان است چون وارد حریم خصوصی یک زن می‌شود). این باعث شد که با من صحبت کند و ما همه‌ی زن‌ها نامه‌ای برای حراست نوشتیم و در آن نامه حراست را تهدید کردیم که اگر این آقا را شما برندارید ما شخصا خودمان عمل خواهیم کرد. این باعث شد که مدت مدیریتش در اداره ما چند ماه بیشتر نشود. سطح سواد خانم‌ها بسیار مهم است. و این که از قبل هم به هم اعتماد داشته باشند.

درست است. مشکل محیط کار ما این است که سطح سواد خانم‌ها در حد دیپلم و حداکثر فوق دیپلم است. یا لیسانس‌هایی که معلوم نیست از دانشگاه‌هایی است که در حد دبیرستان هستند. اما حالا آن خانم دیپلمه که شش ماه پیش توی سرش اگر می‌زدند فقط گریه می‌کرد. اعتماد به نفس پیدا کرده و از خودش می‌تواند حمایت کند و مقاومت کند. یکی دوتا آقای جافتاده هم در محیط کارمان هستند که انسان‌های سالمی هستند. اینها نزدیک میز آن خانم کار می‌کنند. رفتار حمایت‌آمیز آنها هم در این تغییر در این خانم نقش داشته است.

برخی اوقات هم به خاطر این که سطح سواد خانم‌ها از مدیران بسیار بیشتر است و آنان احساس کمبود می‌کنند مخصوصا در مقابل این زنان. به خاطر عقده‌هایی که از دوران کودکی‌شان دارند می‌خواهند همیشه که به زن‌ها حکومت کنند.

من فکر می‌کنم این مسایل به سختی حل می‌شود. چون باید از نظر اجتماعی، اقتصادی، فکری و شخصیتی حل شود. این که زنان در یک جامعه‌ای اینقدر پایین شمرده می‌شود که دیگران به

خانم همدردی می‌کنند. یا حداکثر زمانی که پشت سرت حرف می‌زنند برخورد می‌کنند که در مورد فلانی حق نداری این گونه حرف بزنی.

من اعتقاد دارم برای برخورد با این فرهنگ غلط شرقی باید همان گونه عمل کنیم که زنان در صد سال پیش در امریکا برای به دست آوردن حق رای عمل کردند. باید جدی برخورد کرد. در خانواده‌ها هم با این که ظاهر زندگی‌ها خیلی پیشرفته و مدرن شده ولی هنوز این خشونت‌ها شدت دارد. در تهران ماشینی شده، از آپارتمانها صدای کتک خوردن زنان می‌آید. این یعنی همان فرهنگ وحشی گری قدیمی. برای حل این مسایل فقط آن ضرب المثل معروف که کسی به دادت نمی‌رسد جز خودت. در درجه اول خودت باید گارد بگیری و از خودت دفاع کنی. شاید اعتقاد من عاقلانه نباشد ولی فکر می‌کنم هر کسی که بخواهد به من توهین کند یا صدمه ای بزند حالا این مرد می‌خواهد همسرش باشد یا پدرم و یا هر کس دیگر، من هم با او همان رفتار را خواهم کرد. مقابله می‌کنم. چون در جامعه ای زندگی می‌کنم هیچ حق و حقوقی ندارم. و اینقدر مشکل وجود دارد که تا بخواهم زنگ بزنم که مثلا پلیس بیاید... این رفتار فوری و بلافاصله است. وگرنه راه حل اصلی که زمان بر و عمقی است. خود من که این گونه برخورد کرده ام. بعد از دو سالی که در این محل کار می‌کنم دیگر برای همه جا افتاده است و می‌دانند که هر حرفی بزنند و کاری بکنند جوابشان را خواهند گرفت. پس هوای حرف زدن و رفتارهایشان را دارند.

در حقیقت می‌توانیم بگوییم که زنان و خانم‌های که مقاومت می‌کنند در مقابل این جور خواسته‌ها، رفتارشان الگویی می‌شود برای دیگر زنان.

بله. زن‌ها اصولا دیر اعتماد می‌کنند. اما وقتی که به تو اعتماد پیدا کنند که هیچگاه زیراب هیچ زنی را نمی‌زنی، حتی اگر دشمنت باشد، به سمت تومی آیند.

آن زن مربی توانایی‌اش کم است. برای همین است که اگر مردی خطا کند آن خطا را می‌پوشانند ولی اگر زن خطا کند آن را پررنگ می‌کنند. این به خاطر این است که طوری تربیت شده ایم (و این در اعماق وجود و افکارمان نفوذ کرده) که نگاه اقلیت بینی به خود داشته باشیم. اگر مردی برود با زن دیگر، زنان فقط می‌گویند: "خوب پول دارد دیگر". یا اینکه "کار غیر شرعی که نکرده". ولی اگر بفهمند زنی این کار را کرده، می‌گویند: "چقدر کثافت است و بی شرف است و... این نوع نگاه به ما تحمیل شده است.

اما این بحث هم هست که هر چه در محیط کار زن ذهنش را عوض کند. اعتماد به نفسش را بالا ببرد، ولی باز وقتی آن مشکل اقتصادی وجود دارد دستش بسته است. وقتی زنی هست که شوهرش معتاد است. بچه‌اش مریض است. خانه‌اش اجاره‌ای است و... می‌داند که به عنوان یک انسان ارزش دارد نه به عنوان یک شی جنسی، اما چه کار باید بکند؟

اگر بخواهد تکی اعتراض کند، نمی‌شود. صدای یک نفر به هیچ جا نمی‌رسد. اگر این گونه عمل کند می‌گویند این زن مشکل روحی و روانی دارد. به خود من بارها گفته‌اند که تو مشکل داری. ولی خب من این قدرت را دارم که توی روی آنها نگاه کنم و بگویم نه خودت مشکل داری.

یعنی باید مبارزه‌ی فردی را شکل داد؟

مبارزه فردی باید به یک مبارزه‌ی اجتماعی تبدیل شود. در جامعه‌ی ما، نه فقط به زنان بلکه به کودکان، مردان فقیر و... نیز ظلم می‌شود. یعنی در جامعه‌ی ما ضعیف‌کشی هست.

مساله بعدی که باید به آن اشاره کرد بحث آموزش دهان به دهان است. در خیلی موارد می‌بینیم که خانم‌ها در مورد مسایلی مانند مد مو و لباس اطلاع رسانی دهان به دهان می‌کنند ولی در این گونه موارد نه. نمی‌آییم به خودمان تکانی بدهیم و بگوییم: می‌دانید در محیط‌های کار چه خبراست؟ تبلیغات دهان به دهان در دنیای پیشرفته‌ی امروز اهمیت بسیاری دارد. ولی ما به آن

خودشان اجازه می‌دهند که هر حرفی و هر حرکتی را نسبت به آنان اعمال کنند، حتا زنانی که در رده‌های بالای تحصیلی هستند هم از احساس می‌کنند که از امنیت اجتماعی و شخصی برخوردار نیستند. من دیده‌ام زنانی را که یک خانواده را به طور کامل اداره می‌کنند. چه از نظر اقتصادی و چه از نظر رسیدگی به فرزندان و... باز هم کوچک شمرده می‌شود، چون زن است و باز او ترس از شوهرش دارد. با وجود اینکه بسیار بالاتر از شوهرش است.

این که همسبستگی بین زنان کمتر از مردان است من هم با آن موافقم. مساله زیرآب زنی در میان زنان را بسیار بیشتر از بین مردان می‌بینم. این گونه مسایل را جامعه باید حل کند. فرهنگ باید حل کند. خود آدم‌ها باید به آن برسند.

خوب چه جوری باید همه‌ی این تغییرات را در فرهنگ و اجتماع و افراد بوجود بیاوریم؟

اول باید از خودمان شروع کنیم. من می‌بینم زنانی را که در سازمان‌های غیر دولتی آن جی اوها کار می‌کنند ولی سایه‌ی هم را با تیر می‌زنند. در فعالیت‌های اجتماعی هستند باز زیرآب هم را می‌زنند.

این مساله در میان مردان هم هست.

بله. ولی در میان زنان بیشتر است.

به نظر من در ساختار فعلی تغییر بزرگ ممکن نیست. تغییرات کوچک در حد آن مثالی که این دوستان زد در مورد مدیرشان که توانستند عوضش کنند، چرا ولی تغییرات اساسی نه. راه اصلی تغییر ساختار کلی جامعه است.

ببینید. این نگاه تحقیرآمیزی که این دوستان گفت زنان نسبت به زنان دیگر دارند باید کالبد شکافی شود. به دلیل تربیتی است که ما داشته ایم. ما، در جامعه‌ای پدرسالارانه بزرگ شده ایم و جامعه‌پذیری ما جنسیتی است. این باعث می‌شود که نگاه اقلیت به خود داشته باشیم. برای همین است که اگر زنی بخواهد برود رانندگی یاد بگیرد پیش مربی زن نمی‌رود چون فکر می‌کند که

باز فکر می‌کنم در درجه‌ی اول این تبعیض جنسیتی است که وجود دارد و بعد هم مشکلات اقتصادی...

من فکر می‌کنم حمایت قانونی هم نیاز هست. حتا زنانی که می‌خواهند طلاق بگیرند با قاضی مشکل پیدا می‌کنند. می‌گویند باید باج جنسی بدهیم تا کارمان پیش برود. قانون ما ضد زن است.

به همان سوالی می‌رسیم که می‌خواستیم بپرسم. نقش قوانین را در این مساله که برای زنان در محیط‌های کار مشکلات خشونت جنسی پیش می‌آید چگونه می‌بینید؟ چقدر نقش قوانین را در این میان عمده و موثر می‌بینید؟

صد درصد. حتا اگر در خیابان برای زنی مشکلی پیش آید می‌گویند خودت مشکل داشتی. علط کردی با این قیافه بیرون آمدی. وقتی شکایت می‌کنی به خودت بر می‌گردانند یا به آرایش یا به لباس و...

الان هم که پلیس امنیت اخلاقی درست کرده‌اند به جای گشت ارشاد، یعنی که دیگر با اقتدار کامل می‌خواهند عمل کنند.

الان طرح‌هایی داده می‌شود که در نظر اول ممکن است به نظر آید به نفع زنان است. مثل طرح دورکاری. بگویند که ما این شرایط را برای زنان فراهم می‌کنیم که در خانه و از طریق اینترنت کارشان را انجام دهند و حقوق بگیرند و به این ترتیب از این گونه مسایل هم دور باشند. می‌گویند: شما که در خانه‌تان با این گونه خشونت‌ها روبرو نمی‌شوید. پس ببینید که ما چقدر حامی زنان هستیم.

این اصلا درست نیست. وقتی که از محیط کار بیرون بروی جایگاهت را هم از دست خواهی داد.

در تولیدی‌ها هستند زنان بسیاری که این گونه کار می‌کنند. و راضی هم هستند. به نظر من این گونه شرایط خشونت‌های روانی و اخلاقی را کم رنگ تر می‌کند.

اهمیت کافی نمی‌دهیم. در بحث اطلاع‌رسانی می‌گویند وقتی مطلبی دهان به دهان منتقل نشود می‌میرد. ما می‌توانیم این گونه مباحث را دهان به دهان مطرح کنیم: "می‌دانید در محیط‌های کار و شرکت‌های خصوصی چه چیزهایی وجود دارد..." این جواری این بحث زنده می‌ماند. و با آن برخورد می‌شود.

با کدام دیدگاه؟

طبیعتا با دیدگاه "خاله مردکی" نه. با دید بدگویی از زنان دیگر، نه. در حقیقت باید یک نوع دفاعیه تهیه شود. حتا در مورد زنانی که خودشان دارند این کار را انجام می‌دهند. خوب باید این گونه مسایل را دید که انسان جایز الخطاست. شاید اگر من هم با این روحیه بار نمی‌آمدم و پدرم با خشونت با من رفتار می‌کرد و... من هم الان طور دیگری برخورد می‌کردم.

یا اگر یک بچه‌ی کوچک داشتی که باید غذاشو تامین می‌کردی، اگر باید اجاره خونه می‌دادی...

نه. بحث اعتماد به نفس است. هر کسی نمی‌تواند این گونه عمل کند. این بحث با بحث دفاعی خودمان مطرح می‌شود. حالا چه باید کرد؟ باید از خودمان دفاع کنیم.

خب در محیط‌هایی که شما هستید چگونه است؟ آیا راهکارهایی که این دوستان گفت در محیط‌های تولیدی لباس قابل اجراست؟

نه اینکه بگویم تاثیر ندارد. ولی من خودم تا به حال برای این قضیه تلاش نکردم. به این دلیل که فکر می‌کنم هر کس خودش باید به باوری برسد. هیچ گاه نمی‌شود اعتقادی را به کسی تزریق کرد. یا یک باور را اجباری به کسی داد. فقط در حدی با برخی از این افراد صحبت کردم که چرا این کار را می‌کنید. می‌گفت که چه کار کنم؟ چاره ای ندارم. اگر این کار را نکنم به من می‌گویند از اینجا برو. از اینجا، کجا بروم. همه جا این گونه آدم‌ها هستند. نمیتوانم که بیکار و بی پول زندگی کنم. من اینها را شنیده‌ام. و

با مجازات‌های سنگین مواجه می‌شود. در صورت شکایت یک بیمار از دکتر مردش ویا دانشجویی از استادش ویا منشی از رییسش، با آنها بسیار سخت برخورد می‌شود. این گونه قوانین سخت گیرانه کارآرا تر از جدایی محیط‌های کار است. وجود قوانین حمایتی همراه با اجرای سختگیرانه‌ی آن می‌تواند ضمانت این مساله باشد.

در واقع همانطور که از گفته‌ها مشخص است این رابطه فرودست و فرادستی که بین زنان و مردان به ناروا حاکم است. مردان به ویژه آنان که در ساختار قدرت سازمانی یا مالی جایگاه بالاتری دارند، این نوع برخورد را حق خود می‌دانند و از توجییهات فرهنگی که بار ارزشی پدر سالاری را بر خود حمل می‌کنند؛ بهره می‌برند تا با چالشهای اخلاقی مساله کنار بیایند.

گفته‌های این زنان بسیار گویا و زنده است و نشان می‌دهد که این موضوع چه اهمیتی دارد و چگونه باید با آن برخورد کرد. با توجه به مسائلی که به روشنی به آن پرداخته شد می‌توان راهکارهای ارائه شده را این گونه برشمرد:

- تغییر و تحول در نگاه اجتماعی به زن و در واقع از بین بردن نگاه تحقیرآمیز و جنسی به زنان.
- حمایت‌های قانونی و وضع مجازات سنگین برای مردان متعرض در محیط کار
- بالا بردن آگاهی زنان نسبت به جایگاه خود به عنوان نیروی کار و داشتن حقوق اجتماعی، اقتصادی و جنسی
- اعتراض کردن مستقیم زنی که آزاری دیده و چشم پوشی نکردن از حق اعتراض
- متهم نکردن زن‌هایی که مورد آزار قرار می‌گیرند
- جمعی کردن مشکلات و حمایت از یکدیگر در محیط کار

فکر نمی‌کنید که این به حذف تدریجی زنان از بازار کار بیانجامد؟ نه زنانی را می‌شناسم که سالهاست در منزل خود کار می‌کنند و درآمد خوبی هم دارند.

درمزون‌ها و کار هنری جواب می‌دهد.

یکی از این حضرات به من پیشنهاد داده بود می‌گفت اینترنت پرسرعت وصل کن و مقاله بنویس. من می‌آیم و مقالات تو را می‌برم. همان که می‌گفت می‌خواهم بیایم مقاله را ببرم آیا خانه شما خالی است یا نه؟ پس اگر بخواهم مقاله‌ام چاپ شود باز هم مساله همان است. باید خانه‌ام خالی باشد. به این ترتیب زنان بیش از پیش به حاشیه رانده می‌شوند.

آیا می‌توان برای ایجاد امنیت جنسی برای زنان یک فاصله امنیتی و حفاظتی بین زنان و مردان ایجاد کرد؟ اگر محیط کار آنها جدا شود این امنیت برای زنان ایجاد می‌شود؟

آنهايي هم که درخانه کار خیاطی و تولیدی می‌کنند بازهم با مردان در ارتباط هستند.

در حرفه‌ی شما این گونه است. من دختری را سراغ داشتم که کار تاج عروس می‌کرد دانشجوی دانشگاه آزاد بود و برای تامین شهریه‌اش سخت کار می‌کرد. وقتی می‌خواست پولش را از یکی از صاحب کارها بگیرد حسابی کتک خورده بود. کلی فحش شنیده بود. تا مدت‌ها اوتشنج داشت والان هم وقتی اسم تاج عروس می‌آید حالش بد می‌شود.

از سوی دیگر برای همه‌ی زنها که امکان ندارد درخانه کار کنند و همه‌ی کارها را که نمی‌شود در خانه انجام داد، در این موارد چه باید کرد؟

باید راهکارهای دیگری پیدا کرد.

می‌توان با تصویب قوانینی علیه این خشونت‌های جنسی امنیت جنسی را در محیط‌های کار تامین کرد. به عنوان مثال در کشورهای اروپایی تقاضای جنسی داشتن از خانمی در محل کار

استثنای‌ترین شب زندگی هر دختر جوانی با لباس زیبای سفیدی همراه است که این شب را به خاطر انگیزترین شب زندگی‌اش تبدیل می‌کند. لباس‌هایی زیبا، پر از سنگ‌دوزی و پولک و تور و چین. وسواس زیاد عروسان برای انتخاب لباس مناسب و توقعات بسیار زیاد آنان طلب می‌کند که کار بسیار زیاد و دقیقی روی لباس‌ها انجام شود تا لباس تبدیل به آن چیزی شود که خریدار داشته باشد.

اما در چه پروسه‌ای انبوهی از پارچه‌های ساتن و تور و ... تبدیل به لباسی می‌شوند که سنگ‌های درخشان آن را تزیین و بی‌نظیر می‌کند؟ چه کسانی در این تغییر و تحول نقش دارند؟ سری به مزون‌های لباس عروس زدیم و سراغی از تزیین‌کاران و کار دست‌زنان گرفتیم. در هیچ مغازه‌ای آنان را نیافتیم. چرا که این کاری است که در منزل انجام می‌شود. تزیین‌کاران و کار دست‌زنان ناپیدایان همیشه حاضر که بدون آنها هیچ لباس عروسی، لباس عروس نمی‌شود و هیچ مزونی نمی‌تواند به کارش ادامه دهد.

به سختی توانستیم دو تن از این تزیین‌کاران را بیابیم و گفت و گویی با آنها داشته باشیم. حرف‌ها آنقدر گویاست که نیازی به هیچ تفسیر و تحلیلی ندارد. زندگی سخت این توان را به انسان می‌دهد که شرایط زندگی‌اش را دقیق‌تر و علمی‌تر از هر متخصصی تحلیل کند.

در گشت و گذار در فروشگاه‌های لباس عروس، در بعد از ظهر جمعه، در مغازه ای بسیار کوچک با خانمی آشنا شدیم که خودش تا سال قبل کار دست انجام می‌داده و تزیین لباس عروس را برعهده داشته است. پسرش همراهش بود. پای صحبت او نشستیم. برایمان درهایی به دنیای این بخش خاموش و ناپیدای بازار کار لباس عروس گشود.

- مغازه مال خودتان است؟

- اجاره‌اش کردم. ولی مدیریتش با خودم است.

- از کارتان راضی هستید؟

- حق نظارت اجتماعی کارکنان به عملکرد مدیران به ویژه در زمینه مسائل اخلاقی

- کاهش قدرت مدیران در برابر افزایش شوراها ویا انجمن‌های کارکنان که نظارت و ارزیابی عملکرد در مجموعه را دارند.

تزیین کاران لباس: پراکنده ترین و بی حقوق ترین کارگران بخش پوشاک و لباس - بخش اول

هاله صفرزاده

بخشی از مشکلات کارگران برای ایجاد تشکل، مربوط به پراکندگی کارگاه‌های کوچک است. کارگران در این کارگاه‌ها، از حقوق اولیه‌ای مانند حداقل حقوق، بیمه، عیدی، سنوات، حق مسکن و اولاد برخوردار نیستند. از آنجایی که برخی از این کارگاه‌ها، بسیاری از کارهای شان مانند کارهای دست روی لباس (ملبله دوزی، منجق دوزی، سنگ دوزی و...)، مونتاژ برخی قطعات الکترونیکی و... را به کارگرانی می‌سپارند تا کار را در خانه انجام دهند، این پراکندگی، در سال‌های اخیر بیشتر شده است و چون هیچ بازرسی کار هم در چنین کارهایی وجود ندارد، در نتیجه حق و حقوق کارگر، همان توافقی است که کارفرما با او انجام می‌دهد؛ توافقی اجباری که اگر به آن تن ندهد، باید از خیر کار نیز بگذرد.

گفت و گوی زیر ما را با شرایط کار و زندگی گروهی از این کارگران و مشکلاتی که با آن دست به گریبان اند، آشنا می‌کند.

از آدم نوکیسه خیلی بدم می‌آید که هم‌هاش حرف پول می‌زنند. گفتیم: "شما عمامه است که پول منو ندادید، آن وقت من که مزد خودمو می‌خواهم نوکیسه‌ام؟" هنوز هم مونده که پول منو بدهد.

- لباس‌ها را خودتان می‌دوزید؟

- نه خیاط‌های عزیز زحمتش را می‌کشند. حتا دیزاین (طراحی) کلی لباس و طرح‌های اصلی هم به عهده‌ی تزیین کارهاست. من اگر کار دستی داشته باشم خودم انجام می‌دهم. بدو و بیای خیاطی و ... کارها به عهده‌ی من است. تقریباً ۹۰ درصد کار مغازه را خودم انجام می‌دهم.

- کار تزیین یک دست لباس چقدر وقت می‌گیرد؟

- یک لباس کم کار، حداقل سه ساعت.

- اگر بخواهد مزد پرداخت بشود. چقدر باید مزد بپردازید؟
- اگر من بخواهم یک تزیین کار بگیرم باید با شرایط منطقه‌ام پیش بروم و عرف محل را رعایت کنم. مثلاً من خودم برای یک همچو کار سه ساعته با تمام هزینه‌ی خرج کار یک چیزی بین ۱۵ تا ۲۰ هزار تومان می‌گرفتم. که بین ۵ تا ده هزار تومان خرج کار می‌شد. یعنی برای سه ساعت کار حدود ۸ تا ده هزار تومان، که البته حقوق ثابتی نمی‌توانست باشد. چون همیشه کار نیست. فقط در فصل کار، کار هست. کار دست این مشکلات را دارد. درآمدش هم به صورت نقد پرداخت نمی‌شود، هیچ جا! این کار شرایط خودش را دارد که نقد و نسیه است و بیشتر نسیه است. چک‌های درازمدت و آزار و اذیت‌های موقع پرداخت و ...

- چند سال به این شکل کارمزدی کار می‌کردید؟

- ۸ سال

- ۸ سال کار را می‌گرفتید و در خانه انجام می‌دادید؟

- کار را می‌گرفتم و با دوستانم کار را انجام می‌دادیم. وقتی کار زیاد بود خودم به تنهایی نمی‌توانستم با چند تا از دوستانم همکاری می‌کردم. یک وقت باید ۴ تا کار را تحویل می‌دادیم. کار را من می‌گرفتم. چون مغازدارها من را می‌شناختند. دستمزدشان را خودم نقدا می‌دادم. یک پورسانت برای خودم برمی‌داشتم. خرج

- نمی‌شه گفت خیلی راضی. تازه این کار را شروع کردم. توی یک سال نمی‌شه گفت که راضی هستی یا نه. ولی بد نبوده. کلاً من راضی هستم. نمی‌گویم درآمد انبوه بوده ولی خرج خودش را در آورده و برای من هم چیزی داشته. البته در حد مزون نبوده خوب من تجربه‌های مزون‌داری را ندارم. این کار شگردهای خاص خودش را داره. وقتی وارد کار می‌شی باید با پیچ و تابش، پیچ و تاب بخوری. ولی برای خودم با این وقتی که می‌گذارم بد نبوده. این کار تمام وقت است. از صبح تا شب را برای کار می‌گذاریم. باید نه و نیم صبح تا نه و نیم شب سر کار باشیم. ساعات کار مزونی زیاد است. یک خیلی وقت‌ها فرصت نهار خوردن هم نداریم. درآمدی که در این ۱۲ ساعت کار داره، اگر کارمندی بینیم، بد نیست. چون کار را دوست دارم.

- پسران چی؟ چه کار می‌کنه؟

- پسر با ما همکاری می‌کنه. تابستان که با تلویزیون و مشغله‌های خودش و زمستان هم مدرسه و درس. شب‌ها من فقط می‌رسیدم که ازش بپرسم درسی چیزی داری ازت بپرسم یا نه.

- همسران چی؟

- همسر کمک و هم حرفه‌ای خودم هست. این مغازه را با هم داریم. کارمند ثابتی ندارم. چون کسی که مثل خودم کار بکنه پیدا نکردم. کارمندهای موقتی که بودند یا من ازشان راضی نبودم یا ایشون از من راضی نبوده یا ساعات کار اذیتش می‌کرده ...

- شوهرتان همیشه همراهتان بوده و یا بعد از اینکه مغازه را بازکردید با شما همکاری می‌کند یا ...

- نه کار قبلی‌اش که تولید کننده پوشاک مردانه بود که ورشکسته شد و یک مدت مشاور املاک بود و در دو سال گذشته همیشه همراه خود من بود. خیلی با حوصله است. خیلی از تندی‌های من را تحمل می‌کند و همیشه بهمین می‌گفت اگر به عنوان کارگر در یک رستوران کار می‌کردی بیشتر درآمد داشتی. این همه زحمت می‌کشی خرج کار و مزد همکارانت را نقد می‌دهی و آخرش ته جیب خودت هیچی نمی‌ماند. آخرین پارتی کارم شهرپور پارسال بود. صاحب کار آنقدر دستمزدم را نداد تا شد شب عید. وقتی رفتم سراغش، خیلی راحت به من گفت: "من

برگشت خورده. با چند تا تولیدی کار می‌کردم وقتی چک‌هایشان برگشت خورد، رفتم دیدم اصلاً نیستند. ورشکست شده بودند یا از آنجا رفته بودند و دست من به جایی بند نبود. تصمیم دارم یک تابلوی کوبیسم با این چک‌ها درست کنم.

- چند درصد از کاری که می‌توانستید بگیرید بابت نقد کار کردن تان کم می‌شد؟

- خیلی. لباس شب که کلا قطع شد. هیچ تولیدی لباس شبی نقدی کار نمی‌کند. چون روی تیراژ هستند و تعداد کار و مبالغ بالاست. مگر بر فرض لباسی را که باید با ۵ هزار تومان دوخته شود بگویید من با هزار تومان می‌دوزم. خوب ۴ هزار تومان خیلی است برای صاحب تولیدی. در این صورت با شما نقدی کار می‌کند. ولی در کار عروس خوب بودیم تا اینکه از پارسال یک عده کارگر افغانی آمدند تو کار عروس. چون قبلاً تو کار عروس فقط تکه‌های کوچک را می‌دادند به افغانی‌ها. جرات نمی‌کردند کل کار را بدهند. چون استرس اینکه کار تحویل مشتری است و ممکن است خراب شود نمی‌گذاشت این کار را بکنند. ولی از پارسال تا به حال کار ما کلا افت کرد. خود من شخصا با سه تا مزون خوب منطقه کار می‌کردم نقدا هم کار می‌کردم توی یکیش، یکی آمد که افغانی هم نبود قیمت پایین تر داد و صاحب مزون هم کلا کار را با من قطع کرد و دو مزون دیگر هم شروع کردند با افغانی‌ها کار کردن، چون آنها قیمت بسیار پایین‌تری را می‌دهند و این طوری راندمان کار ما پایین آمد.

- برای یک لباس عروس که ده هزار تومان قیمت تزیین آن است یک خانم افغانی چقدر می‌گیرد؟

- سه هزار تومان با هزینه خرج کار. شاید دوهزار و پانصد تومان خرج کار است. یعنی در واقع دستمزدش می‌شه ۵۰۰ تومان. ولی برای افغانی‌ها صرف می‌کند چون اکیپی کار می‌کنند. ده تا لباس هم بدوزند برایشان صرف می‌کند. تیراژ کار بالایی دارند. ما خانم‌های ایرانی کار خانه‌داری هم داریم. شاید چند ساعتی را در روز به این کار اختصاص دهیم. ولی آنها دسته‌جمعی کار می‌کنند. تعدادی از فامیل‌های نزدیک در یک خانه جمع می‌شوند یکی کار آشپزی و کارهای خانه را برعهده دارد و بقیه بی‌وقفه کار

کار را کم می‌کردم و می‌گفتم خوب ده هزار تومان برای دستمزد شما مانده که من مثلاً دو هزار تومانش را برمی‌داشتم. هر دو طرف راضی بودیم.

- مشکلات کار تزیین کاری با دست چی هست؟

- کار سخت زمان گیر و درآمد کم. کل لباس عروس با تزییناتش است که به فروش می‌رسد. یک اسکلت خالی لباس نمی‌تواند به فروش برسد. شاید ما کارهایی داشتیم که کل لباس کار دست بود با یک مزد ناچیز. من خودم کاری داشتم که یک هفته من با چند نفر روی آن کار کردیم و وقتی که به پای حساب و کتاب رسیدیم در آخر خونه پُرش ۵۰ هزار تومان برایمان ماند.

- یک همچو لباسی را چند می‌فروشند؟

- بستگی به مزونش داره. از ۵۰۰ هزار تومان می‌فروشند تا مزون... که دو میلیون تومان می‌فروشد.

- چقدر برای مزون دار می‌ماند؟

- خلی زیاد. مزد خیاطی، هزینه پارچه و... را هم که حساب کنید فکر می‌کنم یک چیزی حدود ۱۵۰ تا ۲۵۰ هزار تومان در می‌آید. که اگر مزون خوبی باشه به نام باشه و جایگاه خوبی در منطقه داشته باشه می‌تونه آن کار را تا سقف دوتومان هم بفروشد.

یکی دیگه از مشکلات اینه که تسویه کار منوط می‌شود به تحویل کار بعدی. همین طور تسویه یک کار به کار بعدی و در این میان فقط پرداخت‌های اندکی است و وقتی می‌رسد به حساب اصلی. چون حساب زیاد شده دیگه برایشان سخت است آن را بپردازند. آن وقت چک‌های طولانی مدت که بسیاری‌شان برگشت می‌خورد. نمی‌دانم کجای دنیای برای دستمزد کارگر چک در نظر می‌گیرند؟ من بیشتر اوقات مشکلم این بود. از اول این گونه کار می‌کردم که می‌گفتم کار من نقدی است چک قبول نمی‌کنم. اگر نمی‌خواستند کار را انجام نمی‌دادم. با هر کسی کار نمی‌کردم و هر کسی هم با من کار نمی‌کرد. از روز اول می‌گفتم من به عنوان یک کارگر آمده‌ام و هیچ پشتوانه‌ای ندارم. من چک زیاد دارم که

زمان تسویه، (چون زمان تحویل کار و تسویه فرق می‌کند) اصلاً آن قیمت توافقی انکار می‌شود.

- مگر آن توافق شفاهی است؟

- بله. هیچ مغازه‌داری توافق کتبی نمی‌دهد. مثلاً در مورد کاری که تماماً کار دست باشد از دنباله و بالاتنه و دامن و... مثلاً من توافق می‌کنم ۳۰۰ هزار تومان با خرج کار. زمان کار هم مشخص می‌شود. کار تمام می‌شود می‌رسد به دست مزون‌دار. مزون‌دار آن کار را کمتر از سه میلیون تومان نفروخته ولی به پای حساب و کتاب که می‌رسد می‌گه: "خانوم مگه شهر هرتی. مگه پول علف خرسه که من ۳۰۰ هزار تومان به تو بدهم بابت تزیین یک لباس. خونه پرش به شما بخوام بدهم ۷۰ الی ۸۰ هزار تومان است." من خودم دو بار سر این چنین مسایلی به اتحادیه رفتم که چرا باید چنین چیزی باشد؟ گفتم شما یک جایگاهی را مشخص کنید که به مسایلی مثل مسایل ما رسیدگی کنند. ولی نکردند.

- اتحادیه صنف پوشاک رفتید یا صنف عروس هم برای خودش اتحادیه‌ای دارد؟

- لباس عروس فروش‌ها. در حقیقت فقط اتحادیه‌ی خیاط‌هاست می‌روی و آنجا شما را معرفی می‌کنند که با فلان مشاور می‌توانید صحبت کنید. به من گفتند ما فقط می‌توانیم اگر جنسی را به شما گران فروخته‌اند رسیدگی کنیم یا اگر لباسی را دوخته باشند و خراب باشد ما رسیدگی می‌کنیم. یعنی به شکایات مصرف‌کننده‌ها رسیدگی می‌کنند. ولی اینکه من به عنوان تزیین کار، بخشی از کار را گرفته باشم و برده باشم خونه کلی روش کار کرده باشم و در حق من اجحافی شده باشد، نه رسیدگی نمی‌کنند؟

- چرا؟

- چون قانون کاری وجود ندارد.

- قانون کار که داریم.

می‌کنند. ۵۰۰ گیپوری که من ده روزه می‌آوردم، آنها دو روزه تحویل می‌دادند.

- خودشان می‌آیند کار را می‌گیرند یا واسطه‌ای برای آنها کار می‌برد؟ منظورم کسانی است که خودشان کار نمی‌کنند فقط کار را تحویل می‌گیرند ولی بیشتر دستمزد مال آنها می‌شود. - نه واسطه‌ها کار را می‌گیرند. من چند نفر را می‌شناختم که آقا بودند. کار را می‌گرفتند می‌بردند اطراف شهریار پخش می‌کردند. بعد هم جمع می‌کردند و یک مزد اندک به آنها می‌داد. بیشتر دستمزد هم نصیب خودشان می‌شد بدون اینکه کاری انجام داده باشند، فقط رفت و آمد می‌کردند. من حتا کارگران متوسطی را می‌شناختم که بعد از آشنا شدن با سود فراوان این کار، وارد این کار شدند و در عرض یک سال صاحب خانه شدند.

- چند نفر در کار تزیین لباس عروسند؟ هیچ آماری دارید؟ - آمار دقیقی که نیست ولی فکر می‌کنم ده ۱۲ نفرشان را می‌شناسم. از لباس عروس گرفته تا لباس بچه و لباس شب و... فکر می‌کنم حدود دویست نفری بشوند. آن هم فرد اول کار که خودش مستقیماً با تولیدی‌ها در تماس است.

- چرا دستمزد کار تزیین لباس اینقدر پایینه؟ - خوب نمی‌دهند.

- چرا بیشتر نمی‌دهند؟

- چون اعتقاد دارند من به این کار نیاز دارم. من دنبال این کار آمده‌ام. شرایط شرایط آنهاست و من باید بپذیرم.

- هیچ جوری نمی‌شه کسانی که این کار را انجام می‌دهند بخشی از شرایطشان را به کارفرماها تحمیل کنند؟

- ببینید من خودم پارسال بعد از این که مزدم را ندادند سر مشکلی که داشتم رفتم اتحادیه صنف پوشاک و گفتم می‌خواهم بدانم در این اتحادیه جایگاهی هست برای چنین قشری، برای حمایت از ما تزیین کاران دست؟ سندیکایی چیزی که ما بخواهیم خودمان فعالیت بکنیم. گفتند نه چنین جایی وجود ندارد. خیلی وقت‌ها نیروی کار دست کاری را انجام می‌دهد که بابت آن توافقاتی با کارفرما کرده است. بعد که کار را تحویل داد

- چیزی که به من گفتند این بود: "اینجا فقط به تخلفات فروش و خیاطی رسیدگی می‌شود."

- یعنی اتحادیه‌ی کارفرماهاست نه کارگرها؟

- آره. خب پس طبیعیه که اتحادیه کارفرماها نمی‌آید به کارگرا کمک کند که اتحادیه بزنند که حقشان را از کارفرمایان بگیرند.

- هیچ جای دیگر مراجعه نکردید؟ مثل وزارت کار و...
- نه فقط تصمیم گرفتم کار دست را کنار بگذارم. دو ماه بعد از موضوع دوم من دیگه کار دست نکردم بعدش هم وارد بازار شدم و با سرمایه‌ی اندکم کار می‌کنم و...

- فکر می‌کنید چند نفر دیگر مثل شما دنبال این باشند که تشکلی درست کنند؟

- فکر نمی‌کنم کسی دنبالش باشد. همان موقع من به چند نفری از همین کار دست‌زن‌ها زنگ زدم. گفتم می‌تونیم با هم باشیم کار اصلی این کار با ما تزیین کارهاست. خیلی راحت به من خندیدند می‌گفتند: "مگر بیکاری. توی مدتی که می‌خواهم دنبال تشکیل اتحادیه باشم می‌تونم چند تا کار بیشتر بدوزم."

- اصلا چرا این طوریه؟ بهش فکر کرده‌اید؟

- فکر می‌کنم علتش بی‌سوادی نیروی کار است. چون آگاهی از حقوق خودشان ندارند. جایگاهی را که باید از آن طریق وارد بشوند تا حقوقشان را بگیرند نمی‌شناسند و همین طور احتیاج مبرم‌شان باعث می‌شود که واقعا تن بدهند به شرایط بازار. ما خیلی خانواده‌هایی را داریم که از این راه امرار معاش می‌کنند وقتی ما کسی را داریم که می‌آید و به من مزون‌دار می‌گوید قیمت کار من این است و من کمتر نمی‌زنم. من خیلی راحت می‌گویم خوب نزن. من کس دیگری را دارم که با قیمت پایین‌تر همین کار را می‌زند من زمانی کار لباس شب انجام می‌دادم. کارم رو تیراژ بود. یعنی هر پارتی کارم روی ۷۰ یا ۸۰ دست کمتر نبود. پهلو می‌دید که من ۵مدل کار را می‌بردم خونه. خیلی راحت یک هزینه سنگین روی خرج کارش و زمان زیادی برای دوختش. بعد که می‌رسیدیم به حساب و کتاب طی می‌کردیم که مثلا من این کار را با این خرج کار، این قیمت می‌زنم. خیلی راحت

- قانون کار داریم ولی فکر می‌کنم در آن قانون کار موادی برای همچو مسایلی وجود نداره. من نخوندمش ولی فکر می‌کنم نیست که وقتی می‌ری اتحادیه چنین جوابی را بهت می‌دهند.

- فکر می‌کنی اگر خود کسانی که این کار را انجام می‌دهند، خودشان دور هم جمع بشوند اتحادیه یا سندیکایی تشکیل بدهند که از حقوقشان دفاع کنند می‌توانند به بخشی از حق و حقوقشان برسند؟

- اگر واقعا بشه که یک چنین اتحادیه یا صنفی را تشکیل داد آره می‌شه به حق و حقوقشان برسد.

- خودتان چقدر پیگیری کردید؟

- وقتی من رفتم اتحادیه اصلا خودم پیشنهاد دادم که خودم این بخش را راه می‌اندازم، بخشی که دنبال منافع کارگران باشد

گفتم فقط شما منو آشنا بکنید. من دیپلمه هستم و کمی سرم می‌شود، به من قانون کار را یاد بدهید من به آنها آموزش می‌دهم و من آنها را آشنا می‌کنم و این بخش برود زیر نظر اتحادیه که هیچ اجحافی به من کارگر نشود، منی که زحمت کار روی دوش من است، شبانه روزی برای بعضی کارها زحمت می‌کشم تا نتوانند به من بگویند: "پول مگه علف خرسه که من همین طوری به تو بدهم." ولی گفتند نمی‌شود. سر آن دو موردی که من به مشکل برخورددم من سر تعهدی که کرده بودم کار را تحویل دادم بی‌ریا کار کردم ولی موقع تسویه که با من این برخورد بد و زننده شد تصمیم گرفتم که یک جایی دنبال این مساله بروم هر دو دفعه هم تا اتحادیه رفتم ولی هیچ نتیجه‌ای نگرفتم. در دادگاه، شورای حل اختلاف هم رای به نفع من صادر شد. ولی کارفرما برای شرکت در جلسات دادگاه اصلا نیامد چون آشنا داشت، من دستم به جایی بند نشد و بعد از ۸ ماه از طریق یک واسطه‌ای به پولم آن هم خیلی کم رسیدم نه آن مقدار که واقعا حقم بود. درحالی که اگر با این پول ۸ماه قبل چند کیلو برنج هم خریده بودم دوبرابر شده بود. وقتی دیدم که خیلی راحت توی اتحادیه جواب سربالا به من می‌دهند دیگر ولش کردم.

- خوب اصلا اتحادیه صنف پوشاک مگر چیست؟

دهم. آن هم کارهایی است که زمان بسیار کمی را می‌برد. یعنی باید یک حقوق ثابت بدهند که کسی بنشیند اینجا و این کار را انجام بدهد. برای مزون‌دار صرف می‌کنه که همچوکاری بکنه اما مزون‌دار دنبال این است که از هزینه‌هاش کم بکنه تا جوابگوی هزینه‌ی بالای مغازه باشه. اجاره بالا، آب و برق و گاز و مالیات و... نیروی کار در خانه کم هزینه‌تر و بی‌دردسترتره. هزینه‌ی یک نیروی کار ثابت حداقل روزی ۲۰ هزار تومان است. ماهی ۶۰۰ هزار تومان دستمزد می‌گیرند به اضافه‌ی پورسانتی که می‌گیرند. بابت ۱۲ ساعت کار. البته بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان با پورسانت‌های متفاوت.

- با بیمه یا بدون بیمه؟

- (با خنده) بدون بیمه اصلا فکر نمی‌کنم اینجا کسی را بیمه بکنند.

- اینجا بیمه خنده داره؟

- آره. مگر اینکه کل حق بیمه را از حقوق‌شان کم بکنند. دیشب با یکی از فروشنده‌ها صحبت می‌کردم گفت اسم منو به عنوان مشاور برای اداره بیمه رد کردند چون اینجا تولیدی نیست که حق بیمه‌ی یک کارگر را برابرم بپردازند، ماهانه ۱۵۰ هزار تومان از حقوقم کسر می‌شود بابت حق بیمه. یعنی دریافتی‌ام ۶۰۰ هزار تومان بودم حالا ۴۵۰ هزار تومان می‌گیریم.

- می‌دانید که از این حق بیمه ۷ درصدش مال بیمه‌شده است و بقیه‌اش را کارفرما باید بدهد.

- نمی‌دانستم. خوب باید بدهند ولی نمی‌دهند. می‌دانید چون کار اصلا ریشه‌ای درست نیست. من می‌گویم اگه کارها بر روی روال درستش باشه، حق همه ادا می‌شود. ولی اینطور نیست. من مزون‌دار زیر سوال نیستم که چرا فروشنده‌ای که اینجاست بیمه نیست؟ چقدر از حق بیمه‌اش را خودت می‌دهی؟ حقوقش چقدر است؟ این نیست که حقوق از طریق بانک یا حسابداری پرداخت شود. دستی پرداخت می‌شود. هیچ مدرکی نیست که تو اینجا کار می‌کنی و حقوقت چقدر است...

- مگر مامورای بیمه از اینجا رد نمی‌شوند؟

می‌گفت: "ته خانم فلانی آمده و سه هزار تومان کمتر از شما می‌زند. برای من تولید کننده ۳۰۰ تا سه هزار تومان خودش مبلغی است که می‌تونم صرفه‌جویی کنم." همین باعث می‌شد که من از کار لباس شب و تی‌شرت بیام بیرون. چون دیدم تو تیراژ بالا و با این قیمت‌ها اصلا نمی‌شود کار کرد. در لباس عروس دو یا سه تا بالاتنه است و آن بنده خدایی که می‌نشیند کار را انجام می‌دهد بابت ده هزار تومان کار انجام می‌دهد نه بابت هزار تومان. کار یک تاپ لباس شب برابر یک بالاتنه عروسه، ولی بابت لباس شب ما فقط هزار تومان می‌گیریم.

- چرا دستمزد تزیین لباس شب اینقدر پایین است؟
- به خاطر سری بودنش. لباس عروس چون شخصی دوخته می‌شه اینقدر بالاتر است.

- تزیینات لباس‌های شب را دیده‌ام، کار زیادی می‌برد ولی مزد لباس شب اینقدر پایین‌تر است؟

- درسته کارش خیلی بیشتر است چون تنوع خرج کار بیشتر است. توی یک لباس شب از ۴ نوع خرج کار باید استفاده بشه. این سرعت کار دست را پایین می‌آورد. من مجبورم یک آن از این نوع سنگ استفاده کنم بعد باید بروم سراغ آن پولک و مروارید. دور خودم را با ۴ نوع خرج کار پر کنم. خوب باید زمان بیشتری صرف کنم، حتی اگر طرح‌ها ساده‌تر باشد. اگر من در روز بتوانم ۲ تا لباس عروس بدوزم فقط ۳ تا لباس شب را می‌تونم بدوزم. ۲ تا ده هزار تومان با ۳ تا هزار تومان خیلی فرق می‌کند.

- کسانی که تزیین لباس شب انجام می‌دهند با کسانی که لباس عروس را تزیین می‌کنند متفاوتند؟ یعنی یک تعداد خاصی کار لباس عروس را انجام می‌دهند و یک تعداد دیگه کار لباس شب؟

- نه کسانی که لباس عروس می‌دوزند، لباس شب را هم می‌دوزند، چون نمی‌خواهند بیکار باشند نیاز به درآمد دارند به آن کار (تزیین لباس شب) هم تن می‌دهند با همچو درآمدی...

- آنها هم در خانه کار می‌کنند؟ اصلا جایی هست که کار تزیین لباس را در محل کار انجام دهند، مثل کارگاهی چیزی؟
- کلا کار دست توی خونه انجام می‌شود. مگر یک کارهای عجله‌ای باشد که از من فروشنده بخواهند آن را درمغازه انجام

- شش ماه از سال خوب است. سه ماه بد نیست. سه ماه هم اصلا کار نیست.

- در این سه ماه هم سرکار می‌آیید؟

- آره مجبوریم.

- هیچ وقت می‌شه که کارگران اعتراضی به این شرایط بکنند؟
- نه هیچ وقت. برای این که کارشان را از دست ندهند... اکثرا کسانی هستند که از قشر ضعیف جامعه هستند. آگاهی‌شان از حق و حقوق، ساعات کارشان، بیمه‌شان و... کم است. ترجیح می‌دهند با شرایطی که دارند، بسازند. فکر می‌کنند شرایط کاریشان همین است. یعنی برایشان این طوری جا انداخته‌اند که عرف این کار این گونه است و باید این طور باشد و اگر نمی‌خواهی کسی دیگری هست که جای توکار را انجام دهد.

- یعنی واقعا هیچ راهی برای تغییر این شرایط نیست؟
- نمی‌دانم؟ واقعا دلم می‌خواهد جواب این سوال را پیدا کنم... یک چیز دیگر هم هست و اینکه همبستگی بین کارفرماها بیشتر است تا کارگرا. این برمی‌گردد به مشکلات اقتصادی که در خانواده دارند. یعنی تحت هیچ شرایطی نمی‌خواهند این حداقل درآمدی را که دارند از دست بدهند. می‌گویند اگر همین را هم از دست بدهیم دیگر چیزی نداریم که با آن زندگی کنیم به خاطر همین هم هیچ همبستگی با هم ندارند تا بتوانند دنبال سندیکایی اتحادیه‌ای بروند. دنبال قانونی بروند که از طریق آن بتوانند حقشان را بدست آورند... نه همچو همبستگی‌ای ندارند.

- گفتید که قانون کار را نخوانده‌اید؟

- تا آنجایی که من می‌دانم قانون کار همیشه حامی کارگر بوده اما روی کاغذ. توی محیط بازار روی کاغذ آن را می‌شناسند ولی به صورت عملی، نه! برای من کارگر هیچ حقی غیر از آن حقوقی که در ماه دارم، نمی‌شناسند. در مقابل اعتراض من فقط این جواب را می‌دهند: "تاراحتی برو". غیر از این هیچ جوابی نیست.

- شنیده‌اید که می‌خواهند قانون کار را عوض کنند؟
- نه. ولی امیدوارم قانون به نفع این قشر بشه. هر چند من خودم را از این مسایل کنار کشیدم. خودم کارفرمای خودم هستم. و اگر

- چرا فراوان!

- خوب سرکی هم توی مغازه‌ها نمی‌کشند؟

- فروشنده‌ها تهدید می‌شوند و توجیه می‌شوند که نگویند اینجا کار می‌کنند. بگویند مثلا من فامیل‌شان هستم و فقط امروز اینجا هستم برای کمک آمدن یا برای دیدن و ...

- آنها هم می‌دانند که دروغ است...

- خوب معلومه...

- چیزی هم می‌گیرند بابت اینکه چشم‌شان را ببندند؟
- خانم خیاطی می‌گفت در کارگاهی مامور بیمه آمد. قبلا به آنها گفته بودند که اگر مامور آمد فلان کار را بکنید و نگویید که اینجا کار می‌کنید. یک دفعه که مامور آمد آنها را همه توی دست شویی کردند تا مامور رفت، ولی بار دیگر مامور ناگهانی آمد و نشد کاری بکنند. اسم همه را در لیست بیمه رد کرد. ولی صاحب کارگاه رفت و آشنایی پیدا کرد و پولی خرج کرد و به راحتی همه را از لیست درآورد.

- حالا شما بیمه هستید؟

- از پارسال خودم را توی یکی از این شرکت‌های بیمه خصوصی بیمه عمر کردم. یک بیمه درمانی دارد که همان خدمات درمانی است با بیمه تکمیلی و بعد از بیست و دو سال هم یا یک پولی به شما می‌دهد و یا اینکه همان پول را به صورت حقوق ماهیانه به شما می‌دهد. الان ماهی ۵۰ تومان می‌دهم بعد از ۲۲ سال ۱۲۷ میلیون خواهم گرفت.

- چرا بیمه‌ی خصوصی؟ تامین اجتماعی نرفتید؟

- رفتم دنبال بیمه تامین اجتماعی. خویش‌فرما. حق بیمه‌اش خیلی گران است. برای هر نفر ماهانه ۷۰ هزار تومان. ما که همه‌ی سال کار نداریم، در آن ماه‌های بیکاری پرداخت این حق بیمه برایمان غیرممکنه.

- مگه کار شما چه جوریه؟

نمی‌گیرد. تنها یک جایی که کار می‌کردم آخر سال یک پورسانتی از فروش کارهای مان می‌داد ولی بقیه جاها نه.

- چه کار باید کرد که کارفرما به هر بهانه‌ای کارگر را اخراج نکند؟

- کاری نمی‌شود کرد. وقتی کسادی کار باشد اولین جایی که صرفه جویی می‌کند نیروهای کاری‌اش را بیرون می‌کند برای صرفه جویی. مگر اینکه یک پولی را برایش در نظر بگیرند که چند صباحی را بتواند با آن زندگی کند تا کار جدید پیدا کند.

- می‌دانید که در قانون برای کارگر بیمه‌ی بیکاری در نظر گرفته شده است؟ اگر اخراج شود و وزارت کار تشخیص دهد که اخراج بی‌دلیل بوده کارفرما باید او را برگرداند و یا او را راضی کند و مثلا یک ماه بابت هر سال به او بدهد و یک مدتی هم می‌تواند از بیمه بیکاری استفاده می‌کند.

- خوب اینها برای کارگرانی است که همیشه هستند. ولی کارگرانی هستند که فصل کار هستند و بقیه سال نیستند، چي؟ قانون کار باید برای اینها هم حق حقوقی در نظر بگیرد که تزیین کارها جزو آنها هستند.

- چه کار باید کرد تا قانون کار اجرا شود؟

- من فقط فکر می‌کنم کار باید حرفه‌ای شود. مثل تولیدی‌های خیلی بزرگ که کار را از ابتدا از بافت پارچه تا برش و دوخت و بسته بندی در همان کارگاه انجام می‌شود. تا به بازار برسد. در این چنین جاهایی تمام ضوابط کار باید رعایت شود. ولی وقتی که فروشنده پارچه را به من تولیدی می‌دهد. من آن را به کارگاه برش می‌دهم برای برش و دوخت در یک کارگاه دیگر به صورت مزدی دوزی انجام می‌شود و بعد می‌رسد به دست من کار دست زن و... به این ترتیب هیچ کاری نمی‌شود کرد. چون پراکندگی زیاد است و نمی‌شود دسته جمعی کار انجام داد.

- واقعا هیچ کاری نمی‌شود کرد؟

- نه. فقط اگر حمایت دولتی باشد می‌توان امید داشت که در زندگی ما تغییر پیش بیاید. من شنیدم که در چین این حمایت هست.

درآمدی دارم متعلق به خودم است. تحت فشار مزون یا فلان تولیدی نیستم که کار منو بیاد تسویه کند.

- در این قانون کار جدید که می‌خواهد تصویب شود حق و حقوق کارگر کمتر می‌شود؟

- نه! پس از این که هستیم بدتر می‌شویم. من کارفرما همیشه دنبال این بودم که از توی قانون برای خودم بزرگترین ماهی را بگیرم. حالا اگر این طوری قانون عوض بشود صد در صد شرایط برای ما بدتر می‌شود.

- فرض کنید در این قانون جدید می‌خواهیم موادی باشد که به نفع کارگر باشد قانون کاری که اجرا هم بشود چه موادی باید در آن قانون باشد؟

- دستمزد کارگر با ساعات کارش تعیین شود و با سختی کارش. یعنی دو نفر به یک میزان کار می‌کنند ولی کار یکی سخت‌تر از دیگری است. انصاف نیست دستمزدشان یکی باشد.

- فقط ساعات کار و سختی کار؟

- نمی‌دانم!

- تورم چي؟ سختی کار شما پارسال و امسال فرق نکرده ولی قیمت‌ها خیلی فرق کرده؟

- حقوق و دستمزد باید به حدی باشه که نیازهای روزمره از نظر مسکن و پوشاک و غیره تامین بشه. بیمه هم داشته باشند. اگر گذر کارگر به بیمارستان کشیده شود یا باید پول داشته باشد، (که کارگر هیچ وقت پول نداره) پس باید بیمه داشته باشد که بتواند جراحی کند و درمان کند.

- حقوق اصلا چیه؟ فقط همین دستمزدی است که کارفرما می‌دهد؟ مثلا عیدی، پاداش، حق سنوات جزو حقوق نمی‌شود؟ نگاهی از سر تعجب می‌اندازد و می‌خندد.

- چیز عجیبی گفتم؟ حرف‌هایم خنده‌دار است؟ - آخر اینها را که می‌گویید اصلا ما ندیده‌ایم. چون ندیدیم خب نمی‌دانیم هم که اینها هم جزء حقوق هستند. در مخیله‌ام جای

- خب کسی که بخواهد از این طریق پول درآورد برایش راحت‌تره که سر خیابان بایستد. دیگر این همه بدبختی و خیاطی و کار سخت را هم نباید تحمل کند؟
- چون نمی‌خواهند مارک روسپی‌گری به‌شان بخورد می‌آیند اینجا، ولی اینجا هم بدتر با آنها برخورد می‌شود.

- آیا در تمام این سال‌ها که کار کرده اید ندید که کارگران یک حرکت مشترک علیه یک کارفرما انجام دهند. مثلاً با هم حساب کارفرمایی را که تقاضای نامشروع دارد را برسند و یا کار دیگر... .

- نه ندیدم. اصلاً همبستگی بین کارگران وجود ندارد. چون کارفرما سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن را راه انداخته است. از روزی که در یک کارگاه سه تا نیروی کار می‌شوند یکی را علیه دیگری می‌شوراند. برای اینکه یکی نشوند. با بدگویی این از آن اصلاً نمی‌گذارد دوست بین‌شان شکل بگیرد. این که یکی کارش عقب است و دیگری بیاد توی کار بهش کمک کنه اصلاً نمی‌گذارد که چنین اتفاقاتی بیافتد.

- حذف یارانه‌ها چه تاثیری روی کار شما داشته باشد؟
- اولین یارانه را که دادند یک ماهی کار صنف پوشاک بچه نانشان توی روغن بود و وسط فصل کساد بازار حسابی فروش کردند. ولی بعد دیگه هیچی، جز گرانی. هزینه‌های برق و آب و گازمان خیلی بالا رفته و حسابی ما با مشکل روبرو شده‌ایم. مجبوریم روی قیمت اجناس بکشیم. کلاً کارها کسادتر شده است. نماینده‌های اتحادیه‌ها هم مرتب ما را اذیت می‌کنند که چرا قیمت این لباس را اینقدر زدی؟ (لباسی را نشان می‌دهد) این لباس برای من حداقل ۴۰۰ هزار تومان تمام شده ولی اتحادیه می‌گوید باید قیمت بزنی مثلاً ۳۰۰ هزار تومان.

- پس اتحادیه طرف مغازه‌دارها و مزون‌دارها هم نیست؟ پس به نفع چه کسانی کار می‌کنند؟

- برای ما که ضعیف هستیم همیشه همین طوره. معلوم نیست. برای کله گنده‌های این صنف یا برای جیب خودشان شاید؟؟!!

- در خاتمه اگر حرفی دارید...

- می‌دانی کارگران چینی چقدر کم حقوق می‌گیرند؟
- اگر حقوق‌شان یک دهم کارگرای ماست ولی در حد زندگی‌شان هست. آن طور که من شنیده‌ام.

- چه زندگی؟ به زندگی خوب و انسانی و مناسب یا بخور و نمیر؟

- (بعد از کمی فکر) فکر می‌کنم بخور و نمیر وقتی اسم کارگر می‌آید دیگر فقط بخور و نمیر است. فرق نمی‌کند که کجای دنیای باشد.

- به جز این سختی‌ها چه مشکلاتی داشتید؟
- از یک زندگی عادی و طبیعی دورم. ساعات کارم خیلی زیاد است. رفت و آمد با فامیل و دوست و آشنا، گردش و تفریح جایی در زندگی ما ندارد چون باید ما همیشه سرکار باشیم تا مخارج مغازه بریباییم. بیشتر اوقات پسر در خانه تنهاست و باید کارهایش را خودش به تنهایی انجام دهد.

- هیچ وقت در این مدت با کارفرماهایی روبرو نشدید که تقاضاهای نامشروع از کارگران زن دارند؟

- خیلی دیدم. ولی در رابطه با خودم نه. یکی اینکه شوهرم با من بود همیشه و یکی اینکه خیلی با مردهای همکار خشن و خشک و عبوس برخورد می‌کنم، به حدی که اجازه‌ی همچو پیشنهاداتی را به آنها نمی‌دهم. ولی خیلی دیدم که سوءاستفاده می‌کنند. توی مزون... کلاً فروشنده به عنوان فروشنده آنجا نبود، به عنوان تامین کننده‌ی خواسته‌های کارفرما بود. حتا بعضی از فروشنده‌ها هم با هم رقابت هم داشتند، نوبت داشتند؟! من از دیدن این مساله خیلی رنج می‌بردم. ثبات کاری‌شان را در این می‌دیدند. برای یک خانم که فقط برای کار آمده دیدن و تحمل این شرایط خیلی زجرآور است. من چندی پیش یک خیاط بی‌سواد را دیدم که نه پول دارد و نه قیافه، سطح فرهنگ بسیار پایینی دارد زن و چند تا بچه دارد، با دختر جوانی به مغازه‌ی ما آمد. شوهرم گفت این دوست دخترش است. شاخ درآورده بودم. نه آن دختر درد شأن او بود و نه از او با زن و بچه توقع این کار می‌رفت. فقط برای اینکه آن دختر احتیاج به کار چرخ کاری دارد و این خیاط می‌تواند در کارگاه برای او کار درست کند تن به این رابطه داده بود.

کنند اما همین سختی کار، سد بلندی است که مانع از حرکت جمعی آنان می‌شود.

آنها با افزایش آگاهی در شرایط خاص می‌توانند حرکت مشترکی انجام دهند، شاید موفقیت‌های اندکی هم داشته باشند، ولی پراکندگی، عدم اجرای قوانین موجود و وجود تشکلهای غیرمستقلی که عملکرد مناسبی در دفاع از حقوق آنان نداشته اند، تاثیر منفی در نگرش آنان نسبت به حرکات دسته جمعی دارد.

آنان حمایت واقعی را تنها در وجود قوانین مناسب نمی‌دانند بلکه برای ضمانت‌های اجرایی اهمیت بسیاری قائلند. ضمانت‌هایی که کارفرمایان را مجبور کند به این قوانین تن دهند. اما این ضمانت‌ها چیزی جز حرکت دسته جمعی و تشکل آنان حول خواسته‌های مشترکشان نیست.

با دختر جوانی که چند سالی است کار تزیین لباس عروس را در خانه انجام می‌دهد صحبتی داشتیم. گرمی و محبت او در همان لحظات اول به دل نشست. خستگی چشمانش با زیبایی‌اش در هم آمیخته بود. ۲۷ ساله است و فوق دیپلم معماری دارد. ابتدا از او پرسیدم چرا در رشته‌ی مرتبط با تحصیلش کار نمی‌کند؟ گفت:

- خیلی دوست دارم توی رشته‌ی خودم کار کنم ولی متاسفانه با فوق دیپلم نمی‌شود کاری مناسب پیدا کرد. باید درس را تمام کنم. هزینه اش زیاد است. باید خودم هزینه‌ی تحصیلم را فراهم کنم. بعدش هم که لیسانس گرفتم باید یک سالی مفت و مجانی کارآموزی کنم تا بتوانم جایی در بازار کار معماری برای خودم دست و پا کنم. یعنی باید از زیر صفر شروع کنم. با توجه به وضعیت مالی که من و دخترانی مثل من دارند، این کار سخت است. باید کار کنم پولی کنار بگذارم تا بتوانم درس بخوانم یا همین طور کج دار و مریز ادامه بدهم ببینم به کجا می‌رسم.

- درآمدهای مال خودتان است؟

- حرف آخر اینکه ما باید با هم باشیم و پشت هم را داشته باشیم. مثلا اگر وقتی کاری را همکار من قبول نکرده و قیمت خودش را داده و کارفرما با من تماس می‌گیرد من هم به او همان قیمت را بدهم می‌توان کاری را پیش برد. ولی متاسفانه این وجود ندارد. ولی متاسفانه همکاری داریم که به هر قیمتی حاضر است کار را بگیرد هر جایی که می‌رود برای دیگران سمپاشی می‌کند تا کار را فقط خودش بگیرد. کار را خیلی سریع تحویل می‌دهد با اینکه قیمتش گران تر است ولی می‌تواند آن کار را بگیرد. مثلا کار ده روزه را می‌گوید دو روزه تحویل می‌دهم. من این کار را نمی‌کنم چون باید به کارگرم فشار بیاورم که: "نخور نخواب و استراحت نکن این کار را تمام کن." تا اینجوری فکر کنیم و رفتار کنیم نمی‌توانیم شرایطمان را بهتر کنیم.

زیرنویس:

سنگ دوزی: تزیین لباس با دوختن حاشیه‌هایی از سنگ‌های تزیینی و مروارید و ملیله و پولک

کار دست زن: اصطلاحا به کارگری گفته می‌شود که کارهای تزیین لباس (سنگ دوزی، گل دوزی و...) را با دست انجام می‌دهد.

مزدی دوزی: پرداخت مزد بر اساس تعداد تکه‌های لباسی که دوخته می‌شود. مثلا برای دوختن هر درز شلوار لی، یا دوختن یک مانتو مبلغ خاصی پرداخت می‌شود.

تزیین کاران لباس: پراکنده‌ترین و بی‌حقوق‌ترین کارگران

بخش پوشاک و لباس -

بخش دوم

این مصاحبه نشان می‌دهد که چگونه در روند کار نطفه‌های آگاهی شکل می‌گیرد و این که سختی کار از سویی آنان را وادار می‌کند که برای بهتر شدن وضعیت زندگی و دستمزدشان تلاش

گیری قیمت مناسب هم که می‌گیری. این بهترین چیزی است که از یک کارگر می‌خواهی. دیگر رفتار خوب مرا برای چه می‌خواهی؟ رفتارهای خودت را هم ببین ...

کارهای من روی بورس بود. آنها را با کمک یکی از فروشندگان هایش کپی زد و داد کس دیگری برایش دوخت. ۶ ماه این طور گذشت و من نمی‌دانستم. درآمد من بیشتر از طریق این مغازه بود و یواش یواش خیلی کم شد. به من می‌گفت که بازار خوب نیست. طرح‌ها مال من بود، حقش این بود که هر سفارشی که بیاید مال من باشد. کم کم متوجه شدم که چه کار می‌کند، اما چون اهل دعوا نیستم برخورد خاصی نکردم. خرده حسابی داشتیم حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ تومان که ۱۵۰ هزار تومانش را هم نداد. راحت گفت: "نمی‌دهم حرف حسابت چیست؟" به این ترتیب همکاری من با او تمام شد. این هم شد آخر و عاقبت کاری که من اینقدر برایش زحمت کشیده بودم.

صاحبکار بعدی که اول خیلی موقر و مودب جلو آمده بود اما سرخ‌هایی می‌داد که انگار انتظاراتی دارد. من هم که اهلهش نبودم اصلا به روی خودم نمی‌آوردم. به همین دلیل بعد از مدتی صد تا بهانه دیگر آمد وسط که ما نمی‌توانیم با هم کار کنیم. آنقدر که دیگر حتا جواب سلام مرا هم نمی‌داد. از آنجا هم کات شدم.

اما الان که توی کار گیر کرده‌اند و تزیین کار قبلی، کارهایش یکنواخت شده و فروششان کم شده، دوباره برای من پیغام داده که بیا سه چهار تا کار جدید تحویل بگیر. این از مشکلاتی است که در این کار ما با آن روبرو هستیم. همین باعث می‌شود که خسته شویم. خودم را با ۴ نفر دیگر مقایسه می‌کنم که با رفتارهای خیلی صمیمانه و نزدیک شدن و داشتن رابطه با کارفرما، با کمترین کار و تجربه، بیشترین استفاده را می‌برند اما من همه‌اش درجا می‌زنم. تازه اینها وجه کار ما را هم خراب می‌کنند. هر کس می‌شنود که در صنف لباس داری کار می‌کنی فکر دیگری می‌کنند.

- روزی چند ساعت کار می‌کنی؟

- بعضی روزها که کار هست شب تا صبح هم کار می‌کنم. گاهی اوقات در روز فقط ۴ ساعت استراحت می‌کنم ولی روزهایی هم

- بله. بجز خورد و خوراک، بقیه مخارجم به عهده‌ی خودم است. اگر هم بتوانم کمک می‌کنم، مثلا چیزی می‌خرم برای خانه و ...

- از کارت بگو.

- من به عنوان فروشنده وارد کارلباس عروس شدم. اما با توجه به علاقه و هنرم توانستم کار دست را سریع یاد بگیرم و از این طریق کار کنم. به عنوان یک دختر جوان دوست نداشتم در محیط‌هایی کار کنم که حرف و حدیث باشد، به این خاطر کار توی خانه را انتخاب کردم. اولین کارفرمای من پسر جوانی بود که روی من نیت دیگری داشت. آدم بدی نبود. نیتش پاک بود می‌خواست بیاید خاستگاری. اما از نظر من OK نبود می‌توانستم در باغ سبز نشان دهم و ازش استفاده کنم. اما ماسک بد اخلاقی زدم مثل سگ رفتار می‌کردم، ولی همیشه بهترین کارها را تحویل می‌دادم. فقط با مزون او کار می‌کردم. بهترین هنرم را به خرج می‌دادم با کمترین قیمت. آن روزها بازار کار عروس خیلی داغ بود اما طرح‌های موجود در بازار تکراری شده بود من طرح‌های جدید داشتم. کار برجسته می‌کردم که مورد استقبال قرار گرفت. خیلی‌ها آمدند دنبال من. ولی من فقط با اینها کار می‌کردم. کارفرمای من از یک مغازه‌ی کوچک در طبقه‌ی دوم یک پاساژ کار خود را آغاز کرد با او نوعی شریک شدم. مغازه از او، کار از من. ولی در واقع من فقط کارگر او بودم. توی همان سال اول آنقدر وضع کار خوب بود که توانست بر خیابان مغازه ای بگیرد. مغازه دارهای با سابقه که اصلا او را آدم حساب نمی‌کردند حاضر شدند به او مغازه اجاره دهند. خلاصه ظرف دو سال آنقدر پول درآورد که صاحب ماشین و خانه شد ازدواج کرد و به همه جا رسید.

ولی خوب به این دلیل که من با او سرسنگین رفتار می‌کردم و رفتاری صمیمانه نداشتم، بعد از اینکه تمام تلاشش را کرد که به من نزدیک شود و موفق نشد زهرش را ریخت. دیگر مرا تحت فشار قرار می‌داد. پول کمتری می‌داد. دو دوتا چهار تا می‌کرد. از طریق دوستم در مغازه‌ی دیگری هم مشغول به کار شدم. صاحب کار جدید خیلی مودب بود و موجه. با او راحت تر برخورد می‌کردم. او از این مساله خیلی ناراحت بود و می‌گفت با همه خوب برخورد می‌کنی اما با من بد اخلاق هستی. در جوابش گفتم: تو کار می‌خواهی کار خوب را داری می‌گیری، سرموقع داری می

آمده اند. ولی این خانم سن بالایی داشت واز پادویی به جایی نرسیده بود، برخورد خوبی با من داشت و حساب و کتابش خوب بود. ولی خورد به مشکل مالی و پول مرا خورد داد. یک ضرر دیگر هم در رابطه یا این خانم کردم. حدود ۴۰۰ هزار تومان پولم هیچ شد. صاحب کار اولم از این خبر داشت که من با ایشان کار می‌کنم. با او تماس گرفته بود که: "تاپی را که فلانی ۱۳۰ هزار تومان برات می‌زند من ۹۰ هزار تومان کار می‌کنم". خوب او می‌توانست با قیمت پایین تر کار را قبول کند، چون همه چی را سری می‌خرید. سنگ را کیلو کیلو می‌خرید. ولی من باید خرج کار را تکی و خورد خورد می‌خریدم در نتیجه گران تر برایم تمام می‌شد. در آخر من مجبور شدم آن کار را ۱۰۰ هزار تومان با او حساب کنم. بعد از مدتی که کار به کساد بازار خورد این خانم نمایندگی مارک شانل را گرفت و شروع کرد به وارد کردن جنس از ترکیه.

می‌دانید وقتی اینجوری توی کار ضربه می‌خوری دیگر دست و دلت به کار نمی‌رود. آن وقت ترجیح می‌دهی که یک کار روتین داشته باشی ولی آخر آن هم همین است...

- گفتم یه دوره‌ی بیکاری داری. توی این دوره‌ی بیکاری هیچ کاری دیگری انجام نمی‌دهی؟

- چرا اگر کاری باشد انجام می‌دهم. مثلاً سال قبل مدتی با روبان گل درست می‌کردم. برای یک کارگاه کفاشی. برای هر گل ۲۰۰ تومان می‌گرفتم.

- در روز چند تا درست می‌کردی؟

- ۵۰ تا می‌شد.

- چقدر وقت می‌گذاشتی؟

- تمام وقت آزادم را می‌گذاشتم برای روزی ده هزار تومان. دختر همسایه مان این کار را چند روزی کرد بعد ولش کرد. به دوست پسرش گفته بود و او هم گفته بود نمی‌خواهد این کار را بکنی من ماهی صد هزار تومان بهت می‌دهم.

هست که کار نیست و کلاً بیکارم. الان دوهفته ای است که کار ندارم.

- درآمدت چطور است؟

- وقتی کار باشد و تو هم فشرده کار کنی درآمدش هم خوب است. البته اگر دستمزدت را به موقع بگیری و مناسب هم خرج کنی برای ماه‌های بیکاری هم جواب گو هست. ولی اگر دوسه ماه که کار کردی، دو سه ماه بعد دستمزدت را بدهند آن هم خورد، می‌خوری به آن دوره‌ی بیکاری... در واقع همیشه تو بی‌پولی و طلبکار. هیچ وقت پولی توی دستت نیست. گاهی وقت‌ها از خودم می‌پرسم آیا معلومه که من دارم کار می‌کنم؟ هر چیزی که می‌خواهم بخرم، به خودم می‌گویم نه آلمان نباید برم سراغش، چون الان پول ندارم... همیشه طلبکارم. وقتی هم پولم می‌آید دستم آنقدر خورد خورد است که هیچ کاری باهاش نمی‌شود کرد.

- نمی‌شود پول را موقع تحویل بدهند؟

- چرا. ابتدای کار از این قول و قرارها می‌گذاریم، منتها عمل نمی‌شود. ما کار را از خانه می‌فرستیم. بعد وقتی خودت می‌روی آنجا، می‌گویند الان پول توی دخل نیست باید مشتری بیاید و... هفته ای یک بار تسویه می‌کنیم. اسمش این است که پول بهت می‌دهند. هیچ وقت ندیدم پول را درست بدهند. از ۲۰۰ هزار تومان ۵۰ تومانش را می‌دهند و بقیه اش می‌ماند. دستمزدم آنقدر خورد خورد به دستم می‌آید که عملاً نمی‌شود با آن کاری کرد. یک صاحب کار داشتم که وقتی حساب به ۴۰۰ یا ۵۰۰ هزار تومان می‌رسید چک می‌داد و یک هفته ای هم پاس می‌شد. این خوش حساب ترین شان بود. اما دفعه آخر هم یک چک سه ماهه داد و خیلی اذیت کرد.

- هیچ وقت نقد کار نمی‌کنند؟

- وقتی بخواهند نقد کار کنند مشکلات دیگری با آنها داری. خانمی بود توی میرداماد مزون داشت. انتظار ما این است که خانم‌ها هوای خانم‌ها را داشته باشند ولی وقتی به جایی می‌رسند وقتی به دختر یا زن تازه کاری می‌رسند می‌خواهند تلافی تمام آنچه به سرشان آمده در آورند. چون خودشان با سختی بسیار بالا

- متفاوت است از ده هزار تومان تا ۲۰۰ هزار تومان برای لباسی که همه کارش با من باشد و کار دست داشته باشد، آن هم کار دست زیاد.

- مثلاً برای یک کار ۲۰۰ هزار تومانی چقدر وقت می‌گذاری؟

- خیلی زیاد. دو هفته کامل که فقط وقت برای دستشویی رفتن داشته باشی و استراحت و خواب و خوراک. بدون تعطیلی. بنشین و تکیه بدهی نخ و سوزن را به دست بگیری گردن پایین روی کار خم شوی و یک نفس کار کنی. بعضی کارها حریر است خیلی سخت است. سوزن و نخ را نمی‌توانی خیلی بکشی در دسرسر زیاد است. ولی بعضی پارچه‌ها که کلفت تر است، راحت تر است. بعضی اوقات کار دو رنگ است مثلاً سنگ نقره ای یا خامه را باید با هم کار کنی که کار را سخت تر می‌کند. یک لباس خیلی پرکارا تزئین کردم که طرح خیلی هم معروف است. روی حریر حاشیه دورتا دور بالاتنه و تکه‌های بزرگ گل روی دامن. دو رنگ هم باید کار می‌کردم. ۱۵۰ هزار تومان طی کرده بود ولی آخر سر ۱۰۰ هزار تومان داد. در اوج بازار کار یک هفته شبانه روز کار کرده بودم و کمترین میزان خواب را داشتم. دو هفته کار را در یک هفته فشرده کرده بودم.

- چطوری می‌توانی این کار سخت را ادامه بدهی؟

- خودم هم نمی‌دانم! چشم‌هایم خیلی ضعیف شده است با وجود این که سعی می‌کنم سلامت خودم را حفظ کنم ولی مشکلات دیگری هم برایم پیش می‌آید. همین که زیاد می‌نشینم پوست پاهایم جوش زده دکتر گفته که نباید زیاد بنشینم، ولی مگر می‌شود. من اگر بخواهم برای چشمم دکتر بروم و ویزیت بدهم و عینک بگیرم دو برابر پولی را که در آوردم باید خرج کنم. چقدر باید پول بدهم؟ اما با توجه به بازار کاری که برای ما خانم‌ها وجود دارد ترجیح می‌دهم که توی خونه بنشینم و کار کنم و حرف این و آن را نشنوم، حرف پسرها را. در محیط کار درمورد دخترای به سن و سال من هم، که همه انتظار دارند دختر در بیست سالگی شوهر کرده باشد، فکر می‌کنند ترشیده است و تصور می‌کنند که هر پیشنهادی را روی هوا می‌زند. سختی‌های کار در خانه را بهتر تحمل می‌کنم تا این حرف و حدیث‌ها را.

- در کار تزئین لباس مردها هم کار می‌کنند؟

- بابت اینکده وسایل و جنس به شمامی دهند از شما ودیعه هم می‌گیرند؟

- نه بار اول گفت خودت روبان بگیر و این جوری کار را بزنی. من هم این کار را انجام دادم. دفعه‌ی بعد خودش روبان خرید و آورد.

- دستمزد دفعه‌ی اول را نداد؟

- نه. برایم روبان آورد. در واقع پول روبان دستمزد من بود که پیشش بود. چون هزینه‌ی روبان با من بود.

- یعنی هر گل روبانی با خود روبانش ۲۰۰ تومان. یعنی این ۲۰۰ تومان همه اش دستمزد نیست؟

- درسته. می‌گفت کارمان زیاد است. ما روزی صد تا گل هم نیاز داریم. حساب کنید می‌شود روزی بیست هزار تومان. هفته ای ۱۴۰ هزار تومان که ۲۰ هزار تومان هزینه‌ی روبان را اگر کم کنی، می‌شود ۱۲۰ هزار تومان و در ماه می‌شود حدود ۴۸۰ هزار تومان. همین طوری که فکر کنی درآمد بدی نیست که با کار توی خونه داشته باشی. ولی اگر پولش به موقع پرداخت بشه. زمان پرداخت دیدم نه از آن آدم‌هایی است که می‌خواهد برای دادن پول بازی دربیورد. از این ۵۰۰ هزار تومان، ۵۰ یا ۱۰۰ هزار تومان می‌دهد مابقی اش می‌رود شش ماه دیگر. متأسفانه بیگاری است دیگه.

- سیستم کار لباس عروس چگونه است؟

- مشتری لباس را از روی ژورنال انتخاب می‌کند خیاط می‌دوزد و می‌دهد دست من. من باید از روی ژورنال طرح دست دوزی‌ها را طراحی کنم و بدوزم. گاهی هم طرح‌ها ابداع خودم است. به شگردها و لم‌هایی در کار دست می‌زنم که کار قشنگ تر شود. یعنی هم طراحی کار با من است و هم خودم کار را می‌دوزم. کار طراحی از من خیلی انرژی می‌برد. سخت است. اما وقتی دیدم که طرح‌ها مال من است ولی سفارشش را به کس دیگری می‌دهند و سوء استفاده می‌کنند ترجیح دادم کار ژورنالی انجام دهم که انقدر اعصابم خورد نشود. اما کار ژورنالی آخرش بیگاری است. اگر باهاشان راه بیایی، دلشان می‌آید پولت را بدهند و گرنه، نه!!

- وقتی طراحی کار با خودت است چقدر می‌گیری؟

- نه در کار دست نه. ولی در برش و خیاطی چرا .

بتوانند کار را بگیرند حاضرند با کمترین قیمت کار را انجام دهند. حتا اگر اهل رابطه هم نیستند ولی اینطوری کار را می‌گیرند. خب مسلم است کارفرما هم یکی مثل او را ببیند به نفعش است که کار را به او بدهد. یکی از دلایلی که صنف نداریم این است .

- خانم‌های افغانی چطور؟

- شنیدم جدیدا وارد بازار کار ما شده اند .اما من ندیدمشان.خانمی هست که توی کار ما یکی از بزرگان کار دست است. ۵شنبه به ۵ شنبه با شوهرش می‌آید. بیشتر مزون دارها با او کار می‌کنند. چون با شوهرش می‌آید مزون دارها پولش را بهتر می‌دهند. همراهی شوهرش به او قدرت مانور می‌دهد. تازه گران تر از ما هم می‌گیرد. مثلا کاری را که من ۱۵۰هزار تومان گرفته بودم او ۱۸۰ هزار تومان گرفته بود. با تعداد زیادی از خانم‌های افغانی کار می‌کند. در حقیقت پخش کننده‌ی کار دست است. کار دست را می‌گیرد. یکی دو نفر طراح دارد و کار سنگ دوزی را هم که خانم‌های افغانی برایش می‌زنند. مزون دارها راضی اند با او کار کنند و با ما کار نکنند. با این که همه مزون دارها متفوق القولند که کارهای من تمیزتر از ایشان است. ولی چون من خواسته شان را اجابت نمی‌کنم ترجیح می‌دهند گران تر به او بدهند ولی به من کار ندهند.

- یعنی فکر می‌کنی این رقابت باعث می‌شود که شما یک صنف نداشته باشید؟

- یکی رقابت است و یکی دیگر اینکه کسانی که این کار را انجام می‌دهد از اقشار بسیار ضعیفی هستند. تقریبا زنان و دخترانی که هر کاری از دستشان بر نمی‌آید، نمی‌توانند از خانه خارج بشوند و به پول هم خیلی نیاز دارند. در نتیجه ...

- در کار شما چه کسانی صنف دارند؟

- صنف پوشاک، صنف خیاطها

- این صنف‌ها چطوری تشکیل شده اند؟

- کسانی می‌روند دنبال صنف. حالا فرض کنید صنف هم تشکیل شد. مساله این است که به ما بهای زیادی نمی‌دهند. کارفرمای اصلی ما مغازه دارها هستند که مردند و کاردست زن‌ها هم بیشتر زن هستند و مغازه دار حاضر نیست زن‌ها را به حساب بیاورد. ولی قشر خیاطها مرد هستند. توشون زن هم هست ولی مردها بیشتر از پس هم برمی‌آیند.

نوع کار هم مهم است. من یک خانمی خیاطی را می‌شناختم در همین مزونی که کار می‌کردم. هر وقت دلش می‌خواست می‌آمد. کار را دیر می‌رساند. بدقولی می‌کرد. بدقولی او را باید ماجبران می‌کردیم. اگر کارفرما بهش فشار می‌آورد قهر می‌کرد و می‌رفت. دو روز پیداش نمی‌شد و صاحبکار از ترس این که کارش نماند می‌رفت منت او را می‌کشید و باهش راه می‌آمد. چون خیاط خوب را هر جایی نمی‌توانند پیدا کنند. اما هم تعداد کاردست زن ها بیشتر از خیاطهاست و هم اینکه خیاط خوب کم است. اگه یک کار دست خراب شود، میتوان با اضافه کردن چند تا سنگ و پولک آن را درست کرد ولی اگر خیاطی نباشه هیچ کاری دوخته نمی‌شه که به کار دست زن برسه، یا اگه خیاط ماهر نباشه و

- چند نفر را می‌شناسی که مثل خودت کار می‌کنند؟

- ۴ یا ۵ نفر. خیلی از کسانی که می‌شناسم دیگر کار نمی‌کنند. چون آنها مثل من نیاز به کار نداشتند. بعضی هم برای تهیه جهیزیه شان کار می‌کردند و بعد هم کار را کنار گذاشتند. خانمی هم بود که توی خونه حوصله اش از بیکاری سر رفته بود، می‌آمد کار می‌گرفت.

- اگر همه‌ی کسانی که کار شما را می‌کنند با هم باشند و تصمیم های جمعی با هم بگیرند، آیا نمی‌شود شرایط کار را تغییر داد؟

- چرا ولی این کار را نمی‌کنند. توی کار ما رقابت است. ما صنف نداریم که اگر یک نفر یک کار را می‌زند و کارفرما شروع کند روی قیمت آن کار بازی درآورد بیایند مراجعه کنند به صنف و آنجا روی کار قیمت بزنند و کارفرما متعهد شود که آن را بدهد. ما همچو چیزی را نداریم. من خانمی را می‌شناسم که اگر کاری را من می‌زنم ۲۰ تومان او می‌آید ۱۵ هزار تومان می‌گیرد که کار را حتما خودش بگیرد. مخصوصا خانم‌هایی که از جاهای خیلی پایین مثل ورامین می‌آیند و یا خانم‌های افغانی که برای اینکه

بعد هم مغازه دارهای صنف پوشاک پروانه کسب دارند، درحالی که به خاطر پروانه کسب شان لیست شان مشخص است. ولی ما توی خونه کار می‌کنیم.

- پس توی خونه کار کردن هم دلیل دیگری است برای اینکه مانع می‌شود برای این که صنفی داشته باشد.

- درسته از این جنبه مانع پیشرفت کار می‌شود، ولی از یک طرف دیگر خوبه. چرا که توی این جامعه کسانی که پروانه کسب دارند باید مالیات بدهند و این طوری ما مالیات نمی‌دهیم.

مامور مالیات که نمی‌آید نگاه کند که من چقدر کار می‌کنم. چقدر بیکاری دارم چقدر در می‌آورم، باید مالیاتم را بدهم. پولی که من درمی‌آورم آنقدر زیاد نیست که زندگی‌ام را بچرخاند وای به حال اینکه بخواهم مالیات هم بدهم. فرض بگیرید که به هر مغازه داری ده بیست نفر مراجعه کند برای گرفتن کار تزیین لباس عروس. من آنها را نمی‌شناسم. حداکثر من ده بیست نفر آدم را بشناسم. که خیلی سال است که کار می‌کنند. خیلی از مغازه‌ها با کسانی کار می‌کنند که ما اصلا آنها را نمی‌شناسیم و نمی‌توانیم هم دیگر را پیدا کنیم تا دور هم جمع بشویم و بخواهیم کاری جمعی انجام دهیم. اگر ما بخواهیم روی مغازه دارها فشار بیاوریم مغازه دارها ترجیح می‌دهند با ما کار نکنند و بروند با کسانی دیگری کار کنند.

- پس جدا بودن شماها باعث می‌شود که نتوانید کار جمعی انجام دهید. یکی از مضرات کار در خانه این است که آدم نمی‌تواند همکاران خودش را بشناسد و قوانینی که وجود دارد مانعی دیگر است مثل مالیات‌های سنگین و شرایط سخت برای دادن مجوز کسب و...

- من با مالیات دادن مخالف نیستم. به نظر من مالیات گرفتن خوب هم هست به شرطی که در مقابل مالیاتی که می‌دهم چی دریافت می‌کنم؟ مادر من سال‌های سال خیاطی کرد. توی تمام این تولیدی‌ها کار کرد. تا خرج زندگی مون را بچرخاند ولی بیمه ندارد. بیست و چند سال است که کار می‌کند ولی بیمه نیست. چون بیشتر تولیدی‌ها کارگر زن می‌گیرند به این شرط که بیمه نکنند. اگر ما صنف داشته باشیم دیگر شناخته شده ایم. اگر بخواهیم برویم با مغازه داری کار کنیم قطعاً آن مغازه دار باید من

لباس رو خراب بدوزد هیچ کاری نمی‌شود کرد. واسه‌ی همین مشکل ما بیشتر است.

- یعنی این که بیشتر تزیین کاران زن هستند و از طبقات پایین هستند و تعدادشان زیاد است باعث می‌شود که رقابت شدیدتری بین آنها وجود داشته باشد و نتوانند در یک صنف جمع شوند.

- حتا اگه صنف داشته باشیم ولی صنفمون کاری نمی‌تونه بکنه؟
- چرا نمی‌تونه؟

- ببینید فرض کنید صنف هم داریم و با یک آدم سر حساب و کتاب من به مشکل برمی‌خورم. می‌روم به صنفم مراجعه می‌کنم. به من چی می‌گن. می‌گن برو خانم لباستو بیار ما قیمت بگذاریم. کار شناسی کنیم. این که چه افرادی در آن صنف هستند که می‌خواهد کار را کارشناسی کنند، خودش خیلی مهم است. کسانی که وارد صنف می‌شوند از ابرقدرت‌های صنف عروسند. همیشه نفع خودشان و همکارانشان را بیشتر می‌خواهند. حالا قرض کنید بیابند و کار من را کارشناسی هم بکنند، قیمت خوبی هم بگذارند. حالا چه کسی او را مجبور می‌کند که پول منو بدهد؟

- صنف خیاط‌ها را چه کسی زورشان می‌کند که از خیاط‌ها دفاع کنند؟

- هیچ کس. نهایتاً بتوانی شکایت کنی. دنبال شکایت بدوی... نتیجه‌ای هم نخواهد داشت. از صنف کسانی مثل ما استفاده‌ی زیادی نمی‌برند. چرا مغازه دارها توی صنف پوشاک دارند استفاده اش را می‌برند. اگر بین خودشان مشکلی پیدا کنند مغازه دارها دور هم جمع می‌شوند و جمعی کاری انجام می‌دهند. مثلاً یکی از مغازه دارهای معتبر که خودش رییس صنف پوشاک است با یکی از خانم‌ها مشکل پیدا کرده بود... طرح‌های او را به سایر مغازه‌ها داده بود. همه راجع کرد و گفت که هیچ کس حق ندارد به این خانم مغازه اجاره بدهد. یک سالی این خانم این در و آن در زد تا بتواند مغازه ای بگیرد ولی موفق نشد.

تمام این مشکلات را کشیده ایم. الان که مادر من این همه کار کرده و مشکل داره، کمردرد دارد و هزار بیماری دیگر، یک دفترچه بیمه هم ندارد. تازه اومدن که خانم‌های خانه دار را تحت پوشش بیمه قرار می‌دهند. آن هم چه بیمه ای! کاش بیمه‌ی کامل بود. فرض کنید آزمایشی که بخواهید بدهید و چکاب کامل که بدون دفترچه می‌شود ۲۰۰ هزار تومان با این دفترچه می‌شود ۱۵۰ هزار تومان. اگر هم بخواهد بازنشسته شود باید باز ۲۰ یا ۳۰ سالی بگذرد تا بتواند حقوق بازنشستگی بگیرد.

کی از من و امثال مادر من حمایت می‌کند. آیا قانونی هست؟ قوانین همیشه نقص دارند. بزرگترین مشکل ما این است که زن در این جا هیچ ارزشی ندارد.

به واقع چه کسی می‌تواند به سوال این دختر جوان پاسخ دهد؟

در خیابان‌های مناطق پایین شهر که گشتی بزنی در و دیوار پر است از آگهی‌های دست نوشته ای درمورد کار منجوق دوزی در منزل. کاری که معمولاً زنان مهاجر افغانی انجام می‌دهند.

افغانی بود. سی ساله به نظر می‌رسید. همسرش به افغانستان برگشته بود و منتظر بود چند ماه دیگر برگردد. تمام بار زندگی بر دوش خودش بود. نگران دختر ۱۵ ساله اش بود. می‌گفت افسردگی گرفته. همه اش توی خودش است و با همه پرخاشگری می‌کند. دختر از این که مهاجر است، از این که مملکتش آنقدر امن نیست که بتواند در آنجا درس بخواند ناراحت بود. از این همه فقری که دچارش بود عذاب می‌کشید و کسی نبود پاسخی به سوالش بدهد که چرا باید امثال او و خانواده اش این همه بدبختی بکشند؟ در مدرسه به کسی نگفته بود که افغانی است. از هر دری حرف می‌زد. می‌گفت با مادرش مدتها روی لباس‌ها منجوق دوزی می‌کرده است. چند ماهی می‌شد که این کار را کنار گذاشته بودند.

- دیگر از دیدن هر چه لباس و منجوق است حالم به هم می‌خورد. مادرم که این چیزها را می‌بیند دیگر دیوانه می‌شود.

را بیمه کند و مغازه دار ترجیح می‌دهد اصلاً این کار را نکند. ترجیح می‌دهد برود سراغ کسانی که شناخته شده نیستند مثل آن افغانی‌ها و ... همان طور که تمام این سالها این گونه بوده است. من بیایم پروانه کسب بدهم مالیات بدهم. که مرا بیمه کنند. شرایط بیمه شان که خوب نیست. مزایایی که برای ما ندارند ولی مالیات را می‌خواهند بگیرند. وقتی این چیزها را می‌بینم و حساب می‌کنم می‌بینم که اینطور کار کردن بد نیست. شما اول بیایید بقیه چیزها را درست بکنید وقتی کارها روی روال افتاد که توانستید همان لحظه‌ی اول مرا بیمه کنید و مرا تحت پوشش بدهید من مالیات هم میدهم.

- فکر می‌کنی چه شرایطی باید فراهم باشد که صنفی تشکیل شود که از حقوق شما دفاع کند و نگذارد که این طوری حق شما ضایع شود.

- واقعا نمی‌دونم. ما قشری هستیم که این وسط له شده ایم. خودم را در نظر می‌گیرم آن زمانی که اوج شادی و نشاط این چیزهای جوانان است. آن زمانی که باید دنبال ازدواج و این طور چیزها باشم باید دنبال این بودم که کار کنم پول درآرم. درسم را کج دار و مریز بخوانم. اگر واقعا جامعه می‌خواست به امثال ما کمک کند، وضع مادرم این نبود. مادرم بیست سال کار کرد. پدرم اعتیاد داشت. ۶ ساله که پاکه. مادرم از یک سالگی من کار کرده بود. توی این مدت هم برای حل مشکلاتش به هر نهادی مراجعه کرد از مجلس گرفته تا بقیه جاها که بتواند وامی بگیرد یا بتونه بیمه بشود. همه می‌گفتند چون شوهر شما در قید حیات است و سرپرست خانواده‌ی شماست نمی‌توانید بیمه شوید.

- چه ربطی دارد؟

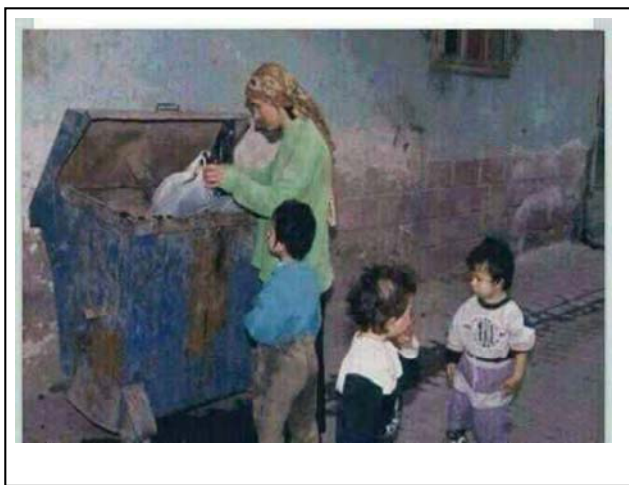
- مامان من کار اداری نداشت. هیچ مغازه داری هم او را بیمه نکرده بود. یادم می‌آید صبح‌ها که هنوز هوا تاریک بود می‌رفت سرکار و شب‌ها هم تاریک بود که برمی‌گشت. دو تا برادرم کوچکتر بودند. من خیلی مشکلات داشتم. همیشه سعی می‌کرد سرش را پایین بیاندازد کارش را بکند بیشترین کار را بکند و کمترین دستمزد را بگیرد تا همیشه کار داشته باشد. نجابتش را حفظ کند.

- چرا چند وقتی است که روزهای تعطیل، زمانی که درس ندارم به خانه‌ی یکی از همسایه‌ها می‌روم. تولیدی دارد. درز مچ پیراهن مردانه را چرخ می‌کنم.

- چقدر می‌گیری؟

- هنوز معلوم نیست بابت هر درز چقدر بدهد. باید یکی دو ماهی کار کنم تا پول بدهد. تمام وقت که کار نمی‌کنم. خدا خدا می‌کنم پدرم زودتر برگردد. دلم می‌خواهد درس بخوانم. برای خودم کسی بشوم برای مملکت کاری انجام دهم. دوست دارم عمران بخوانم. می‌دانید با این همه خرابی که در کشورم هست مهندس عمران خیلی به درد می‌خورد.

چشمانش برق می‌زند هنگامی که از آرزوهایش در مورد درس خواندن و مهندس شدن حرف می‌زند؟ و اندیشیدم که چقدر امکان دارد دختری مانند او بتواند به آرزویش برسد؟



- کار خیلی سختی است. مدت‌های طولانی این کار را می‌کردیم. من هم به او کمک می‌کردم. نمی‌توانستم کاری انجام دهم. برای تأمین مخارج زندگی پول لازم داشتیم.

- در روز چند ساعت کار می‌کردید؟ چقدر دستمزد می‌گرفتید؟

- خیلی... نمی‌دانم. شاید ده دوازده ساعت. برای هر بلوز که تمام قست جلوی آن را منجوق دوزی می‌کردیم ۱۵۰ تومان.

- چقدر؟ صد و پنجاه تا تک تومانی؟

- بله. اوایل ۱۵۰ تومان می‌گرفتیم. بعد همه‌ی خانم‌هایی که کار می‌گرفتند اعتراض کردند و گفتند که ما با این دستمزد کار نمی‌کنیم. صاحب کار هم مجبور شد ۲۰۰ تومان بابت هر بلوز بدهد.

- برای هر کدام چقدر وقت می‌گذاشتید؟

- دو سه ساعت. حساب کنید برای اینکه بتوانیم ۵۰ هزار تومان داشته باشیم، باید چند تا از این بلوزها را می‌دوختیم. تازه کلی هم باید صبر می‌کردیم تا دستمان به پول برسد.

- از کجا کار می‌گرفتید؟

- در همسایگی مان خانم پیری بود که می‌رفت از تولیدی‌ها کار می‌گرفت و بین همسایه‌ها پخش می‌کرد. یک بار بابت حدود ۲۰۰ تا کار که با کمک همسایه‌ها و فامیل‌ها دوخته بودیم، هیچ پولی نگرفتیم. می‌گفت وقتی کار را برای صاحب تولیدی برده قبول نکرده است. گفته باید همه را بشکافید. چون طرح را آن طور که من گفته‌ام زده اید. نمی‌شود که منجوق‌ها را شکافت. لباس‌ها خراب می‌شود. در نتیجه پولی به او نداده بود. طفلکی آن روز کلی گریه کرد. گفت از همه‌ی شما شرمندم ام. صاحب تولیدی آنقدر با او بد رفتاری کرده و بهش توهین کرده بود که اشکش را جلوی همه‌ی کارگروهاش درآورده بود.

خلاصه تصمیم گرفتیم که دیگر این کار را ادامه ندهیم.

- جای دیگری کار نمی‌کنی؟

به مردان ترجیح می‌دهیم زیرا مسئول‌تر از مردان هستند. با این وجود دستمزد آنان به مراتب کمتر از مردهاست.

این تحقیق نشان می‌دهد که زنان کارگر در بخش تولید پوشاک تنها کمی بالاتر از سطح فقر درآمد دارند. سطح درآمد ۷۰ درصد این کارگران روی خط فقر قرار گرفته است. ۵

به عبارتی شکاف دستمزد نشان از استثمار و سوء استفاده‌ای است که توامان توسط سرمایه‌داری و نظام مردسالاری در این کشورها شکل گرفته و به آرامی پیش می‌رود.

مطالعه دیگری در سال ۲۰۱۰، نشان می‌دهد که زنان بیش از مردان تحت عنوان گروه آسیب‌پذیرشغلی طبقه‌بندی می‌شوند. کارگرانی که تحت عنوان گروه (آسیب‌پذیر) طبقه‌بندی شدند به کسانی گفته می‌شود که دستمزد ناچیز و غیردائمی دارند. اکثر کسانی که به‌طور فصلی یا موقتی کار می‌کنند (کارگران ساختمانی)، خوشه‌چین‌ها یا افرادی که در کارگاه‌های قالی‌بافی، کارگاه‌های خانگی، یا بعنوان خدمتکاران دائمی بدون دستمزد در خانه ثروتمندان کار می‌کنند؛ همه جزء این گروه هستند. تقریباً تمام این گروه از بیمه درمانی و بیکاری، حق مرخصی سالانه، مرخصی بیماری و حق بازنشستگی محروم هستند. این مطالعه نشان می‌دهد درصد زنانی که به این نوع کارها اشتغال دارند در کشورهای در حال توسعه به مراتب بالاتر است.

با این وجود مطابق با بررسی اسناد و آمار مربوط به سازمان جهانی کار، تفاوت دستمزد بین زنان و مردان در همه کشورها به عنوان یک مساله اجتماعی است و کشورهای صنعتی بعضاً گوی سبقت را در این مساله از دیگر کشورها ربوده اند در سال ۲۰۰۶ این نابرابری در امریکا ۲۲/۴ درصد، کانادا ۲۷/۵ درصد، ژاپن ۳۳/۷ درصد، چین ۳۲/۷ درصد، و در اتحادیه اروپا ۱۵/۹ درصد است در همین سال این ارقام برای برخی از کشورهای دیگر عبارتست از: ۳/۹ درصد برای تایلند، ۱۶/۶ درصد مکزیک، ۱۲/۴ درصد مصر، ۱۹/۶ درصد ایران، ۲۱/۵ درصد کلمبیا. در مورد تفاوت بالای سطح دستمزدها بین دو جنس در کشورهای بزرگ و پیشرفته سرمایه‌داری همچون آمریکا و کانادا به چند نکته می‌توان اشاره کرد. در این دو کشور در مقایسه با اروپا قوانین مربوط به کار و دستمزد سخت و محدودکننده نیستند. سندیکاهای کارگران و کارکنان چندان قدرتی در این دو کشور

نابرابری دستمزد، ستمی مضاعف برای زنان کارگر

الهام هومین‌فر

اگر آن گونه که گفته می‌شود دو سوم کار جهانی را زنان انجام می‌دهند اما تنها یک دهم درآمد جهان به آنان اختصاص می‌یابد در واقع ما با استثمار آرامی روبرو هستیم که براساس جنسیت نابرابری عمیقی را نهادینه کرده است.

آمارهای سال ۱۹۹۸ نشان از آن دارد که دوسوم از یک میلیارد جمعیت بزرگسال بی‌سواد و محروم جهان زن هستند. ۱

این مساله در سراسر جهان به واسطه نابرابری‌های متعدد که براساس جنسیت روا می‌شود؛ تشدید و توسعه یافته است از این روست که مک کورمک معتقد است نظریه مدرنیسم زنان را به عنوان عوامل مهم در توسعه در نظر نگرفته است و منافع و شرایط بهتری که در جریان مدرنیسم برای زنان فرض شده جنبه تخیلی دارد. ۲

اگرچه طبق قوانین بین‌المللی می‌بایست دستمزد زنان و مردان برابر و عادلانه باشد اما همچنان آمار نشان از شکاف عمیق بین دستمزد آنان برای کارهای برابر بر اساس جنسیت دارد.

اداره آمار استرالیا اعلام کرده است که زنان در این کشور حدود ۱۸ درصد کمتر از کارکنان مرد در سراسر بخش‌های استخدامی حقوق و دستمزد می‌گیرند. ۳ سازمان جهانی کار این رقم را در سال ۲۰۰۶ برای امریکا ۲۲/۴ درصد، کانادا ۲۷/۵ درصد و ژاپن ۳۳/۷ درصد نشان می‌دهد در همین سال این رقم برای ایران ۱۹/۶ درصد بوده است. ۴

مطالعه ای در بنگلادش نشان می‌دهد که شکاف دستمزد بین زنان و مردان برای کارهای یکسان به شدت عمیق است. از طرفی، موقعیت‌ها و مسئولیت‌ها در کارهای تولیدی، عمدتاً در دست مردان است و از طرف دیگر، زنان کارگر _حتی زمانی که متعهدتر هستند و کارایی بهتری دارند_ دستمزد ناچیز تری دریافت می‌کنند. یکی از کارخانه‌داران در بنگلادش می‌گوید: ما زنان کارگر را

با توجه به قیمت کالاهای مصرفی و به‌طور کلی هزینه‌های روزانه مردم سطح دستمزد مردان که به‌طور متوسط ۱۴,۱۵ دلار در روز اعلام شده است گویای گستردگی فقر در ایران است. در واقع درآمد متوسط ۵,۷۷ دلار در روز زنان تنها شکاف بین دو جنس را مطرح نمی‌کند بلکه فقر شدید آنها را برجسته می‌سازد. ۸.

پژوهش دیگری که در سال ۱۳۸۹ توسط دکتر اعزازی ودانشجویانش انجام شده حاوی نکته مهمی در عرصه آسیب‌های اجتماعی ایران است. این تحقیق نشان می‌دهد که ازدواج موقت در حال تبدیل شدن به یک شغل برای زنان کم درآمد است. ۹

به عبارتی بخشی از زنان شاغل نه تنها در حال استثمار مضاعف به واسطه نابرابری جنسیتی در دستمزد هستند بلکه به واسطه همین امر به بردگی جنسی نیز برده می‌شوند.

مطالعه‌ای که توسط لادن نوروزی انجام شده نشان می‌دهد که مطابق آمار ۱۳۷۵، متوسط درآمد سالانه مردان مناطق روستایی و شهری در ایران ۲/۲ و ۸/۱ برابر درآمد زنان است و در ساعات کار مساوی مردان شهری ۶۳ درصد بیشتر از زنان شهری درآمد کسب می‌کنند. ۱۰

تحقیق دیگری در ایران حاکی است که افزایش حقوق در همه موارد نسبت به میانگین، در مردان بالاست همچنین زنان از نظر سرمایه انسانی در بعد تفسیر احساسات و استفاده از حواس متعدد در اطلاعات و فرایندهای ذهنی پس از هم‌تاسازی دستمزدها در هر دو نوع بخش دستمزد ساعتی و ماهانه بر مردان برتری دارند و در آگاهی از شرایط محیطی این برتری در دستمزد ساعتی دیده می‌شود اما رابطه بین افزایش دستمزد و توانایی‌های مربوط به فرایندهای ذهنی و ورودی اطلاعات فقط در تصمیم‌گیری و آن هم به نفع مردان وجود دارد. به عبارتی این مطالعه نشان می‌دهد علیرغم شایستگی برابر بین زنان و مردان در حیطه کاری. تفاوت معنی‌داری در دریافت دستمزد و حقوق بین دو جنس وجود دارد. ۱۱

از منظر فرهنگی در جوامع مردسالار، مردان نان‌آور خانواده محسوب می‌شوند و در واقع بیشترین نقش را در فضای عمومی

ندارند و دست سرمایه‌داران و صاحبان کار برای سوء استفاده بازتر است. در هر دو کشور درصد بالایی از مهاجرین وجود دارند که مجبورند با قیمت ارزان‌تر کار کنند. اما در مورد ژاپن که دومین قدرت اقتصادی دنیا است بیشتر به بافت فرهنگی و سنتی این جامعه می‌توان اشاره کرد. علیرغم پیشرفت‌های صنعتی و علمی در این کشور هنوز شکافها و تبعیض‌ها بین دو جنس بخش مهمی از روابط، فرهنگی و اجتماعی جامعه است. در ضمن مبارزات زنان در این امپراطوری هنوز ابتدایی‌تر از آن است که بتواند جنبش برابری طلبانه زنان را سازماندهی کند. ۶

تحقیقات جهانی نشان می‌دهد که زنان شاغل هم از نظر افقی و هم از نظر عمودی از مردان شاغل جدا شده‌اند. منظور از جدایی در سطح افقی این است که بیشتر کارهای دفتری، منشی‌گری، فروشنده، مشاغل موجود در بخش خدمات را زنان انجام می‌دهند و این شکاف از منظر عمودی به معنی آن است که احتمال باقی ماندن در رده‌های پائین نردبان کار برای زنان بیش از مردان است. زنان در شرایط برابر از نظر دانش مهارت و استعداد شغلی دستمزدهای پائین‌تری دریافت می‌دارند. توزیع زنان در مشاغل در کل به نحوی است که در شرایط شغل برابر با یک مرد معمولاً از صلاحیت‌های علمی و تخصصی بالاتری برخوردارند. ۷

برای روشن‌تر شدن وضعیت کلی اقتصادی زنان در ایران و برجسته کردن تبعیض‌های جنسیتی و همچنین فقر و تهیدستی آنها مرجان افتخاری به تحقیقات فرم اقتصاد جهانی مراجعه کرده است که براساس آن نابرابری عمیقی بین دو جنس در این زمینه مشاهده می‌شود:

نتیجه تحقیقات فرم اقتصاد جهانی در مورد ایران سال ۲۰۰۹

فاکتورهای اقتصادی	زنان	مردان	نسبت زنان به مردان
نیروی کار	۳۳	۷۷	۰,۴۲
درآمد به دلار امریکا	۵,۷۷	۱۴,۱۵	۰,۴۱
کادرها و متخصصین	۱۳	۸۷	۰,۱۵
کارکنان حرفه‌ای	۳۴	۶۶	۰,۵۱
درصد بیکاران بزرگ سال	۱۵,۷۲	۹,۲۹	-

همواره مورد تهدید جهت سوء استفاده جنسی قرار می‌گیرند و در نتیجه محیط کاری، خشونت و ناامنی جنسی را برای بخشی از این نیرو که بعضاً از قدرت اجتماعی پائین نیز برخوردارند به همراه می‌آورد. خشونت جنسیتی در محیط کار، علت عمده ترک شغل زنان، تحقیر آنان عدم ارتقاء شغلی و یا حتی تن دادن به شغل‌های فرومایه اما با امنیت جنسی بیشتر برای حفظ جایگاه انسانی و اجتماعی خود هستند. این مسأله نه تنها بر روی دستمزد که بر روی ارتقاء شغلی آنان نیز تأثیر مستقیم دارد.

زیرنویس

۱- دفتر مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ۲- Moc Cormack, 1981, p: 18-۳ زن در کشورها ۱۳۸۹

۴- <http://www.ilo.org>

۵- نازیا آفرین، سید، روزنامه سرمایه ۱۳۸۶/۲/۱۸، ۶- افتخاری، مرجان، ۲۰۱۰: ۴۳-۴۴

۷- Pascal, 1997: 73

۸- افتخاری، مرجان، ۲۰۱۰: ۴۳-۴۶-۹ همان ص: ۴۷

۱۰- نوروزی، لادن، ۱۳۸۳، ۱۱- عریضی، حمید رضا، ۱۳۸۵: ص: ۸۷

۱- نازیا آفرین، سید، ۱۳۸۶، نابرابری دستمزد در صنعت پوشاک، ترجمه سونیا غفاری، روزنامه سرمایه، شماره ۴۰۵، ۸۶/۲/۱۸

۲- زن در کشورها، حقوق زنان، ۱۳۸۹، دفتر مطالعات زنان، دانشگاه تهران.

۳- افتخاری، مرجان، ۲۰۱۰، فقر و تهیدستی زنان و کودکان در جهان و ایران.

۴- عریضی، حمیدرضا، ۱۳۸۵، بررسی تجربی شکاف دستمزدی مبتنی بر جنسیت در صنعت ایران، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ۵، شماره ۲۱.

۵- نوروزی، لادن، ۱۳۸۳، تفاوت جنسیتی در ساختار شغلی، مجله پژوهش زنان، شماره ۸.

می‌بایست در اختیار گیرند. در نتیجه بسیاری از مشاغل در انحصار آنان قرار می‌گیرد و عمدتاً مشاغلی چون آموزش، پرستاری و ... که با دستمزد کم عجین هستند برای زنان در نظر گرفته می‌شود. از طرفی مشاغل پاره‌وقت به دلیل نگاه حاشیه ای حاکم به نقش اجتماعی زنانه، برای زنان مناسب تر پنداشته می‌شود چرا که عمده نقش زن در فضای خصوصی و خانواده تعریف شده و تقسیم کار جنسیتی تعیین شده در خانه با شغل‌های پاره‌وقت تناسب لازم را دارند. شغل‌هایی که دستمزد اندک، مزایای محدود و موقعیت شغلی پائین و بدون ارتقاء را برای زنان بازتولید نموده است. بیشترین زمان کاری زنان عمدتاً در فضای خصوصی به کار بی‌مزد خانگی اختصاص می‌یابد. این مسأله حتی برای زنانی که کار تمام وقت دارند نیز صادق است چرا که مبحث اضافه‌کاری و یا حضور در عرصه‌های دیگر شغلی برای آنان به دلیل نقش‌های سنتی تعریف شده، با محدودیت همراه است.

اکثر کارفرمایان مدعی هستند که زنان توانایی جسمی لازم را ندارند، دانش فنی آنها ضعیف است، علاقه به یادگیری ندارند و زایمان، تربیت فرزندان و مسائل خانه و خانواده عاملی جهت کاهش بهره‌وری آنهاست. با وجود این، بررسی‌ها نشان می‌دهد که این نگرش منفی از کلیشه‌های جنسیتی برخاسته و در واقع کارفرمایان از توان بالای زنان در انجام کار بهتر و دقیق‌تر آگاهند و روحیه همکاری آنان در تسهیل عملکرد بی‌نهایت ارزشمند است اما نگرش منفی موجود به همراه سوء استفاده کارفرمایان جهت حضور نیروی کار ارزان‌تر به مسأله دامن زده است. و فضا را برای استثمار مضاعف زنان مهیا نموده است. قدرت چانه‌زنی زنان به دلیل اجتماعی- فرهنگی در عرصه اشتغال به مراتب پائین‌تر از مردان است و خلاء قانونی و مدیریتی موجود فضا را برای سوء استفاده از این نیروی کار فراهم آورده است.

علاوه بر این، زنان به دلیل جایگاه فرودستی در اجتماع از سواد و تخصص کمتری نسبت به مردان برخوردارند. به عبارتی توسعه انسانی کمتری را دریافت داشته‌اند در نتیجه شغل‌هایی که می‌توانند داشته باشند از سطح تخصصی کمتری برخوردار است و عمدتاً از نظر قانونی مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. شغل‌های خدماتی، پرستاری و کارگری ساده از این دست می‌باشد که این شغل‌ها در سطح پائین درآمد، فاقد بیمه و مزایای شغلی معمولی در جوامع است. همچنین زنان به دلیل رویکرد مردسالارانه جامعه

سه نما از زندگی زنان

با عجله سوار اتوبوس شدم. باران تند تند می‌بارید. هوا کمی لطیف شده بود. بعد از ماه‌ها ناپاکی هوا بالاخره این بارندگی کمی هوای تمیز را هم نصیب ما کرد. خانمی همراه من سوار شد: - باران لعنتی. ول کن هم نیست.

برگشتم نگاهش کردم. حداکثر سی ساله به نظر می‌رسید. - همه از آمدن باران خوشحالند. می‌گویند حداقل می‌شود کمی نفس کشید.

- همه سواره اند و ما پیاده! دیشب تا صبح نخوابیدم. تا صبح روی بچه‌هایم پلاستیک کشیدم تا از باران خیس نشوند. سقف مان چکه می‌کند.

نگرانی و اضطراب در چشمانش موج می‌زد. عجله داشت. تند تند حرف می‌زد. علی‌رغم خستگی زیاد انگار نیرویی قوی او را هدایت می‌کرد تا حرکت کند. ادامه داد:

- توی این باران صاحبخانه تصمیم گرفته ما را از خانه بیرون کند. دو میلیون پول پیش داده بودم. همه را به بهانه‌ی اجاره‌های عقب افتاده بالا کشیده یک ریال هم به من نداده. اتاقش را به کس دیگر اجاره داده. می‌خواهد وسایلم را توی کوچه بریزد. از صبح دنبال این بوده که پول تهیه کند تا بتواند اتاقی دیگر اجاره کند. مثل اینکه موفق شده بود اندکی قرض بگیرد. حالا به دنبال آشنایی می‌رفت تا بیاید و با صاحبخانه صحبت کند بلکه بتواند بخشی از پول پیشش را هم پس بگیرد. آشنایی ایرانی و مرد. مرد خودش گذاشته و رفته. نمی‌داند کجا. با چند بچه تنها و بی‌کار مانده، با کارت ترددی که چند ماه دیگر فرصت اقامتش در ایران تمام می‌شود. خانمی که کنار ما ایستاده بود گفت: خوب برگردید به کشورتان. می‌گویند آنجا وضع خوب شده؟ - خیلی چیزها می‌گویند. هر روز بدتر از دیروز می‌شود. مگر جنگ خوبی هم برای کسی دارد؟ یک زن تنها با چند تا بچه، آن هم در افغانستان، چه باید بکنم؟

به ایستگاه که رسیدیم پیاده شد. آنقدر با عجله راه می‌رفت که به فاصله یک چشم بر هم زدن او را در میان جمعیت گم کردم و تنها این پرسشها در ذهنم باقی ماند: چه بر سرش خواهد آمد؟ آیا سقف خانه جدیدش هم چکه می‌کند؟ چند نفر شبیه او در این شهر بزرگ و بی‌درو پیکر زندگی می‌کنند؟

واگن خانم‌های مترو خیلی شلوغ بود. به زور سوار شدیم. اوج ساعت شلوغی بود. خانم‌های دستفروش در این شلوغی کارشان را می‌کردند. به زور از میان مسافران راهی باز می‌کردند و وسایل شان را تبلیغ می‌کردند.

- لواشک ترش و خوشمزه دارم. خانم‌ها بخیرین - ساق‌های توکرکی گرم. برای این فصل خیلی خوبه. - دونات تازه و خوشمزه،

این دستفروش در ایستگاه پیاده می‌شد و دیگری سوار می‌شد. خانمی با زحمت سوار شد. عصایی به دست داشت. قدی بلند داشت. برای همراهم از خانمی می‌گفتم که شب تا صبح نخوابیده و پلاستیک روی فرزندانش کشیده، حرف‌های ما را شنید و گفت:

- اینها که غریبه اند. ما که مال این مملکتیم وضع مان بدتر از این است. رفته بودم کمیته امداد. می‌خواهم یک وام خوداشتغالی بگیرم. از من چک هم می‌خواهند. سفته داده ام. جواز کسب هم برای ضمانت گذاشته ام. ولی چند ماه است مرا سر می‌دوانند برای چک. آخر یکی نیست ازشان بپرسد که من چکم کجا بود؟ - چقدر می‌خواهند بدهند؟

- هفت میلیون. هفت هشت ماه است دنبالش هستم. هنوز دستم به هیچ جا بند نشده. این مترویی‌ها کمک می‌کنند و هر بار به من بلیطی می‌دهند تا بتوانم بروم و پیگیر کارم شوم. وگرنه پول رفت و آمد را هم ندارم.

- شوهرت کجاست؟

- شوهرم سرطان پوست دارد. مثل جزام می‌ماند. نمی‌تواند کار کند. چند سال قبل برای درمان او کلیه‌ام را فروختم. به انجمن

راننده تاکسی بود. هوای بارانی خلغش را تنگ کرده بود. تنهایی اش در این هیاهوی شهر کلافه اش کرده بود. به محض این که سوار شدم شروع به صحبت کرد. از باران و این که خیابان‌ها و ترافیک در این روزهای بارانی چقدر وحشتناک هستند. نمی دانید در این تاکسی چه حکایت‌هایی از مردم این شهر می شنوم. گاهی آنقدر عجیبند که خودم هم باورشون نمی‌کنم. همین دیروز، رفته بودم دروازه غار گاز بزنم. آخه خانوم جایگاه گاز تاکسی‌ها آنجاست. گاز زدم و حوصله کار هم نداشتم. می‌خواستم برگردم خانه که پسرکی زبر و زرنگ سوار بر دوچرخه نزدیک شد و پرسید در بستم می‌روی؟

در خواستش در این خیابان برایم عجیب بود. این محله و در بستی؟ کنجکاو شدم و جواب مثبت دادم. پرسید: چند؟ کمی چانه زدیم. وارد بود. بالاخره در مقابل اصرار من از سه هزار تومانی که خودش پیشنهاد داده بود به ۵ هزار تومان من راضی شد و اشاره کرد دنبالم بیا:

- مادرم مریض است نمی‌تواند تا اینجا بیاید.

از چند کوچه و پس کوچه رد شدیم. جلوی کوچه ای باریک اشاره کرد نگه دارم. داخل کوچه شد. کمی بعد با زنی میانسال به طرف ماشین برگشت. همراهشان صندلی چرخ دار زنگ زده ای بود که عمرش را کرده بود. به زحمت آن را با خود می‌آوردند. به کمکشان رفتم و صندلی را در صندوق عقب جا دادم. سوار شدند. گفتند می‌خواهند به یکی از خیابان‌های مرکزی و شلوغ شهر بروند. هنوز ماجرا برایم روشن نبود. شروع کردم به صحبت و سوال کردن. بعد از چند سوال مادر نگران پرسید برای چه اینقدر سوال می‌کنید. وقتی برایش توضیح دادم که من خودم هم در این محله به دنیا آمده‌ام و از همین مردم هستم خیالش راحت شد و ماجرایش را توضیح داد. از صحبت‌های پسر و مادرش این‌ها را فهمیدم: شغل آنها گدایی است و این صندلی ابزار کار آنهاست. درخانه ای زندگی می‌کنند که اجاره اش را باید هر شب بپردازند. شبی ۱۲ هزار تومان. اگر این پول را نپردازند صاحب خانه کلید اتاق را به آنها نمی‌دهد. روزی حدود ده هزار تومان هم بابت تاکسی در بستی می‌دهند. پدر و همسری هم در کار نیست. رفته است. کجا؟ معلوم نیست. روزی یکی دو ساعتی بیشتر کار نمی‌

بیماران کلیوی. پول اضافه نگرفتم. یک میلیون تومان گرفتم. - خانمی پرسید: کسی به شما کمک نمی‌کند. خیری... - نگذاشت حرفش تمام شود:

- هر چه می‌کشیم از این خیرین است! بعد از این که شوهرم مریض شد فرمانداری خیری را معرفی کرد. برای مان خانه ای اجاره کرد و مرتب به ما سر می‌زد. کلید خانه را هم داشت. یک روز که شوهرم را به بیمارستان برده بودم آمده بود و به دخترم تجاوز کرد. دختر ۱۶ ساله‌ام را مجبور شدیم صیغه اش کنیم. صیغه‌ی یک ساله تا بتواند بچه اش را سقط کند. از آن به بعد مرتب به خانه‌ی ما می‌آمد و بعد از مدتی هر چند وقت یک بار خانمی را هم همراه خود می‌آورد و توقع داشت ما پذیرایی شان هم بکنیم. از خیر خانه و کمک هر چه خیر است گذشتیم. می‌خواستیم چشمم را اهدا کنم. نشد.

- تا حالا نشنیده بودم که چشم را هم می‌شود فروخت؟ - چرا می‌شود. اما مثل کلیه نیست که پولش را اول بدهند. گفتند قرنیه را پیوند می‌زنند. اگر پیوند گرفت و طرف دلش خواست به تو پولی می‌دهد. توی کشورهای خارج یک قرنیه ۶۰-۷۰ میلیون است ولی اینجا اینطوری است. دیدم اینجوری نمی‌شود. بی خیالش شدم و حالا دنبال این وام خوداشتغالی هستم. - پس الان چطوری زندگی می‌کنید؟

- با پول یارانه‌ها.

- ۹ نفریم ولی پول ۵ نفر را می‌گیریم. مادرم نابیناست پیش ماست. برادرم او را از خانه اش بیرون کرد. نمی‌توانستم بگذارم در خیابان بماند. پسرم زندان است زن و دوتا بچه اش پیش ما هستند. خودم و شوهرم و بچه‌ها. پسر کوچکم سوءتغذیه شدید دارد. پاهایش ایراد پیدا کرده نمی‌تواند درست راه برود. ماه‌هاست که رنگ گوشت را ندیده ایم...

به مقصد رسیده بود. در حین پیاده شدن گفت: حالا با این پا کلی هم باید پیاده بروم. او هم در شلوغی ایستگاه مترو گم شد و من از خود پرسیدم: آیا این چیزهایی که شنیدم واقعیت دارد؟ پس کو آن رفاهی که بعد از هدفمند شدن یارانه‌ها قرار بود نصیب مردم شود؟

روایتی از مونتاژکاران کلیپس و گل سر

در کنار کارخانه‌ها و کارگاه‌های بزرگ صنعتی که هزاران کارگر را در استخدام خود دارند، کارگاه‌های کوچکی در کوچه پس کوچه‌های شهر، یا شهرک‌های اطراف، وجود دارند. کارگرانی که در این کارگاه‌ها کار می‌کنند از حداقل دستمزد هم محروم‌اند. هیچ حمایت قانونی از آنان نمی‌شود و هیچ نظارتی بر آنان نیست. تولید یا اقتصاد خرد، یکی از مشخصه‌های مناسبات اقتصادی کشورهای پیرامونی است، امکانی را فراهم می‌کند تا کسانی که سرمایه‌ی اندکی دارند بتوانند با راه‌اندازی چنین کارگاه‌هایی درآمدی داشته باشند و بتوانند زندگی را بگذرانند. معمولاً این افراد یکی دو نفر کارگر یا خانه‌شاگرد را در استخدام خود دارند که خود نیز پایه‌ی آن‌ها کار می‌کنند. این همراهی در کار سبب می‌شود که رابطه‌ی خاصی بین کارفرما و کارگر به وجود آید. بعد هم به تدریج خود تبدیل به سرپرست تولید می‌شوند و حقوق‌بگیر فرد دیگری که سرمایه‌ی بیشتری دارد. و این‌گونه در رقابت با سرمایه‌های بزرگ از گردونه خارج می‌شوند. بیشترین کسانی که در اقتصاد غیررسمی مشغول به کارند، زنان هستند. مصاحبه‌ی زیر آن‌چنان گویاست که نیازی به هیچ تحلیل و تفسیری ندارد و ما را با زندگی گروهی از کسانی که در این بخش مشغول به کارند آشنا می‌کند.

در یکی از شهرک‌های کوچک و دورافتاده‌ی اطراف یکی از شهرک‌های بزرگ‌تر اطراف کرج، سراغ از زنانی گرفتیم که برای کسب درآمد و کمک به درآمد خانواده مشغول به کارند و این کار را در محیط زندگی خود یافته‌اند. هر چند درآمدش بسیار اندک است، اما برای آن‌ها بهتر از هیچ است و غنیمتی است که حاضر نیستند آن را از دست بدهند.

وارد شهرک که شدیم، همه‌چیز گواه از فقری می‌داد که ساکنانش با آن دست به گریبان‌اند. فضاهای عمومی شهرک ناقص و تکمیل‌نشده رها شده است. انگار گردی از خمودگی و ... بر روی ساختمان‌ها پاشیده‌اند. همه‌چیز خاکی رنگ به نظر می‌رسد حتی گیاهان سبز نیز از شفافیت و طراوت گیاهان فضاهای سبز بالای شهر محروم‌اند. زن جوان تحصیل کرده‌ای که بیکاری و فقر او را نیز به همراه همسرش به این شهرک پرتاب کرده، ما را با این زنان آشنا کرد.

کنند. در حینی که حرف می‌زد پسرش را هم گریه می‌کرد. شال سبزی به سرش بست و ... وقتی به مقصد رسیدیم کمک کردم صندلی را از صندوق عقب بردارند. صندلی خراب شد. بخش‌هایی از آن شکست. مادر به هم ریخت. می‌گفت: حالا بدون این صندلی چه کار کنم ابزار کار ماست. بدون آن هیچ کار و درآمدی نخواهیم داشت.

آچار آوردم صندلی چرخدار را سرهم کردم. مادر از دیدن آن لبخندی زد و از من خواست که ابوالفضلش را بغل کنم و روی صندلی بنشانم. گفتم:

- نمی‌توانم کمربند بزنم. من که می‌دانم همه اش فیلم است. بهتر است ابوالفضل خودش بیاید و روی صندلی بنشیند. مادر با سر مغازه دار روبرو را نشان داد و گفت: اگر بفهمد کارمان خراب می‌شود. به طرف ابوالفضل رفتم و گفتم: - من تظاهر می‌کنم تو را بغل میکنم ولی خودت باید راه بیایی. مادر صندلی چرخدار را به حرکت درآورد و شروع کرد: کمک کنید پسر سرطان دارد نمی‌تواند راه برود... راننده ادامه داد: خانم می‌بینی مجبور شدم وارد نمایش‌شان شوم. آخه مگه می‌شد کار دیگری کرد. با خودم فکر می‌کردم آیا راه دیگری برای گذران زندگی دارند؟ چاره ای جز کمک به آنها نداشتیم. از موقعی که یارانه‌ها را حذف کرده‌اند، با این همه گرانی کم‌رشدن، از این قبیل چیزها زیاد می‌بینیم. اینم شغل ماست دیگر.

آنقدر از شنیدن این حرف‌ها تکان خورده بودم که نتوانستم پاسخی برایش داشته باشم. این زن را با دو زن دیگری که امروز با زندگی شان آشنا شده بودم مقایسه کردم. چه شباهتی میان زندگی آنان وجود دارد. هر سه مادرند، هر سه سرپرست خانواده و در مقابل هر سه شان غول فقر و بیکاری قد علم کرده و گرد بدبختی و بیچارگی را بر سرشان می‌ریزد و فرزندانی که نمی‌توان آینده خوبی برایشان تصور کرد؟؟؟

کاش می‌شد در این شهر پرهیاهو فریاد برآورم: چرا؟

کارآفرین. صحبت را این‌گونه آغاز کرد: «قبلش من خودم مونتاژ کار بودم. در منزل خودم کارها رو می‌گرفتم و پخش می‌کردم. الان یک‌ساله است که اینجا رو اجاره کردم.»

می‌گفت بعد از بزرگ شدن بچه‌ها، برای اینکه پس‌اندازی برای خودش درست کند، کار را شروع کرده بود: «اول فکر می‌کردم خیلی خوبه که هم من کار می‌کنم و هم شوهرم. می‌توانم کمک خرجی باشم. بعد از بدشانسی یا شاید شانس، شوهرم کارش تق و لق شد. شوهرم پیمان کار بود. الان همه‌ی کارهای پیمان‌کاری را بیشتر سپاه و ارگان‌های دیگر می‌گیرند. آدم‌های بدون رابطه مثل شوهر من شدند اولویت‌های چندم که در مناقصه‌ها کنار گذاشته می‌شوند. کارشان که اینجوری شد، تأمین زندگی افتاد روی دوش من. شاید اولش کارم به‌عنوان یک تفریح و کمک بود ولی بعد جدی شد و به اجبار تبدیل شد. اولش خیلی خوشم می‌آمد اما الان دیگه خسته‌کننده شده است. این کار را با یک میلیون سرمایه هم می‌توان شروع کرد، در نتیجه دست توی بازار زیاد شده. رقابت بیشتر شده و باید تولید را با قیمت پایین‌تر زیاد کنیم. الان تنوع کار مهم است.

اولین بار که با این کار آشنا شدید چطور بود؟

اولین بار یکی از دوستانم که شوهرش در کار دچار مشکل شده بود، این کار را در بازار تهران شروع کرده بود و آورد اینجا. آن موقع می‌گفتم من این جور کارها را دوست ندارم. این کارها بیگاری است. بیشتر بازاری سود می‌برد. ولی وقتی خودم شروع کردم و آوردمش در خانه، کم‌کم دیدم نبودنش برایم سخت بود، با اینکه می‌دانستم در روز ۱۰۰۰ تومان بیشتر نمی‌توانم کار کنم. البته این مال دو سال پیشه. فکر می‌کردم بهش علاقه‌مند شده‌ام. اینجوری شد که کار را شروع کردم و بعد هم که مسأله بیکاری شوهرم بوجود آمد، مجبور شدم که سرمایه هم بگذارم.

شوهرتان چه دیدی نسبت به کار شما داشت؟

اوایل می‌گفت اصلاً کار نکن. چقدر در روز درآمد داری من بهت میدم؛ بمان و خانه‌داری کن. من چون علاقه پیدا کرده بودم می‌گفتم نه. من کارم را می‌کنم و سعی می‌کنم به کار خانه لطمه نزنم ولی بعد که اجبار شد، این اولویت ما شد و کار خانه کم‌رنگ شد. یعنی الان دیگه من در خانه کار را سرهم‌بندی می‌کنم و رسیدگی به بچه‌ها مثل قبل نیست.

چند تا بچه دارید؟

دو تا. یکی شون ۲۰ سالشه و یکی ۱۲ ساله.

بچه‌ها نظرشان درباره کار چیست؟

بیکاری او را هم وادار کرده بود زمان‌های خالی وقتش را با ساختن کلیپس در منزل پر کند و درآمد اندکی کسب کند. به دنبال کار بود. دور بودن شهرک از مناطق اصلی که می‌توان در آن کار یافت، دلیل دیگری است که فرصت دست‌یابی به شغل مناسب را برای او و دیگری که شرایط مشابه با او دارند، کمتر کند.

محل کارشان آپارتمانی بود در طبقه‌ی اول یکی از ساختمان‌های نیمه‌تمام شهرک. هنگام بالا رفتن از پله‌ها سرم محکم به طاق خورد. امکان نداشت کسی برای بار اول از پله‌ها بالا برود و سرش به طاق نخورد، باید سر را کاملاً خم می‌کردی و از پله‌ها بالا می‌رفتی. مشخص بود که پله‌ها و طبیعتاً کل ساختمان مهندسی‌ساز (!؟) است نقشه‌اش حرف نداشت! نیاز به ابتکار و خلاقیت زیادی داشت تا بتوان چنین شاهکاری درست کرد. خندیدیم و گفتیم: «دستش درد نکند با این نقشه، دزدگیر رایگان ساخته است.»

آپارتمان یک‌خوابه و ۵۰ متر بود و با موکت فرش شده بود. در آشپزخانه‌ی اوپن آن بسته‌ها و کیسه‌های حاوی کلیپس‌های ساخته شده انبار شده بود. در وسط حال طاقه‌ی پارچه‌ای باز بود و خانمی مشغول برش بود. گوشه کنارها پر بود از طاقه‌های پارچه. میز کوچکی هم در زیر پنجره قرار داشت که روی آن پارچه‌های بریده‌شده به ترتیب رنگ و اندازه چیده شده بود. روی دیوار نیز تابلویی نصب شده بود که رویش انواع مختلف کلیپس و گل‌های پارچه‌ای به‌صورت تابلویی خودنمایی می‌کرد. برای جلب اعتماد و گرفتن اجازه برای صحبت با سایر خانم‌ها مصاحبه را با کارفرما شروع کردیم.

کارفرمایان نیز زنی از جنس خودشان است. سرمایه‌ای داشته و کمی زرنگی و همسری که به دلیل بیکاری همراهش شده تا به اینجا رسیده است. این‌ها تنها تفاوت‌هایی است که میان آن‌ها می‌توان مشاهده کرد. با اکره پذیرفته بود مصاحبه کند. ترس و نگرانی از چهره‌اش موج می‌زد. نگرانی‌ای که نیم ساعت پس از شروع مصاحبه رنگ باخت و کم‌کم به اعتماد تبدیل شد. در انتها نیز احساس امنیتش را با دعوت صمیمانه برای نهار نشان داد.

چهل و پنج ساله بود و یک ساله می‌شد که به اصطلاح کارفرما شده بود. به اصطلاح به این زنان می‌گویند خوداشتغال یا

ما تصمیم گرفتیم یک نفر را ثابت نگه داریم. ولی قبلش من خودم کارها را آماده می‌کردم. زمستون کار اینجا خیلی سخته چون وسیله‌ی گرمایشی بخاری برقیه.

اگر کسی تازه و ناآشنا باشد چگونه با او کار می‌کنید؟

اگر تازه اینجا ساکن شده باشند که آدرس و شماره‌ی تلفن می‌گیریم و اگر کسی معرفی کرده باشد که بیشتر رغبت داریم به خاطر اعتمادی که به طرف داریم. به او کار را آموزش می‌دهیم و بابت آن مبلغی نمی‌گیریم. بابت جنسی هم که می‌دهیم، مبلغی نمی‌گیریم. ولی جاهایی هستند که بابت آموزش بیست هزار تومان می‌گیرند سه مدل آموزش می‌دهند به شرط کار.

چند تا کارگاه مثل شما الان هست؟

خیلی زیادند. الان تو همین محدوده دو تا هست. بعضی هستن که کار کم دارند. از همان اتاق خودشون شروع می‌کنند. توی مجتمع‌ها که باشی ایراد زیاد می‌گیرند. صاحبخانه‌ی ما خودش مشکلی نداره، اما ساکنین مجتمع ایراد می‌گیرند که هرکسی میاد اینجا و رفت و آمد زیاده.

چقدر اجاره می‌دهید؟

پارسال با همه‌ی مشکلات اینجا که گاز نبود و ... یک میلیون پول پیش و صد و بیست هزار تومان اجاره. الان میگه دو میلیون و دویست تومان. [\(این](#) گفت وگو سال ۹۱ انجام شده است) خانمی که اینجا مشغول بشود، چقدر می‌تواند درآمد داشته باشد؟ اگر حالت سرگرمی داشته باشند، در ماه روی صد هزار تومان می‌شود حساب کنند. اگر جدی باشند و نیاز داشته باشند دویست تا ۲۵۰ تومان.

بابت هر کار چقدر می‌گیرند؟

مثلاً این مدل که گران‌ترین هم هست، دویست تومان برای

دوخت و دویست تومان برای مونتاژ می‌گیرند.

چقدر زمان می‌برد همین مدل؟

الان یکی هست که در طول یک ساعت یک جین می‌دوزد. فقط برای دوختش ساعتی ۲۴۰۰ تومان می‌گیرد. در روز برای دوخت ۵ تا ۶ هزار تومان درآمد دارد.

کار به شکلی هست که یکی فقط دوخت انجام بدهد و یکی مونتاژ؟

بله این کار اینجوری هست. امکانات دوخت را همه ندارند. ما جدا کردیم. من همیشه دوست دارم افرادی که با من کار می‌کنند راضی باشند. شخصی که کارش رو می‌کنه سریع بهش پول پرداخت بشه تا با رغبت بیشتری کار کند.

پسر بزرگ من که شرایط را بیشتر درک می‌کند. خیلی دوست ندارد ولی به حالت اجبار قبول کرده که فعلاً باید زندگی اینطور باشد تا چرخ زندگی بچرخد. پسر کوچکترم اوایل برایش مهم نبود ولی الان دوست داره من بیشتر در خانه باشم و بیشتر بیرون برویم، مخصوصاً تابستان‌ها برایش سخت‌تر می‌شود. مخصوصاً این کار، کاری است که ساعت کاری ندارد. انگار طوری می‌شه که آدم همیشه وقف کاره. مثلاً روزهای تعطیل هم بعدازظهرها سعی می‌کنم بیایم.

حداقل روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

من ۹ صبح کار رو شروع می‌کنم تا ۱/۵ و از بعد از ظهر ۴ شروع می‌کنیم تا نه و ده شب. تقریباً ده ساعت می‌شود.

روزی ده ساعت کار چقدر درآمد دارد؟

الان یه آقایی که تو بازار مغازه دارد گفته سرمایه خودت را از کار بیرون بکش سرمایه و اجاره و تدارکات اینجا را خودم می‌دهم و جنس رو هم خودم می‌آورم و می‌برم و شما مدیریت کارگاه را داشته باش، قرار شده اگر ۱۰۰۰ جین رو تحویل بدهم، ماهی یک میلیون تومان و اگر ۵۰۰ جین بدهم پانصد هزار تومان به من بدهد. یعنی بستگی به کار داره و حقوق ثابتی برایمان نگذاشته. چون من قبلاً کار می‌کردم مونتاژکارها من را می‌شناسند و به خاطر من و اعتمادی که به من دارند برای کار می‌آیند. آن‌ها هر موقع با من کار کردند، پول‌های‌شان به موقع داده شده است. در واقع هم تجربه و هم اعتماد دیگران و به نوعی اعتبار کار را من گذاشتم و سرمایه از آن آقا هست.

یعنی الان شما با این حقوق راضی هستید؟

من یک ماه می‌خواهم با این روش کار کنم. بعد مقایسه کنم با وقتی که با سرمایه‌ی خودم کار می‌کردم و بعد تصمیم می‌گیرم. من با سرمایه‌ی خودم که بودم اینقدر سفارش نداشتم. ولی الان سفارش زیاد است و مونتاژکار می‌داند کار همیشه هست و می‌آید. چون الان اینجور تولیدی‌ها زیاد است. مونتاژکار اگر بینه کار نیست، سریع به تولیدی دیگری می‌رود. ولی اگر این آقا کارش پیوسته باشد مونتاژ کار اینجا ثابت می‌شود و می‌داند اینجا دائمی است و این بهتر است.

با چند نفر کار می‌کنید؟

تعداد متغیر است. تابستان مونتاژکار زیاد است و تعداد به ۵۰ نفر می‌رسد، ولی زمستان که هوا سرد است و مدارس هم باز می‌شود، حدود ۲۵ نفر است. به طور متوسط ۴۰ نفر. یک نفر بُرش کار هست که ثابت. از وقتی این آقا سرمایه گذاشته و کار زیاد شده،

سرمایه از من ولی در هر جین تو یک تومان استفاده ببر. ولی قبلاً من همین رو به عنوان تولیدکننده می‌بردم بازار می‌گفت من ۵۰ یا ۶۰ جین بهت سفارش میدم. صد جین را شما با یک تومان سود حساب کن.

تو این مدت که کار کردی با چه مشکلاتی مواجه بودی؟ من به مشکل خاصی برنخوردم. شاید به خاطر رضایتی که کسانی که با من کار می‌کنند دارند. مثلاً من یکی از دوستانم کار می‌کرد ولی کارش بهم خورد. شاید به خاطر بی‌برنامه‌گی کار بود. چون این کار علیرغم ظاهر ساده‌اش باید برایش برنامه‌ریزی داشته باشی تا پارچه‌ها هدر نرود. من نظرم این است اگه مونتاژکارم راضی باشد، مواظب جنس من خواهد بود. چون من هیچ تضمینی ندارم بابت جنسی که می‌دهم. مثلاً یه وقت پنج جین کارم در خانه کسی می‌ماند. اگر تحویل ندهد من نمی‌توانم بروم در خانه‌شان و داد و بیداد کنم. ولی همیشه کارها را راحت و تمیز برایم می‌آورند. به نظرم اگر طرف رغبت داشته باشد، کار را خوب انجام می‌دهد. ولی این دوستم پول را از بازار گرفت و برای دادن به مونتاژکار تعلل کرد و مثلاً یک ماه به مونتاژکار بدهکار بود.

شما به مونتاژکارها پول به موقع می‌دادی، آیا کسانی که در بازار به آن‌ها کار می‌دادی هم پول شما رو به موقع می‌دادند؟ من همیشه یه پولی جدا می‌گذاشتم تا مونتاژکارها راضی باشند. مغازه‌دار اول ۵۰ جین سفارش میداد و پول ۳۰ جین را پرداخت می‌کنه. دفعه‌ی بعد ۷۰ جین سفارش میداد. ما باید پول ۷۰ جین را داشته باشیم تا بتوانیم برایش تولید کنیم. سعی می‌کردم برای ۷۰ جین بعدی پولی داشته باشم که به مونتاژکار بدم. همه‌ی مغازه‌ها اینطور نیستند. بعضی‌ها کم سفارش می‌دن و پول رو هم به موقع می‌رسونن. الان صاحب‌کارم جینی هزار تومان می‌دهد و هزینه‌ای هم نمی‌پردازم. اگر همسرم دوباره کار شروع کنه و درآمد خوبی داشته باشه، از کار خداحافظی می‌کنم.

خب اینایی که به شما وابسته شدن چطور می‌شوند؟ از اول هم انگار یکی هلم داد در کار. سرمایه هم یکی به من داد تا من را توی کار بیاورد. اگه دو سه نفر در کار باشند و حالت نظارتی باشد، شاید بتوانم بمانم و وقت بیشتری داشته باشم.

مدل‌ها رو خودتون طراحی می‌کنید؟

بعضی‌ها بله و بعضی هم کپی است.

مونتاژکارهایی که کار می‌کنند چه طیف خانم‌هایی هستند؟ بیشتر اون‌هایی هستند که می‌خواهند یه کمکی به خانواده بکنند. خیلی نمی‌خواهند خودش را اذیت کنه. یه چیز کوچیک که برای

یعنی اگر من الان دو جین کار را بیاورم و تحویل بدهم، پول دو جین رو می‌گیرم؟

بعضی‌ها نیاز مالی دارند و خودشان می‌گویند زمانی که کار را تحویل می‌دهیم پول رو می‌خواهیم و من برای این افراد، سریع پول‌شان را پرداخت می‌کنم، البته اگر از بازار پول را بگیرم و برای بقیه یک مقدار را می‌دهم و یه مقداری مثلاً ده تومان می‌ماند برای کار بعدی.

من آدمی بودم که به کارهای هنری هیچ علاقه‌ای نداشتم و کسی بودم که همه‌ی کارهای هنری و کاردستی مدرسه‌ام را می‌دادم بچه‌های دیگر انجام بدهند. فکر می‌کنم این اتفاق عجیبی توی زندگی من بوده. اما تو ذهنم همیشه این بود که مدیریت جایی رو به عهده بگیرم. اما تصور نمی‌کردم یه تولیدی داشته باشم. چون نه کاری بلد بودم و نه ارث پدری داشتم که بگم کاری راه می‌اندازم. حالا امیدوارم کار به جای بهتری برسد تا من واقعاً مدیر باشم و درآمدش خوب‌تر باشد و من فقط نظارت کار را داشته باشم.

در این صورت مدیر برای کار آدم دیگر می‌شوی و حقوق‌بگیر هستی و استقلال رو نداری؟

آره ولی این جور یه سرمایه بزرگ می‌خواد. این کاری که الان شما می‌گی ۳۰ یا ۴۰ میلیون سرمایه می‌خواد. الان این آقا ۲۰ تومان پارچه و چسب و بقیه‌ی چیزها خریده برای کارگاه. (بیست میلیون منظوره) او سودش رو می‌بره، چون خودش در بازار است. اما من تولیدکننده هر چقدر هم بخوام نمی‌توانم. همین جنس را چون بازار دست خودش است هر چقدر بخواد به شهرستان می‌فرستند، اما من تولیدکننده که جنس را برای بازاری ببرم، با اینکه می‌داند چقدر برام تمام شده اما قیمت پایین برای خرید می‌دهد و من اگر نخوام جنس روی دستم بماند، مجبورم به او بدهم.

اگه خودت بخوای تولید کنی، هر کدوم چقدر برایت هزینه می‌شود با دستمزد؟

برای خودم هر جینی ۱۸ هزار تومان در میاد و من ۲۴ هزار تومان می‌فروختم یعنی با شش هزار تومان سود. با مغازه‌ها کار می‌کردم و با بازار کار نمی‌کردم چون بازاری‌ها اغلب پول نقد به آدم نمی‌دهند اگه هم پول نقد بدهند یه جین کار بهت میدن با یک تومان سود. می‌گویند چون مدام بهت کار می‌دهیم یک تومان استفاده است. (الان همین جینی که آقای ... همان کسی که الان باهاشون کار می‌کنم به ما می‌دهند. او می‌گوید

خودتون شخصیت مردها رو می‌شناسید. تا زمانی که بخواهند استفاده می‌برند، وقتی ببینند که منفعت و حالت قبل رو برایشان ندارد، همه‌چیز رو تمام می‌کنن. به خاطر همین پسر بزرگم را وارد کار کردم تا کار بازاریابی و... را انجام دهد. من خودم شخصاً دوست ندارم با یک مرد به عنوان صاحب‌کار صحبت کنم. تا حالا تجربه‌ی سوءاستفاده‌های اینچنینی را در کارتان داشته‌اید؟ نه. همیشه ما باید اجازه ندهیم طرف طور دیگری با ما برخورد کند. من اعتقاد دارم که رفتارهای ما باعث بازخورد رفتار دیگری می‌شود. شخصی که بازار می‌ره باید پوشش اون مناسب کارش باشه.

نظر شما در مورد این که خانم‌ها کار کنند و درآمد داشته باشند چیست؟

من شخصاً قبل از اینکه کار رو شروع بکنم، رویای دختری‌ام این بود که زن خانه باشم. من خانه را جای بدی نمی‌دانم که زن به تربیت بچه‌ها و آسایش شوهرش هم برسد. خودش هم آرامش پیدا می‌کند. این هم نیست که فقط بشور و بساب باشد. من که خانه بودم ۹ صبح که از خواب بیدار می‌شدم و خانه هم خلوت بود. تلویزیون روشن بود و شبکه‌هایی که آموزش خانواده و روان‌شناسی بود را گوش می‌کردم در ضمن کار هم می‌کردم وقتی بچه‌هایم می‌آمدند با بچه‌ها صحبت می‌کردم. ولی الان که به خانه می‌روم، اصلاً از بچه‌ام نمی‌پرسم تو مدرسه چیکار کردی. چون اینقدر که ذهنم درگیر شده، الان من حتی با همسر هم صحبت نمی‌توانم بکنم. تا می‌خواهم حرف بزنم می‌بینم چقدر کار دارم. نه اجازه می‌دم او حرف بزنه نه خودم سعی می‌کنم هم کلام بشوم.

شخصاً دوست دارم یک زن در خانه باشد که از لحاظ مالی مشکل نداشته باشه. چون حس می‌کردم ممکن است به بچه‌هایم از لحاظ روانی ضربه بخورد. اصلاً به شوهرم و خودم فکر نمی‌کردم. فکر می‌کنی کار در کدام حوزه‌ها مناسب خانم‌هاست؟

من شخصاً دوست داشتم تحصیلات عالی داشتم. هم شخصیت زن بهتر می‌شد و کارهای سطح بالا می‌گرفت. البته من باهاشون صحبت نکردم آیا وقتی کلاس و سطح کار بالا است، دغدغه کم‌تر می‌شود یا نه؟ چون من خیلی خسته‌ام هم دغدغه‌ی فکری دارم چون حساب همه رو نگه می‌دارم و هم خستگی جسمی. من خودم اگر تحصیلات عالی داشتم شاید قبول می‌کردم. از وقتی رفتی سر کار، میزان همکاری شوهرت در کار خونه چطور بود؟

بچه‌هاشون خرج کنند. مثلاً این خانم می‌گفت می‌خواهم ۵۰ تومان هزینه‌ی فلان کلاس پسر را بدهم. شوهرشون سر کار می‌ره و خونشون رو دارند. یه سری وام‌های خانوادگی دارند که نمی‌خواهند از شوهرشون بگیرند. مثلاً وامشون ۵۰ هزار تومانه. میان کار می‌کنند و وامشون رو می‌دن و اون وام رو هم مثلاً طلا برای خودشون می‌خرند. یا وسایل خانه را عوض می‌کنند. ولی اون طیفی که شما مدنظر تون هست و نیاز به این پول دارند اصلاً تو کار هم ضعیف‌تراند. انگار عادت کردند پول بهشون برسد. این‌ها یاد گرفتند پول رو بگیرند... رفتند خودشون را به امداد و خیریه معرفی کردند و تن به کار نمی‌دهند. می‌ره داد و بیداد راه می‌اندازه و وام می‌گیره. ما خودشان تنبل‌شان می‌کنیم. خانمی هست که بیماری داره؛ توی استخرها را تمیز می‌کرده ولی این خانم تعهد کاری نداشت. دلم می‌خواست بهش کمک کنم.

دخترهای دانشجو هم هستند؟

دخترهای دانشجو بعضی‌شون تابستان آمده بودند و کار را دیده بودند و خوششان آمده بود برای کار. اغلب‌شون هم چون دانشگاه آزاد بودند و می‌گفتند ما هزینه‌ها رو گردن خانواده‌هامون می‌اندازیم می‌خواستن تابستان یه کمکی باشه برای ترم جدیدشون یا خرج روزانه‌شان را در آورند.

در کار شما چه برخوردهایی با یک زن می‌شه؟

اوایل چون خودم به بازار نمی‌رفتم، فکر می‌کردم بازاری‌ها خیلی دپدشون تغییر کرده نسبت به زن‌های شاغل. اما دیدم نه اینطور نیست و مردها همون دید منفی قدیمی را دارند. برای من نسبت به سنم برخوردها با من فرق داشته، اما می‌بینم دخترهای جوانی که می‌یان، بازاری‌ها یه جور دیگه فکر می‌کنند. فقط دو یا سه بار اول، فرد رو به خاطر کارش قبول دارن، ولی دفعه‌ی چهارم فقط به خاطر لحظاتی که با هم باشند، قبولش دارند، حتی اگر کارش بد باشه. فقط واسه اینکه طرف دو ساعتی تو مغازه باشه. همین که شماره‌ی تماس طرف رو داشته باشه، کافیه؛ حالا اگر کار را هم نرسوند ایرادی نداره. بعضی زن‌ها هم از این قضیه سوء استفاده می‌کنند.

فقط گفت‌وگو شکل می‌گیره یا رابطه هم هست؟

نه خب فقط گپ نیست و پیش می‌ره. حتی اینکه طرف همسر هم داشته باشه. انگار دیگه مهم نیست. تعهدها اصلاً برای مردها و زن‌ها مهم نیست.

این مسأله هست که کسی به خاطر اینکه کار داشته باشد به این درخواست‌ها پاسخ مثبت دهد؟

یعنی هیچ کس از شما تولیدکننده‌ها حمایت نمی‌کند؟
نه.

این گرانی‌ها و حذف یارانه‌ها چقدر روی کارتان تأثیر داشت؟

خیلی تأثیر نداشت. چون کلیس خیلی چیز ضروری زندگی نیست. الان خریداری که از من جنس می‌خره، بازار این را از من دو هزار تومن می‌گیرد این جنس رو ۵ هزار تومان می‌فروشد و الان ۵ هزار تومان خیلی به چشم نمیاد ولی اگر یه دفعه دو برابر می‌شد به چشم میومد.

پارچه خیلی گرون شد؟

قبل عید یک بار گرون شد که ما قیمت‌ها رو کشیدیم بالا.

مونتاز کارها می‌گفتند کار را گران کن. دستمزد را گران کن. گفتم

نه قبل از عید به خاطر پارچه هزار تومان گران کردیم. بعد عید

هم هزار تومان دستمزد شماها را می‌کشیم بالا.

در این یک سال چقدر افزایش پیدا کرد؟

افزایش زیاد نبود. حساب کن تقریباً صد تومان در هر کار اضافه‌تر

شده. کاری را که پارسال دونه‌ای دویست تومان می‌دوختند

امسال ۳۰۰ تومان می‌دوزند. بیشتر به این کار عادت کردند چون

کار سلیقه‌ای است. یعنی نمی‌توانند روی ۵۰۰ هزار تومان درآمد

ماهانه حساب کنند. ماهیانه حداکثر درآمدشون ۲۰۰ هزار تومان و

یا ۲۵۰ هزار تومان می‌شه.

این که اصلاً چیزی نمی‌شه! نه؟

می‌دونم ولی کاجی به از هیچیه.

چند درصد از این خانم‌ها که کار می‌کنند سرپرست‌اند و خرج

زندگی رو می‌دهند؟

چون مبلغ قابل توجهی نیست شاید آن‌ها یک مدتی بیایند. ولی

بیشترشون زود این کار رو رها می‌کنند و می‌رن مثلاً سراغ

نظافت‌چی شدن. سراغ کاری که بدانند که هر ماه ۴۰۰ تومان

می‌گیرند.

من فکر می‌کنم که ما مثل آهن‌های گداخته‌ای هستیم که با

چکش به‌شان شکل می‌دهند...

[دختر جوانی وارد شد و در مورد سهمیه‌ی یکی از خانم‌های

مونتاز کار سوال کرد و مکالمه‌ی ما نیمه‌تمام ماند.]

- پس چه کار کنیم؟

- باید صبر کنیم آقای ر... بیاید.

- برای مریم بُرش زدی.

- دوجین براش گذاشتم.

- نه برایش ۵ تا بگذارید. نداریم.

وقتی خودم باشم و دارم کار می‌کنم، در کار خانه کمک می‌کنه

ولی الان اومدم اینجا و اون تا ظهر خونه است، چون من نیستم

کار نمی‌کند. البته بستگی به حالش داره و یه وقت‌هایی کار

می‌کند. البته مرد که بیکار شود خیلی به مرد ضربه می‌خورد. یک

بار که رسیدم خانه پسرم گفتم مامان اومد و من گفتم نه بابا

اومد. خیلی بهش برخورد و گفتم هنوز جای بابا را نگرفتی. دو سال

پیش که درآمدش خوب بود ما خیلی خوب خرج می‌کردیم. ولی

الان که من هستم باز مثل قبل نشده. حس می‌کنم مردها

پول‌هاشون برکتش بیشتر است. البته گرانی هم نسبت به دو سال

پیش بدتر شده است.

شوهرتون رو این درآمد نظارتی داره؟

نه. از اول هم دوست نداشتم دخالت کنه چون سرمایه هم از

خودش نبود. شاید اگه یک میلیون سرمایه‌ی اولیه از خودش بود

پیگیری می‌شد. روز اول هم که کارم را شروع می‌کردم، می‌گفت

مطمئن باش که کارت نمی‌گیرد. بهم موج منفی می‌داد که تنها

کسی که از کار تو سود می‌بره، کلیس فروش و پارچه‌فروش و

بقیه هستند. ولی ظرف یک سال ۴ تا ۵ میلیون سود داشتم. که

همه را خرج کردم و سرمایه‌ی اولیه را هم می‌توانم برگردانم.

می‌شود ماهی ۵۰۰ یا ۶۰۰ تومان.

حالا شوهرت خوشحاله از اینکه کارتون گرفته؟

هنوز نه. همیشه یه جو ناامیدی بوده در خانه‌ی ما. تازه تازه دارم

خودم را باور می‌کنم. شاید به خاطر جو منفی خانه بوده. اگر

شوهرم بگه این کار داره راه می‌افته.

فکر می‌کنید چقدر امکانش هست یه زن در جامعه کار را شروع

کند؟

اول که کار رو شروع کردم گفتم چه خوب که می‌شه با یه تفنگ

چسبی و مقدار کمی پول کار را شروع کرد که درآمد داشته باشه.

به نظرم کسانی که فکر کارآفرینی دارند می‌توانند مثلاً توی

همین بازار تهران که آدم می‌ره می‌تونه ایده‌ی کار پیدا کنه. ولی

متأسفانه کارهای دلّالی خیلی راحت‌تر از تولیدی است. یه سری

پخش‌کننده هستند که کار را ارزان‌تر اما نقدی می‌خرند ۵۰ جین

را با دو تومان استفاده می‌خرند ولی همون کار را با سود بیشتر

می‌فروشند. یعنی تولیدکننده را در بازار له می‌کنند. کاری را که

از من می‌خرند ۲۰ تومن به شهرستان‌ها می‌فروشند ۳۰ تومن. ده

تومن استفاده می‌کند در حالی که من تولیدکننده فقط ۵ تومن

سود کرده‌ام. این کار دیگر دولت باید حمایت هم بکند.

تولیدکننده هر چه بدود نمی‌تواند خودش را بکشد بالا.

از این دو رنگه‌ها می‌زنیم، ساتن دو رنگه‌ها ...

- چه اندازه برش بزنم؟

- پایه‌ها ۱۶ رویش نصف بشه... گل‌هاش هم ۸ سانت از مشکی.

...

ببخشید تا شما کارتان را انجام دهید، می‌شود با این خانم‌ها هم

صحبت کنیم؟

اعظم خانم تازه اومده با ما همکاری می‌کنه. آرایش‌گر هم هست.

کار آرایش‌گری را داری این کار را هم انجام می‌دی؟ کدام یک را

بیشتر دوست داری؟

آرایش‌گری درآمدش بیشتره راحت‌تره.

پس چرا اومدی این کار را انجام می‌دی؟

چون کار هنری را دوست دارم. نه! راستش توی این منطقه

مشتری آرایش‌گری هم کمه. درآمد کمه باید بیکار بشینم تا

شاید یک مشتری بیاد. خب می‌آیم اینجا. یک سالی هست که

مرتب می‌آیم. من کار را می‌برم برای این و اون. پخش‌کننده‌ی کار

هستم.

می‌تونی از مشکلات کار بگی؟ از خانم‌هایی که برایشان کار

می‌بری؟

اکثراً قشر کم‌درآمد هستند که مجبوراند کار کنند. من جایی که

می‌برم از اینجا محروم‌ترند. اکثراً شوهران‌شان معتاده، بیکاره. بچه

زیاد دارند. یک جوری باید خرج زندگی‌شون را در بیارن. زنا‌ی

آنجا خیلی بیچاره‌اند.

در اینجا خانم‌های دیگر هم ساکت ننشستند و وارد صحبت

شدند.

فاصله‌ی آنجا تا اینجا چقدر است؟

- ده دقیقه با ماشین. باور می‌کنی اینجا نزدیک استان تهران

هستیم، ولی از دهات بدتره. مرده معتاده زنش کار می‌کنه ولی باز

سرش غر می‌زنه.

- مرداشون هیچ کار نمی‌کنن حرف هم برای همسران‌شان در

می‌آورند.

- توی این منطقه کلاً خانم‌ها کار می‌کنن. آقایون کلاً بیکارند.

- ما زندگی‌مون این جوری شده، پسر غر می‌زنه که خودت باعث

شدی.

- خداییش شوهرم دبیر بازنشسته است. از اول من چیز زیادی

ازش نخواستم. با همان شغل دبیری من خودم کار کردم تمام

پولش را کتاب چاپ کرد بعد ماشین خرید. و هر چه من کار

کردم شوهرم از بین برد. دخترهایم می‌گویند خودت از اول کار

کردی بابا عادت کرد. باید می‌نشستی.

چند تا بچه داری؟

- سه تا دختر

دخترات هم کار می‌کنن؟

- دختر بزرگم مربی آموزشگاه است. دختر دومم طلاق گرفته

شوهرش معتاد بود. رفته مارلیک آنجا هم آموزشگاه دارد و هم

درس می‌خواند. بنده‌خداها برای مردها کار نیست. همه‌اش

کارهای سنگین است.

نمی‌تونی که جایی را بگیری که درآمد بیشتری داشته باشی؟

برای آرایشگاه باید سی چهل میلیون داشته باشی یه جای شیک

بگیری تا درآمد داشته باشی.

شوهرتان با کارکردنتان مشکل نداشته؟

چرا هنوز هم مشکل داره. ماشا الله که خودشان که کار نمی‌کنند

با کار کردن ما هم مشکل دارند. می‌گویند باید ساعت ۶ توی

خونه باشی ... می‌گویند کار نکن ولی نمی‌گویند چیزهایی را که

لازم داریم چگونه باید تهیه کنیم. با کدام پول زندگی باید کرد؟

می‌گویند نخور نبوش و هیچ کار هم نکن. وقتی دختر من جوان

است نمی‌توانم به آن‌ها بگویم که نبوش. دخترام را طوری بار

آوردم که دستشان توی جیب خودشان باشد.

فکر می‌کنید که مهمه که زن‌ها دستشان توی جیبشان باشد؟

موقعی که ازدواج کردیم پول را می‌گذاشت توی کشو. یک بار

گفت چرا پول‌ها زودتمام شده. من بهم برخورد. تمام قرون قرون

خرج‌ها را نوشتیم. از آن روز من از شوهرم پول نگرفتم. نگفتم به

من پول بده. بعد خودم رفتم دنبال کار. خواهرم طلاق گرفته بود

که ...

- خیلی مفیده که دستش توی جیب خودش بره

- من از شوهرم جداشدم. مجبورم که کار کنم.

- کمیته‌ی امداد کمک کرده ولی حالا شروع کردم خودم کار

کنم. دوس داشتم خودم هم یک کمی پول داشته باشم.

می‌خواهم برای بچه‌ام چیزی بخرم.

در حد یک آب باریکه بوده. من اگر این پول را ...

کمیته امداد چقدر کمک می‌کنه. ماهی ۳۲ تومان. وقتی یارانه‌ها

آمده دیگه کمک غیرنقدی نمی‌دهند ...

شوهرم معتاد بود. با خواهرم زندگی می‌کنم. او آرایش‌گر است.

من توان کار زیادی ندارم. پایم را تعویض مفصل کردم. این کار را

با عشق انجام می‌دهم... من آرتوروز دارم سرم گیج می‌رود. آنقدر

نقش بازی می‌کنم که شوهرم کمک کند... یک جین می‌برم تا

کودک غیر قانونی حق با سواد شدن ندارد!؟

گفت و گو با معلمی که به جای معلمی سبزی پاک می‌کند

دیگر در کوچه پس کوچه‌های شهرک‌های اطراف تهران، اثری از مدارس خودگردان افغان دیده نمی‌شود. مدارسی که در زیرزمین‌ها با همت جوانان باسواد مهاجر افغان برای سوادآموزی کودکان هم‌وطنشان ایجاد شده بود. این مدارس بسته شدند چرا که افغان‌ها باید به کشورشان برمی‌گشتند. در کنار بستن مدارس خودگردان، همان سال‌ها شهرداری ترفندی هم به آن‌جا اوهایی زد که به بچه‌های افغانی درس می‌دادند. گفته بودند بیابید لیست بچه‌های افغان را بدهید تا ما سرانه‌ای به شما بدهیم. بعد هم معلوم شد تمام کسانی که اسمشان را به شهرداری داده بودند به افغانستان برگردانده شدند.

مدارس بسته شدند اما مهاجران به افغانستان برگشتند یا اگر هم به زور فرستاده شدند بار دیگر با تحمل هزینه‌های گزاف بازگشتند. چرا که در افغانستان جنگ‌زده هنوز امنیت وجود ندارد، هنوز کاری نیست که بتوان با آن گذران زندگی کرد. شرایط آنقدر بد است که دشواری‌های زندگی در ایران را به جان می‌خرند و باز می‌گردند و در این گیرودار رفت و آمد و "کارت اقامت" و "مهاجر غیرقانونی" و "دیپورت" و "بازگشت" و ... این کودکان هستند که از تحصیل محروم می‌شوند. این کودکان هستند که به جای درس و تحصیل و بازی، باید کار کنند. در خیابان‌ها در میان زباله‌ها دنبال جمع‌آوری ضایعات باشند یا به دستفروشی و فال فروشی و... بپردازند و به جرم فرزند "مهاجر غیرقانونی" بودن باید از تحصیل محروم شوند.

یکی از معلمان سابق این مدارس را پیدا کردیم. با او به گفت و گو نشستیم. از تعطیلی مدرسه اش گفت. این تعطیلی آن چنان تاثیر بدی روی او داشت که نمی‌توانست به راحتی از آن صحبت کند. می‌گفت با من آن گونه رفتار کردند که دیگر تا زمانی که در ایران هستم فکر آموزش دادن را هم نمی‌کنم. وقتی مدرسه را بستند بهشان با خنده گفتم:

ساعت ۵ تمام می‌کنم می‌آورم و بعد یک جین دیگر. اگر دو جین را باهم ببرم استرس می‌گیرم و نمی‌توانم کار کنم. من یک ماهه کار می‌کنم. برش می‌زنم. شوهرم نمی‌گذاشت کار کنم ولی الان بیکاره. دیگه اعتراضی نمی‌کنه.

کارش چی بود؟

توی موسسه سرویس رفت و آمد می‌داد. صاحب‌کارش دو ماه حقوق نداد. حالا اومده بیرون. دو ماهه توی خونه نشسته. یا اون باید توی خونه بشینه یا من. دعوامون می‌شه.

راضی هستی؟

- از توی خونه ماندن بهتره. من جمع‌های هم توی خونه نتونستم بمانم. به شوهرم گفتم. نمی‌خواهی دنبال کار بری؟ گفتم نه توی سن من دیگه چه کاری هست؟

- توی این سی سال زندگی این را فهمیده‌ام که باید همه چیز را از شوهرت بخوای. وقتی قانع باشی به هیچ چیز نمی‌رسی... (اینها برای چندتا کار است؟ این‌ها را دوتا دوتا بشمریم برای یک کار...)

- من همه چیز می‌خواهم هیچ چیز هم بهم نمی‌رسه

- وقتی می‌گویدی همینه که هست، چه کار کنیم با آن‌ها درگیر شویم و کتک کاری کنیم؟

- وقتی می‌بینم شوهرم توانایی درآوردن پولش همینقدره. چقدر ازش بخوام...؟

- خدا پدر خانم... را بیمارزد. اینجا دور هم جمع می‌شویم. هم کاری می‌کنیم و کمی درآمد داریم و هم مدتی از جار و جنجال‌های خانه دوریم.

- راست می‌گویدی. زن خوبی است. پولمان را به موقع می‌دهد.

...

دل‌هایشان پر درد بود از بیکاری و فقری که هر روز درگیری و کتک‌کاری و دعوا را در خانه‌هایشان دامن می‌زند. از اعتیاد که بی‌آمد بیکاری است، از همسرانی که درک‌شان نمی‌کردند. پذیرفته بودند که کار همین است و درآمد اندک کار را پذیرفته بودند؛ چرا که گزینه‌ی دیگری نداشتند.

[۱]. این مصاحبه در بهار ۱۳۹۱ انجام شده است.

چرا. منظورشان این بود که آموزش و درسی درکار نباشد. بچه‌ها نباید در کنار قرآن، سواد یاد بگیرد. می‌گفتند "به هیچ عنوان حق آموزش ندارید. بچه‌ها اگر قانونی هستند باید بروند مدارس دولتی و اگر غیرقانونی هستند باید برگردند افغانستان". گفتم. آخر به بچه‌ای که سواد ندارد من چه بیاموزم؟ عربی قرآن را یاد بگیرد ولی نفهمد، چه فایده‌ای دارد؟ مگر نمی‌گویید قرآن بزرگترین مرجع است. آیا نباید آن را فهمید؟"

چقدر با این سیاست توانستند مهاجران غیرقانونی را به افغانستان برگردانند؟

صفر. فقط یک تعداد بچه‌ی بیسواد باقی ماندند.

از شرایط زندگی برایمان بگو

پدرم به دلیل جنگ‌ها و مسایلی که در افغانستان به سرمان آمده بود، بیماری اعصاب داشت و مادرم مجبور شد از سال ۷۰ شروع به کار کند. با سه چهار تا بچه مدرسه رو و تامین هزینه‌های زندگی سخت بود. این طوری بود که مادرم سبزی پاک کردن را شروع کرد.

عمویم سبزی می‌آورد و ما پاک می‌کردیم و عمویم می‌برد همین اطراف خانه‌مان می‌فروخت تا کم کم حال پدرم بهتر شد ولی از همان موقع تا حال سبزی پاک کردیم. مادرم آنقدر سبزی پاک کرده بود که کمرش خم شده بود تا وقتی که شرایط جور شد که از ایران برود. من ازش خواهش کردم که برود. گفتم تا کی می‌خواهی اینجوری کار کنی. اینقدر سبزی پاک کنی که بمیری و بعد پدر، خدای ناکرده بمیرد و... و همه‌مان زیر بار سبزی پاک کردن بمیریم. الان مادرم و خواهر رفته‌اند اروپا. شرایطشان خوب است. دیگر کار نمی‌کند. حقوقی بهش می‌دهند، بیمه شده و همه چیزش رایگان است. از همه نظر ساپورت می‌شود.

اما من هنوز توی زیرزمین می‌نشیم تنه‌ها، رادیو پیام گوش می‌کنم و سبزی پاک می‌کنم. خوب یک دختر مجرد افغان که

"حالا که تمام جوی‌ها در ایران کنده شد، لوله‌های گاز به تمام ایران رسید، دیگر احتیاجی به "افغانی" ندارید... پس بگذار بچه‌های مهاجر بی‌سواد بمانند تا نسل بعدتان هم کارگر بی‌سواد و ارزان "افغانی" داشته باشد.

از او پرسیدم به چه جرم و اتهامی مدرسه را بستند؟

گفتند: "کارتان غیرقانونی است. کسی که کارت ندارد نباید درس بخواند."

اما مگر درس دادن به بچه‌ها، باسواد کردن آنها، از توی خیابان‌ها جمعشان کردن جرم است؟ کار من غیرقانونی نبود. کدام قانون می‌گوید نباید بچه‌ای درس بخواند؟ بهشان گفتم:

"اگر به بچه‌ها درس یاد ندهم این بچه‌های کار بی‌سواد در جامعه‌ی شما چه خواهند شد؟ اینها که می‌روند از توی سطل زباله آشغال جمع می‌کنند و از نظر شما بی‌فرهنگ هستند، ذاتا که بی‌فرهنگ نیستند. شما نمی‌گذارید درس بخوانند و سواد یاد بگیرند. می‌دانید اینها چقدر باهوشند و چه استعدادی دارند؟ چقدر دوست دارند درس بخوانند. بیشتر اینها اینجا به دنیا آمده‌اند. اینها، ماها، ایرانی هستیم. هنوز یک قرن نشده که افغانستان از ایران جدا شده ... آیا این بد است که من آموزش بدهم تا این بچه‌ها راه صحیح زندگی را بیاموزند؟ این بچه‌ها در کنار بچه‌های شما بزرگ می‌شوند ..."

اما آنها خواستند که این بچه‌ها در همان سطح "افغانی" بمانند. بی‌سواد باشند. گفتند دیگر حق ندارید آموزش دهید. حتا کلاس قرآن را هم بستند. خیلی دوندگی کردم تا همان کلاس قرآن را هم داشته باشم. باید امتحان می‌دادم، می‌رفتم وزارت خارجه و خلاصه از هفت خان می‌گذشتم تا مجوز کلاس قرآن را می‌گرفتم. ولی پیگیری نکردم. چون گفتند:

"فقط حق آموزش قرآن را داری. نباید ببینیم بچه‌ای در کلاست مداد دستش باشد؟!"

نگفتند چرا نباید بچه‌ها در کلاس قرآن مداد دست بگیرند؟

کرده است. می‌گوید وقتی کفش از پایم بیرون می‌رود نمی‌فهمم. نتوانستیم او را پیش دکتر متخصص ببریم با این ویزیت‌های گران و دارو... حالا خیلی ضعیف شده است. الان هفتاد سالش است ولی هنوز ازش کار می‌کشیم.

چطور شد معلم شدی؟

اول خواهرم معلم شد. او خیلی باهوش بود. خیلی هم سختی کشید. من یک هزارم خواهرم هم سختی نکشیدم. درس خواندن دختران را او در خانواده رسم کرد. تا قبل از اینکه او به مدرسه برود در خانواده‌ی ما نمی‌گذاشتند دخترها مدرسه بروند. خواهرم خودش رفت ثبت نام کرد. به مدیر مدرسه گفته بود که می‌خواهم مدرسه بیایم. با لباس خانه رفته بود. مدیر گفته بود برو با بزرگترت بیا. شما کارت ندارید؟ تو نمی‌توانی درس بخوانی. گفته بود پس چرا برادرم درس می‌خواند؟ من هم می‌خواهم درس بخوانم. بعد که فامیل فهمیدند او مدرسه می‌رود، تمام اقوام دخالت کردند که او را از مدرسه بیرون بیاورند. ولی برادر بزرگم نگذاشت. تنها فردی بود که در مقابل همه ایستاد و گذاشت ما درس بخوانیم. بعد، دیگر سیل دختران فامیل بود که به مدرسه رفتند.

من درس خواندن را سال ۷۳ شروع کردم. البته خواندن تمام کتاب‌ها را بلد بودم ولی نوشتن را نمی‌دانستم. عاشق درس خواندن بودم. یکی از برادرانم نمی‌گذاشت. برادر دیگرم گفت چه طوری می‌خواهید جوابش را بدهید و از من حمایت کرد. این طوری بود که من هم به کلاس نهضت رفتم و با سواد شدم. نمی‌دانید با چه سختی درس خواندم. خودم رفتم اسمم را نوشتم. همین برادر بزرگم و مادرم کمکم کردند تا توانستم درس بخوانم. سبزی پاک کردم و تا سوم دبیرستان رشته‌ی تجربی درس خواندم و با این شرایط دیپلم گرفتم. دوست دارم در رشته‌ی زمین شناسی یا مامایی درس بخوانم. خواهرم دانشگاه قبول شد دوبار. ولی نگذاشتند برود. تازه اگر ما دانشگاه هم برویم وقتی لیسانس بگیریم باید از ایران برویم. یک روز بعد از لیسانس نمی‌توانیم در ایران بمانیم. بعد از این که نتوانست دانشگاه برود

نمی‌تواند از خانه خارج شود. اما وقتی مدرسه داشتم وضع فرق می‌کرد.

روزی چند بسته سبزی پاک می‌کنی؟

بستگی دارد. الان که وضع فروش خوب نیست روزی حدود هزار بسته‌ی کوچیک درست می‌کنم.

برای این هزار بسته چقدر درآمد داری؟

بیست تا بیست و پنج هزار تومان بعضی روزها سی هزار تومان. من، برادرم، زن برادرم، پدرم و برادر کوچیکم همه درگیر این کاریم.

یعنی ۵ نفر آدم کار می‌کنید و فقط روزی سی هزار تومان درآمد دارید؟

بله. تازه برادرم می‌رود از سر باغ سبزی می‌آورد که این قدر درآمد داریم.

روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

از ۶ صبح تا ۴ بعد از ظهر.

بعضی وقت‌ها هم از دیگران کمک می‌گیریم. خانم برادرم الان باردار است و نمی‌تواند مثل قبل کار کند. در همسایگی‌مان خانمی بیوه هست که کمک می‌کند. برای هر بسته‌ی کوچک ۲۰ تومان بهش می‌دهیم.

سبزی خاصیتش این است که درآمدت روزانه است. کار کردی پول داری، کار نکردی پول نداری. اما نمی‌صرفد. سبزی خراب می‌شود. ماندگاری ندارد. ضرر دارد. راه دیگری هم نداریم. پدرم اگر هم برود کارگری کند نمی‌تواند پولش را بگیرد. سال‌ها در افغانستان خودمان کارگر داشتیم حالا برایش سخت است که کارگری کند. چند سال قبل سبزی را تعطیل کردیم. رفت یک جایی کارگری کرد پولش را ندادند. دیگر نرفت. پدرم خیلی از لحاظ بدنی قوی بود از پارسال مریض شد فکر می‌کنم سگته

شانس آوردم یک پول قرعه کشی بردم. اگر آن پول نبود نمی‌توانستم جای بهتری بگیرم. برای کار خیر، همیشه دست خدا همراهان بوده است. به بچه‌ها گفتم نفری ۵ هزار تومان بیاورند تا کلاس را عوض کنیم. صد هزار تومان جمع شد. اسمم را در آن قرعه کشی نوشتم. ماه بعد که باید جابه جا می‌شدیم قرعه‌کشی صندوق تعاونی محله را بردم، حدود ۹۳۰ هزار تومان. این طوری بود که توانستم جای بهتری بگیرم و کار را ادامه بدهم. زمانی که مدرسه را بستند، نمی‌دانم با چه مجوزی، حدود ۹۰ تا شاگرد داشتم.

از خیلی‌هاشان پول نمی‌گرفتم. آنهایی که پدر نداشتند. آنهایی که پدرسخت‌گیر داشتند که به خاطر پول سختگیری می‌کردند یا با خاطر حجاب و می‌گفتند که چون بچه‌ها دخترند نباید از خانه بیرون بروند و ... به همه‌ی این جور بچه‌ها رایگان درس می‌دادم یا کمتر می‌گرفتم. باعشق درس می‌دادم. تفاوت نمی‌گذاشتم بین آن که پول می‌داد و آن که رایگان بود. حتی اگر درس هم نمی‌خواند سعی می‌کردم وادارشان کنم درس بخوانند. خیلی‌هاشان پدر معتاد داشتند. ماهی دوهزار تومان می‌گرفتم. الان چند تا مدرسه‌ای که هست می‌گویند ماهی بیست هزار تومان می‌گیرند. مال خانم... همان که رفته بود آدرس مدرسه ما را داده بود و باعث شد که مدرسه ما بسته شود.

از شاگردانت بگو.

بیشتر شاگردان من بچه‌های کار بودند. بچه‌ی ۷ یا ۸ ساله را ساعت ۸ شب توی کوچه مشغول کار می‌دیدم، فال می‌فروخت. خانواده‌اش مجبورش می‌کردند کار کند. بیشترشان نان خشکی بودند. خیلی از خانواده‌ها به درآمد بچه‌ها نیاز داشتند اما خیلی‌هاشان از روی عادت بچه‌شان را سرکار می‌فرستادند. چون بچه‌ی فامیلشان می‌رفت او هم بچه‌اش را می‌فرستاد سر کار. من در باره‌ی کار بچه‌ها راه می‌آمدم. می‌گفتم بچه‌ای که درس می‌خواند نباید از کارش بزند. برای این که بگذارند بیایند مدرسه. بعضی وقت‌ها چرخ‌شان را جلوی مدرسه می‌گذاشتند و می‌گفتند می‌خواهیم بیاییم درس بخوانیم. می‌گفتم بیایید. در را باز

شروع کرد به باسواد کردن بچه‌ها. مدرسه را باز کرد و دو سه سال بعد من هم شدم همکار خواهرم.

از تجربه‌ی خودت، از معلمی بگو.

تجربه‌ی خیلی خوبی بود. من هفت سال معلم بودم. الان دو سال است که مدرسه‌ام بسته شده و کارگری می‌کنم. زمانی که وارد کلاس می‌شدم اگر بزرگترین مشکل را داشتم فراموش می‌کردم. باور کنید حتی وقتی به بچه‌ای کثیف و دست و صورت نشسته نگاه می‌کردم، احساس می‌کردم که زنده‌ام.

در آن روزها از ساعت ۶ صبح بیدار می‌شدم تا ده سبزی پاک می‌کردم. چون می‌گفتند باید پاک کنی. ده صبح با خواهرم می‌رفتم مدرسه بدون این که نهار و صبحانه بخورم تا ساعت ۴ عصر هم درس می‌دادم. باور کنید نه سردرد می‌گرفتم نه خستگی سرم می‌شد. احساس می‌کردم آن ساعتی که در مدرسه با بچه‌ها مشغولم اصلاً جزو ساعات تلف شده‌ی عمرم نیست. اصلاً توی این ۷ سال پیر نشدم. زمانی که می‌توانستم به بچه‌ای نشستن را یاد بدهم (آخر آنها نمی‌نشستند همه‌اش می‌ایستادند) خودکار و مداد گرفتن را یادش می‌دادم، احساس می‌کردم وارد مرحله‌ی بالاتری از زندگی‌ام شده‌ام. جایگاهی که نمی‌توانم وصفش کنم. آرزو می‌کنم بار دیگر معلم بودن را تجربه کنم.

چند تا دانش آموز داشتی؟

من کارم را با ۱۵ دانش آموز کلاس دومی شروع کردم. همان سال من خودم داشتم سوم دبیرستان را می‌خواندم. توی یک زیرزمین کوچک ۹ متری. دو تا کلاس داشتیم. پرده زده بودیم کلاس‌ها را جدا کرده بودیم. پول پیش کرایه این جا را دوستان کمک کرده بود.

نزدیک یک سال اینجا بودم. بچه‌ها بدون نیمکت و موکت می‌نشستند و درس می‌خواندند. سر سال دانش‌آموزانم شدند سی چهل تا. سخت بود. دیگر مدرسه را کردم سه شیفِت دو ساعته.

است. به نظر من خانواده‌ها باید بدانند که زندگی خودشان که فنا شده زندگی فرزندشان را فنا نکنند. ولی خیلی از آنها به خاطر نان از علم گذشته‌اند. باید حساب بچه‌ها از پدر و مادرشان جدا باشد. بچه‌ها بدون هیچ اما و اگر باید درس بخوانند، آن هم بدون پرداخت پول. می‌دانید مدارس دولتی از بچه‌های مهاجر قانونی چقدر پول می‌گیرند. برای اکثر خانواده‌ها امکان پرداخت چنین پول‌هایی نیست. کاش روزی برسد که هیچ بچه‌ای از تحصیل محروم نباشد.

می‌گذاشتم تا هم از چرخشان مواظبت کنم و هم آنها بتوانند درس بخوانند. بیشتر مادرها بی‌سواد بودند اما می‌خواستند که بچه‌هایشان به خصوص دخترانشان درس بخوانند.

من هم با آنها همکاری می‌کردم. این اواخر از پسرها ۵ هزار تومان می‌گرفتم. و از دخترها دو هزار و پانصد تومان. با این شیوه کار می‌کردم چون فکر می‌کردم در آینده هیچ مادری نباید بی‌سواد باشد. وقتی درس می‌خواندند برایشان جوری از آینده گفته بودم که عاشقانه درس می‌خواندند. من خانه‌ی دانش‌آموزانم نمی‌رفتم، ولی وارد روح و روانشان می‌شدم و می‌کشاندمشان مدرسه. الان که مدرسه بسته شده، همه به خیابان‌ها برگشته‌اند. هنوز هم گاهی آنها را در خیابان می‌بینم. می‌گویند خانم کی مدرسه را باز می‌کنی. فقط اشک در چشمانم حلقه می‌زند و با بغض می‌گویم: "نمی‌گذارند!"

توی این هفت سال شاید ۵۰۰ نفر بی‌سواد را باسواد کردم. تا پنجم درس می‌دادم. مدرسه دولتی ما را به رسمیت نمی‌شناخت. ولی در واقع می‌شناخت. بچه‌ای که می‌آمد پیش من تا کلاس سوم می‌رفت مدرسه دولتی او را قبول می‌کردند و تعیین سطح می‌کردند و سرکلاس چهارم می‌نشست. البته اگر کارت اقامت داشت. آنها کار ما را می‌شناختند. می‌دانستند بچه‌ها، خوب درس یاد گرفته‌اند.

اگر بخواهم در یک جمله بگویم معلمی شغل نیست عشق است. وقتی ساعت ۴ مدرسه خالی می‌شد من متوجه می‌شدم که چقدر مشکلات دارم. باید بروم خانه و دوباره همان وضع و...

فکر می‌کنی که برای حل مشکل تحصیل کودکان مهاجر چه راه حلی هست؟

درس خواندن در همه‌ی جهان برای بچه‌ها آزاد است. هیچ کس نباید جلوی آموزش کسی را بگیرد. اما می‌گویند ما اینجا غیرقانونی هستیم. آن ور افغانستان هم کار نیست. اگر بتوانی روزی ۵۰ افغانی در آنجا در بیاوری، می‌توانی زندگی کنی. ولی کار نیست، درآمد نیست. اگر مهاجران بتوانند برگردند خوب

شرایط کار زنان کارگر ایران

در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم

سارا صدیق

به ندرت می‌توان اثری از زندگی و تلاش زنان فرودست در کتاب‌های تاریخ یافت. در تاریخ و تاریخ‌نگاری مرسوم، این زنان جایی ندارند، همان‌گونه که نقش موثرشان در جامعه نیز به هیچ‌انگاشته می‌شود. اگر هم در کتاب‌های تاریخی صحبتی از زنان شده است، زنانی از بالاترین اقشار و طبقات حاکم مد نظر بوده‌اند: شاهزاده خانم‌ها و زنان اشراف و نحوه‌ی زندگی و پوشش و ... گاهی هم از زنان فاحشه صحبت شده است. اما از زنان کارگر، آنان که در تولید اجتماعی و اقتصادی جامعه شان نقش موثری داشته‌اند، بسیار کم سخن گفته شده است. البته عجیب نیست. بسیاری از آثار باقی‌مانده از قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم، سفرنامه‌های مردان سیاحی است که به ایران سفر کرده‌اند یا مردان تاریخ‌نگاری که زن تنها برایشان ضعیفه‌ای بیش نبوده است که عقل ندارد.

حتا در تاریخ مکتوب مبارزات کارگری در ایران و شاید جهان هم کمتر نشانی از این زنان و تلاش‌هایشان می‌یابیم.

در این مختصر می‌خواهیم کنکاشی داشته باشیم بر نقش زنان کارگر ایرانی در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم و می‌خواهیم رد آنان را بیابیم و نقش موثر آنان را در اقتصاد جامعه نشان دهیم. هر چند منابع بسیار اندکی در دست داریم.

در قرن ۱۹ صنایع دستی، خانگی و مانوفاکتوری در ایران رواج داشت. صنعت پیشه‌وری در ایران هم‌تراز سایر کشورهای جهان بود و در برخی صنایع، حتا سرآمد و برتر از کشورهای اروپایی. در شهرهای تبریز، یزد، کاشان، قزوین و ... صنایع فلزی، شیشه‌سازی، سپرسازی، نعل‌سازی، سفال و ظروف چینی و پارچه بافی رواج داشت. محصولات مانند پارچه‌های زربفت، پنبه‌ای، ابریشمی، پشمی، ماهوت، قالی، کفش، اسلحه، جواهر، صنایع خاتم کاری و حکاکی از جمله کالاهایی بوده که تا قبل از

اکتشاف و تولید نفت در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۱ میلادی به انگلستان، روسیه و سایر نقاط دنیا صادر می‌شد. (۱)

شاردن نقل می‌کند که پارچه‌بافی‌های شهر یزد روزانه به دو خروار ابریشم نیاز داشته‌اند. پارچه‌های پشمی و نخی نیز در این شهر بافته می‌شده است.

خشکبار نیز از اقلام عمده‌ی صادراتی کشور بود که نسبت آن از ۳ درصد در سال ۱۸۸۹ به ۱۸ درصد در سال ۱۹۱۰ افزایش یافت.

"مطابق اسناد تجارت خارجی ایران که در کتاب «تاریخ اقتصادی ایران» چاپ شده است، بیش از نصف تجارت این دوره را تولیدات گیاهی، خشکبار، پنبه خام، برنج، یک چهارم آن را تولیدات حیوانی خام (مثل پیله ابریشم، پوست و پشم) و چیزی کمتر از یک چهارم آن را صنایع (مثل فرش، منسوجات ابریشمی، نخی، پشم و چرم) تشکیل می‌داد. به گفته عیسوی، «گسترش بازار صنعت فرش در کشورهای خارجی، این صنعت را به سودآورترین صنعت تبدیل نمود که قسمت عظیم سرمایه داخلی و خارجی را جذب کرد و تا سال ۱۹۱۴، ارزش صادراتی آن به یک میلیون لیر رسید.» (۳)

در دوره‌ی قاجار ورود کالاهای انگلیسی و هندی و ... به ایران شتاب بسیاری یافت و در مقابل صدور کالای خام اوج گرفت. ورود کالاهای ارزان قیمت خارجی تاثیر مخربی بر صنایع و زندگی کارگران ایران در این سال‌ها گذاشت. "کنسول انگلیس در سال ۱۸۵۰ خبر می‌دهد که دستگاه‌های بافندگی کاشان از ۸ هزار به ۸۰۰ عدد تقلیل یافت." اما همچنان تا اواخر دوره‌ی قاجار پارچه‌های ابریشمی، زربفت، پنبه‌ای، قالی، نمد شال کرمان، شمشیر و سلاح و ادوات چرمی، میناکاری و ... از جمله کالاهایی بودند که صادر می‌شدند. لرد کرزن نقل می‌کند که در این سال‌ها بسیاری از توتستان‌ها به کشت خشخاش اختصاص یافت تا آنجا سالانه ۲۰۰۰ صندوق تریاک به جای ابریشم از یزد صادر می‌شد. پنبه یکی دیگر از مواد خامی بود که در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تولید و صادرات آن رونق گرفت و به حدود یک چهارم کل صادرات کشور رسید، به خصوص در خراسان و مازندران که توتستان‌های بسیاری به مزارع کشت پنبه اختصاص یافت. چرا که روسیه به پنبه‌ی خام نیاز داشت. (۲)

در آن زمان بیشتر ساکنان ایران در روستاها ساکن و تعداد زیادی از آنان نیز عشایر کوچ‌نشین بودند. زنان به عنوان کسانی که عهده‌دار نقش مادری بودند در کنار کار خانه‌داری و ارائه خدمات همسری، به تولید صنایع دستی، محصولات کشاورزی و دامی می‌پرداختند. نظام پدرسالاری تقسیم جنسیتی کار را شکل داده بود. تقسیم جنسیتی کار در روستاها به گونه‌ای بود که در کشاورزی کارهایی که نیاز به قدرت فیزیکی و استفاده از ابزار دارد (مانند درو با داس یا خرمن‌کوبی) بر عهده مردان و کارهایی مانند **نیش، وجین** کردن، میوه‌چینی، برداشت پنبه، چیدن برگ‌های چای ... به زنان واگذار می‌شود (و می‌شده است). این کارها عموماً نیاز به ابزار ندارند.

در دامداری، فراوری شیر و تولید انواع محصولات لبنی، فراوری پوست حیوانات نیز به عهده‌ی زنان بود و چرای دام‌ها به عهده‌ی مردان. در نوغان‌داری و تولید ابریشم نیز مردان مسئول غذا دادن به کرم‌های ابریشم بودند و وظایف پیش و پس از تولید مثل کرم‌ها عمدتاً بر دوش زنان بود، مانند از تخم درآوردن کرم‌ها؛ باز کردن الیاف از پیلها (پیله چینی)؛ به هم بستن ابریشم و پیچیدن و بافتن آن و ... (۵)

تاریخچه ابریشم‌بافی در ایران به دوران ساسانی و قبل از آن برمی‌گردد. در اواخر سده ۱۹ میلادی صدها کارگاه پیله‌چینی و بعدها کارخانه‌های نیمه‌صنعتی و صنعتی ابریشم در گیلان تأسیس شد که نیروی کارشان عمدتاً زنان بودند.

در زمان صفویه پرورش کرم ابریشم به حدی توسعه یافته بود که بیش از ۴۰۰ عدل به کشور فرانسه صادر می‌شده است. رابینو در باره‌ی اهمیت ابریشم گیلان می‌گوید رشت در زمان شاه عباس دوم و کریم خان زند و آقا محمدخان قاجار به سبب بازرگانی خود شهرت فراوانی داشت. کاروان‌های متعدد از هند و بخارا و ترکیه و سایر کشورها به این شهر می‌آمدند و ابریشم گیلان را با خود به بنادر مختلف دریای مدیترانه و خلیج فارس حمل می‌کردند. در سایه‌ی بازرگانی ابریشم تا سال ۱۸۶۰ رشت توانست زبان‌ها و کمبودهای جمعیت خود را که به سبب طاعون پیش آمده بود، جبران کند. به گزارش دبیر سفارت انگلیس درآمد ارزی کشور از صدور ابریشم حدود ۷۰۰ هزار لیره‌ی استرلینگ بود. بعد از بروز بیماری کرم ابریشم میزان تولید به یک چهارم کاهش

جنگ‌ها نیز روند نابودی صنایع داخلی ایران را تشدید کرد و فقر بیشتری را برای مردم این سرزمین به ارمغان آورد. سرکلارمونت اسکراین در کتاب جنگ‌های جهانی در ایران چنین نوشته است:

"در حالی که مردم طبقات بالا، یعنی آقاها در دنیای والامنشانه‌ی خود زندگی می‌کردند، توده‌ی مردم به سختی به یک نحوی فقط به زنده ماندن می‌کوشیدند. کرمان طی قرون در فقر به سر برده و در آن وقت، چون تا حد زیادی به سبب جنگ، فرش‌های ظریف و قالی‌های محلی‌اش به بازارهای قسطنطنیه، لندن و نیویورک راه نداشت، اقتصادش در وضع اسفانگیزی بود. فقط بزرگترین کارگاه‌های قالی بافی از عهده برمی‌آمدند که برخی از کارگاه‌های خود را دایر نگه دارند. هزاران بافنده یا گرسنگی می‌کشیدند یا از صدقه می‌زیستند. در میانشان زنان و بیشتر کودکانی یافت می‌شدند که انگشتشان همانقدر کوچک بود که قادر بود بر تارهای قالی گرهی بزند ... صادرات پشم، پوست، گیاهان طی، مواد رنگرزی، خشکبار و آجیل هم دچار وضع اسفباری بود." (ص ۹۹)

با مروری کوتاه بر نحوه‌ی زندگی مردم و تولید اجتماعی ایران در این سال‌ها در می‌یابیم که زنان چه نقشی در تولید این اقلام صادراتی ایران داشته و چه سودی را نصیب صاحبان سرمایه کرده‌اند و فقر و سیاه‌روزی زنان فعال در تولید، اولین نتیجه‌ی از بین رفتن بازار فروش صادرات کالاهای ساخته شده و جایگزین شدن مواد اولیه و خام و به خصوص نفت بوده است.

"بخش اعظم و عمده برنج ایرانی در گیلان تولید می‌شد. علاوه بر این زنان گیلک کرم ابریشم پرورش می‌دادند و نخ ابریشم تولید می‌کردند. زنان بیوه ترکمن، و دیگر زنان چادرنشین، در زمینه تولید نخ، پنبه، پشم و رنگ برای بافت فرش فعالیت می‌کردند. زنان کرمانی شال، کلاه و حتی اسلحه تولید می‌کردند. زنان قزوینی به میل بافی، قلاب بافی و زنان اصفهانی به بافتن پوشاک، قلاب‌دوزی، ریسندگی و طناب بافی و زنان آشوری به کارهای طاقت‌فرسا در زمین‌های کشاورزی می‌پرداختند. زنان همدانی در تولید روبان فعالیت می‌کردند. در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، چیزی در حدود سه هزار کارگاه مخمل‌بافی در خانه‌ها و بیشتر در شهر کاشان دایر بود و تقریباً کل عملیات تولید آن به وسیله زنان انجام می‌گرفته است." (۴)

که زنان بسیاری در شهرها در این زمینه فعالیت می‌کردند. "در اصفهان زنهای گبر در آستانه‌ی خانه می‌نشینند و نخ می‌تابند. پشم می‌ریسند و سپس با بافتن پارچه‌هایی دوک‌ها را از نخ خالی می‌کنند. (سفرنامه دن گارسیا، ص ۲۰۷)

"شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهند در اصفهان و شهرهای دیگر، زنان فقیر و بیوه به عنوان کارگران ریسنده پشم مصرفی صنعت فرش به کار گرفته می‌شدند. «در حدود یک بیستم بیوه‌های نیازمند اصفهان، بچه‌های خود را از درآمدی که از ریسندگی به دست می‌آوردند، بزرگ می‌کردند. (۹)

با دوک خویش پیرزنی گفت وقت کار

کآخ ز پنبه ریشتم موی شد سپید (پروین اعتصامی)

در شهرها همچنین «تعداد زیادی از زنان به جوراب‌بافی و تعداد زیادی از مردان در حرفه بافندگی مشغول به کار بودند.» (۱۰)

اولین کارخانه‌های نساجی به شکل اروپایی در دهه ۱۸۵۰م تاسیس شد اما تولید خانگی محصولات نساجی و فرش‌بافی در کنار آن همچنان به کار خود ادامه می‌دادند و بخش بزرگی از این ریسندگان و بافندگان خانگی زنان و کودکان بودند.

زنان در صنایع جانبی فرش، مانند رنگرزی نیز فعال بودند و بیشتر رنگ مورد نیاز فرش‌ها و سایر صنایع دستی با روش‌های قدیمی توسط زنان عشایر و روستایی آماده می‌شد. "آنها برای به دست آوردن اسید از جوهر لیمو استفاده می‌کردند که به مشقت زیاد از سوزاندن سولفور ساخته می‌شد و نیز برای به دست آوردن قلیا از ادرار گاو استفاده می‌کردند." (۱۲)

قالی‌بافی و صادرات آن چنان سود سرشاری داشت که تجار انگلیسی نمی‌توانستند از آن بگذرند. در دهه‌ی آخر قرن سیزدهم هجری قمری سه شرکت انگلیسی در این کار فعالیت داشتند: شرکت زیگلر، تولید قالی ایران و شرکت تولید قالی شرق، در نتیجه‌ی فعالیت این شرکت‌ها تعداد دارهای قالی در منطقه سلطان‌آباد (اراک) از ۴۰ واحد در دهه‌ی ۱۸۷۰ به سه هزار واحد در دهه‌ی ۱۸۹۰ افزایش یافت.

یافت و با کاهش این محصول اهالی گیلان به تولید برنج برای صادرات به روسیه روی آوردند. (۱۱) در تولید برنج نیز زنان نقش برجسته‌ای داشتند.

"شیوه‌ی تولید و تقسیم کار در جامعه‌ی ایلی به گونه‌ای بوده {و هست} که بخش عمده‌ی وظایف مربوط به نگهداری و تربیت دام و تهیه فرآورده‌های دامی و نیز صنایع جنبی، همچون بافتن چادر از موی بز و گلیم و قالیچه‌بافی و دیگر مصنوعات از پشم گوسفندان به زنان و کودکان واگذار می‌شد. در حالی که نگهداری از اموال خاندان، حفظ و حراست مراتع و چراگاه‌های طبیعی در پهنه‌های وسیع قلمرو ایلی در بیلاق و قشلاق وظیفه‌ی عمده‌ی مردان طایفه‌هاست." (۶)

زنان فقیر شهرنشین که بیوه بودند یا شوهرانشان توانایی کار کردن را نداشتند، برای تامین زندگی خود و فرزندانشان مجبور بودند کار کنند. این زنان تن به کارهای پست می‌دادند، کارهایی مانند پرستاری از بچه‌ها (دایه)، کلفتی یا خدمتکاری، دستفروشی اقلامی مانند سفیداب، توتون، روبنده و صنایع دستی. زنانی هم به مشاغلی مانند فروش طلا و جواهر در منازل ثروتمندان و هم چنین دعانویسی، تدریس، مامایی و طبابت می‌پرداختند.

دلاواله نیز در سفرنامه‌ی خود از زنان ومردان دستفروشی نام می‌برد که در قصر شیرین برای فروش مواد خوراکی از قبیل شیر و پسته و... به نزد کاروان‌شان آمده بودند. (به نقل از کتاب ضعیفه، بنفشه‌ی حجازی)

در کتاب وقایع اتفاقیه خبری در مورد زنان دستفروش آمده است: "چند روز قبل میرزا هدایت الله عصای خود را برداشته با چند نفر طلبه رفته روی پشت بازار کفشدوزها که زن‌ها و مردها آنجا لباس کهنه فروشی می‌کردند، آنها را زده و از آنجا بیرون کرده که زن و مرد داخل هم نباید معامله کنند. بیچاره‌ها را از نان خوردن باز کرده" (۷)

پنبه رشتن و نخ‌ریسی در ایران قدمتی بسیار زیاد دارد و همواره یکی از مشاغل زنانه بوده است. مهری که از محوطه چغامیش خوزستان به دست آمده و متعلق به ۳۳۰۰ قبل از میلاد است، زنی را در حال نخ‌ریسی نشان می‌دهد. (۸) نخ رشتن و بافتن قالی، جاجیم، چادر شب، گلیم از دیگر کارهای زنانه محسوب می‌شد

"اصفهان تعداد زیادی هم کارگاه‌های دستباف داشت که اغلب در بدترین شرایط و فضای ممکن و در کلبه‌ها و خانه‌های بافندگان دایر بودند. البته اغلب این کارگاه‌های دستباف به خود کارگران آنها تعلق داشتند. یادم می‌آید عباس آذری که مسوول اتحادیه بافندگان سنتی و دستی بود در یکی از سخنرانی‌ها در سال ۱۳۲۵ تعداد کارگران دستباف را حدود ۱۵ هزار نفر برآورد کرد. البته این رقم کلیه اعضای خانواده‌های آنها را هم شامل می‌شد. تعداد کارگران کارخانه‌های صنعتی نساجی هم در آن موقع در همین حدود بود." (۱۶)

فلور در کتاب خود صنعتی شدن، شکل‌گیری پرولتاریای صنعتی و فعالیت اتحادیه تجاری دهه ۱۹۳۰ را شرح می‌دهد. و می‌نویسد

مارس ۱۹۳۷			مارس ۱۹۳۶			مارس ۱۹۳۵			
کودک	زن	مرد	کودک	زن	مرد	کودک	زن	مرد	جمع
۲۳۷۸	۹۶۱	۴۳۱۳	۷۹۰	۲۸۵	۱۹۲۴	۴۰۰	۱۸۲	۱۱۶۰	

۲۹ کارخانه ریسندگی در مقیاس وسیع در سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ و عمدتاً در اصفهان، یزد و کرمان، به وسیله دولت و نیز بخش خصوصی ساخته شدند. به هر حال شهرنشینی، صنعتی شدن و پرولتاریزه شدن محدود بود و به همان میزان، رشد نیروی کارگر زن شهری یا مدرن را نیز محدود می‌کرد. در دهه ۱۹۳۰، هنوز هفتادونه درصد جمعیت مردم در مناطق روستایی زندگی می‌کردند (۱۶) و زنان همچنان بدون دریافت کمترین دستمزدی به تولیدات خانگی خود ادامه می‌دادند. "چهل و پنج درصد درآمد از طریق بخش کشاورزی، ده درصد از طریق فروش نفت، بیست درصد از طریق دیگر صنایع و بقیه از منابع نامشخص به دست می‌آمد." (۱۷)

در جدول زیر نیروی کار در ۱۲ کارخانه ریسندگی نشان داده شده است. با مطالعه‌ی این جدول روشن می‌شود کارفرمایان به استخدام نیروی کار کودکان علاقه ای روزافزون داشتند. زنان و کودکان دستمزد کمتری می‌گرفتند و نسبت به خواسته‌های کارفرمایان رام‌تر بودند. هر چند فقط برای به دست آوردن پول اضافی ناچیزی برای خانواده ایشان به کار می‌پرداختند. (۱۸) در سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ تعداد کارگران زن تقریباً ۵ برابر و تعداد

شرکت زیگلر کار خود را نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم با صادرات ابریشم گیلان آغاز کرد و پس از بروز بیماری کرم ابریشم به کار تجارت قالی روی آورد و برای اینک بتواند کار خود را وسعت دهد متوجه نظارت بر تولید قالی شد و منطقه‌ی سلطان آباد اراک را انتخاب نمود. برای مرکز شرکت قلعه‌ی وسیعی در جنوب شهر دایر کرد و توانست تا سال ۱۹۰۰ حدود ۲۵۰۰ دار قالی برپا کند. روش کار شرکت این بود که تهیه نقشه و طرح قالی و رنگ‌آمیزی و نیز تهیه خامه در محل تجارتخانه به عمل می‌آمد و قالی طبق قراردادهایی به وسیله زنان در خانه‌ها بافته می‌شد. دو شرکت دیگر نیز به همین گونه عمل می‌کردند." (۱۳)

در ۱۹۱۲ یک کارخانه فرش با صدوپنجاه دستگاه بافندگی در دو ساختمان به وسیله کمپانی شرق تاسیس شد. «پشم خام، پس از آماده‌سازی‌های مقدماتی در اختیار زنان قرار می‌گرفت تا در خانه‌هایشان به ریسیدن و تبدیل آن به نخ مشغول شوند.» (۱۴)

در اوایل قرن بیستم شاهد تاسیس کارخانه‌های صنعتی و نیمه صنعتی در ایران هستیم. در کارخانه‌های ریسندگی، پارچه‌بافی و تولید مواد غذایی مانند کارخانه‌های چای و کنسرو از نیروی کار زنان استفاده می‌شد. کارخانه‌های تولید چای که در عصر **رضا شاه** که در منطقه تاسیس شدند، متکی بر کارگران فصلی زن بودند.

در کتاب "صنایع ایران بعد از جنگ" در مورد ابریشم بافی صنعتی چنین آمده است: "صنعت ماشینی ابریشمی منحصر به کارخانه‌ی چالوس است که در سال ۱۳۱۶ افتتاح گردید. راه انداختن این کارخانه سهل نبود. زیرا صنعت ابریشم خیلی ظریف و دقیق است و کارگران ماهر لازم دارد. دوشیزه و زن‌ها برای این کار مناسب‌تر از مردان هستند و جمع‌آوری ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ کارگر شایسته در منطقه‌ی مالاریایی چالوس کمال صعوبت را دارد... عده‌ی دستگاه‌های بافندگی ۲۲۰ عدد و ظرفیت کارخانه یک میلیون متر حریر درسال و ۲۷ هزار نخ ابریشم ۴ لا و دولا و ۳ هزار کیلو نخ خیاطی و سی هزار جفت جوراب بوده است." (۱۵)

نویسنده کتاب از وانان تا وین از زندگی بافندگان خانگی اصفهان یاد می‌کند:

که از صادرات قالی سود می‌بردند، نیز با آنان همراه شوند. اما در نهایت به طور موقت دستمزدها تنها ۵ درصد افزایش یافت.

در دهه‌ی سی قرن بیستم، در کارخانه‌ی وطن اصفهان دستمزد مردان از ۲۵ شاهی تا ۵۰ شاهی بود و زنان و کودکان ده شاهی یا یک قران می‌گرفتند. (۲۰)

فلور در کتاب خود به تفاوت دستمزد زنان و مردان در کارگاه‌های پارچه‌بافی اصفهان در سال ۱۹۴۱ نیز اشاره می‌کند. حداقل و حداکثر دستمزد زنان از ۲٫۵ قران تا ۶٫۵ قران است در حالی که دستمزد مردان از حداقل ۳ قران شروع می‌شود و حداکثر ده قران می‌رسد. دستمزد دختران نیز کمتر از پسران بوده است. اما به اندازه تفاوت زنان و مردان نیست. حداکثر دستمزد پسران ۷ قران و حداکثر دستمزد دختران ۵ قران بوده است.

در ادامه فلور قیمت نیازمندی‌های یک خانواده ۴ نفره را برآورد می‌کند که روزانه ۵٫۶۸ ریال بوده است به استثنای هزینه‌ی سوخت و چای و میوه و سبزی و حبوبات و نتیجه می‌گیرد که کارگران به هیچ عنوان نمی‌توانستند با این درآمدها زندگی خود را تامین می‌کنند. این مساله دلیل افزایش تعداد کارگران زن و کودک را به خوبی می‌تواند تبیین کند. (۲۱)

در سال ۱۳۱۹ در قسمت بافندگی کارخانه وطن، دستمزدها به صورت کارمزدی پرداخت می‌شد. میزان آن بنا به نرخ‌ی که تعیین شده بود بسته به آن بود که کارگران چند متر پارچه بافته باشند. به این ترتیب کارگران برای روزهای جمعه و تعطیل حقوقی دریافت نمی‌کردند. (۲۲)

شرایط کار و زندگی کارگران

فقر در میان خانواده‌های کارگران بیداد می‌کرد. شرایط کار کارگران، به خصوص کارگران زن و کودکان بسیار نامناسب و دستمزدشان اندک بود.

کارگران کودک ۶ برابر شده است در حالی که در همین سه سال تعداد کارگران مرد تنها ۳ برابر شده است. علاقه‌ی روزافزون آنان به استخدام کودکان و زنان را باید در دستمزد پایین این بخش از نیروی کار دانست.

وضعیت دستمزدها

همانند امروز، زنان روستایی و عشایر کارگران خانگی محسوب می‌شدند و بدون دریافت هیچ گونه مزدی کارهای کشاورزی و دامداری را انجام می‌دادند. درآمد حاصل از فروش قالی‌ها نیز به مردان خانواده پرداخت می‌شد. از میزان دستمزد زنان در قرن ۱۹ اطلاع موثقی نیافتیم. اما دلریش در کتاب خود نوشته است که: «دستمزد زنان برای یک سال کار پرداخته می‌شد و از این رو صاحب کار به راحتی می‌توانست از کارگران ساعات کار طولانی‌تر و کار زیادتری مطالبه کند و چون دولت بر کار آنها نظارتی نداشت، استعمار زنان کار راحتی بود.» (۱۹)

در سال ۱۹۲۸، در روزنامه‌ی شفق سرخ مقاله‌ای با عنوان "قالی کرمان یا انقراض نسل جوان آن ولایت" به چاپ رسیده بود. نویسنده مقاله یادآور شده بود که دستمزدها برای امرار معاش کافی نیست.

پس از فشار سازمان بین‌المللی کار و تصویب قوانینی برای قالی‌بافی‌های کرمان (دهه‌ی ۱۹۲۰)، کارفرمایان به مواردی مانند بهبود شرایط کار راحت‌تر تن دادند اما در مورد افزایش دستمزدها مقاومت نشان دادند و این گونه استدلال می‌کردند: "اگر مزد کودک از ده شاهی به ۱۵ شاهی افزایش یابد کارگری که ۱۵ شاهی مزد می‌گیرد یک قران مطالبه خواهد کرد و به همین ترتیب مزدها بالا خواهد رفت و قیمت قالی ۵۰ درصد گران‌تر خواهد شد. این استدلال سبب می‌شد که سرمایه‌داران انگلیسی

فلور در کتاب خود این گونه می‌نویسد: " بسیاری از کودکان و زنان (بیشترشان دختر) اغلب در همه‌ی عمر مفلوج می‌شدند. صرف نظر از این که اینان ناچار بودند در سرداب‌های زیر زمینی غارگونه عاری از نور کافی، نمود و محروم از تهویه کار کنند، شیوه‌ی نشست‌شان به گونه‌ای بود که پیوسته قوز کرده بودند. این وضع نشستن بیشتر به بد شکل شدن و از ریخت افتادن همیشگی بازوان و ساق پاهایشان منجر می‌شد. کارگران دختر در کرمان بیشتر به جمود مفصل در قسمت تحتانی شکم مبتلا بودند. بیشتر اینان پس از آبستنی در هنگام زایمان جان می‌سپردند."

سازمان بین‌المللی کار پس از دریافت گزارش‌هایی در باره‌ی وضع فلاکت‌بار کارگران زن و کودک در کارگاه‌های قالی‌بافی کرمان مساله را در پنجمین جلسه‌ی هیات مدیره در سال ۱۹۲۰ مورد بحث قرار داد. در سال ۱۹۲۳ فرمانی برای بهبود وضعیت کارگاه‌های قالی‌بافی صادر شد که وضعیت ساختمان کارخانه‌ها باید بهبود یابد. در این قانون چنین آمده بود:

کارگران بیش از ۸ ساعت کار نکنند. ظهر به کارگران اجازه دهند که برای تمديد قوا واستراحت از کارخانه بیرون بیایند. کارخانه‌ها نمناک نباشد. نیمکت‌های کودکان تکیه گاه داشته باشد و بلندی آن به حدی باشد که پای آنان به زمین برسد و کمترین سن کودکان پسر ۱۰ سال و بیشتر آن ۱۲ سال باشد. هیچ کودک کمتر از ۱۴ سال بیش از ۸ ساعت در روز کار نکند. کارگران مرد جدا از کارگران زن کار کنند. به زنان آبستن در هنگام زایمان ۵ هفته مرخصی با نیم حقوق داده شود و مقامات محلی مراقب باشند که کارفرمایان از لحاظ مزد و سایر نیازمندی‌ها کارگران را گول نزنند.

به رغم این که مجازات‌هایی برای فرار از این قانون در نظر گرفته شده بود، اما گزارش‌های بعدی نشان می‌دهد که

"در ده اکبر آباد در یک فرسنگی شیراز دو گروه از ترکمان بسیار فقیر و ژنده پوش زندگی می‌کردند. ... زن‌ها همگی به بافتن پارچه‌های ضخیم سرگرم بودند که خیمه‌های خود را از آن می‌سازند و نیز پارچه‌های ضخیم پشمی و یا پنبه ای دیگر می‌بافتند. (سفرنامه دن گارسیا، ص ۱۲۹)

علاوه بر فقر ناشی از دستمزد اندک، سوءاستفاده از کار زنان ابعاد دیگری هم داشته است. در صفحه‌ی ۲۱۵ کتاب خلاصه التواریخ از قانونی سخن به میان آمده که حاکم شهر هرات در زمان مستی وضع کرده بود. این قانون در مورد گرفتن مالیات از زنان سالخورده و بیوه‌ای بود که با نخ‌ریسی گذران زندگی می‌کردند چرا که در ملک ایشان زندگی می‌کرده‌اند. (نقل از کتاب ضعیفه، بنفشه‌ی حجازی، نشر قصیده سرا)

در شماره‌ی ۹ نشریه ای که تاریخ رمضان ۱۳۲۴ و سپتامبر ۱۹۰۶ را دارد و نام آن مشخص نیست، مطلبی در مورد کار زنان در صنعت ابریشم در مازندران به چاپ رسیده است. در این خبر آمده که سه سال قبل از این تاریخ، حاکم مازندران فکر کرده که او نیز از تجارت ابریشم فرنگی‌ها سودی کسب کند. به این دلیل زنی را به شهادت دروغ رابطه با فرنگی‌ها دستگیر کرده و در

ملاعام در جوال انداخته و چوب زدند. شوهر این زن ماه بعد از غصه فوت کرد. بعد حکم صادر کردند که طبق شرع و عرف کار زنان مسلمان در نوغان ممنوع است پس از آن ظاهراً فرنگی‌ها مجبور شدند که از زنان یهودی با دستمزد بالاتر استفاده کنند. پس سیصد تومان از صاحبان کارگاه‌ها گرفته و گفتند که می‌توانید زنان مسلمان را به کار گیرید. اما وقتی این زنان مشغول به کار شدند، مردانشان را گرفتند که زنان شما خلاف حکم شرع و عرف سرکار فرنگی رفته‌اند. زیاده از صد تومان از این طرف کسب درآمد کردند اما از سوی دیگر کار نوغان معطل مانده بود در آخر، هر کارخانه پنجاه تا هفتاد تومان داد تا اجازه‌ی کار زن‌های مسلمان را گرفته شد. (۲۳)

۱۴۰۰
چهارهائی از تاریخ اجتنائی ایران

جدول ۷
میانگین دستمزدها به ریال در کارگاههای پارچه‌بافی اصفهان
سپتامبر ۱۹۴۱

کارخانه‌ها	پسران		دختران	
	حداقل	حداکثر	حداقل	حداکثر
نختاب	۲/۰۰	۴/۰۰	۲/۰۰	۳/۷۰
پشمیان	۱/۵۰	۵/۰۰	۱/۵۰	۳/۰۰
ریسیاف	۲/۰۰	۴/۵۰	۲/۰۰	۲/۵۰
صنایع پشم	۳/۲۰	۴/۷۰	۲/۰۰	۳/۲۰
زاینده‌رود	۴/۵۰	۷/۰۰	۳/۵۰	۴/۵۰
وطن	۲/۵۰	۵/۰۰	۲/۵۰	۳/۰۰
شیرضا	۳/۰۰	۴/۵۰	۳/۰۰	۴/۵۰
رحیمزاده	۲/۲۰	۴/۰۰	۲/۵۰	۵/۰۰

ریسنده‌گی برق

کارخانه‌ها	زنان		مردان	
	حداقل	حداکثر	حداقل	حداکثر
نختاب	۲/۵۰	۴/۰۰	۳/۰۰	۹/۵۰
پشمیان	۲/۵۰	۴/۰۰	۳/۰۰	۱۰/۰۰
ریسیاف	۲/۵۰	۴/۵۰	۴/۵۰	۱۰/۰۰
صنایع پشم	۲/۵۰	۴/۰۰	۶/۰۰	۱۰/۰۰
زاینده‌رود	۲/۸۰	۴/۳۰	۳/۹۰	۸/۹۰
وطن	۲/۸۰	۳/۵۰	۵/۰۰	۱۰/۰۰
شیرضا	۳/۲۰	۶/۵۰	۴/۲۰	۹/۲۰
رحیمزاده	۳/۰۰	۴/۵۰	۵/۰۰	۸/۰۰
ریسنده‌گی برق	۲/۵۰	۴/۰۰	۳/۲۵	۷/۵۰

خرابه‌ها ما اوقات زیادی را صرف صحبت در مورد ظلم و ستم خوانین بختیاری و آوارگی خودمان می‌کردیم "

هیچ گونه مرخصی هم در کار نبود. چه استحقاقی و چه استعلاجی. هیچ گونه حمایتی از کارگران نمی‌شد و هیچ مرجعی برای رسیدگی به شکایت‌های کارگران وجود نداشت. در فصل‌های بهار و پاییز هر روز کاری به دو شیفت ۱۲ ساعته تقسیم می‌شد؛ اما در زمستان‌ها شیفت شب و در تابستان‌ها شیفت روز ۱۴ ساعته و شیفت مقابل آن ۱۰ ساعته بودند. (۲۵)

کارگران نوبت صبح کار فقط نیم ساعت برای غذا استراحت داشتند. بدتر از آن، کارگران شب کار ناچار بودند بدون وقفه تا صبح کار کنند. ناسزاگویی به کارگران و جریمه کردن آنان معمول بود. صابون برای دست‌شویی و نظافت وجود نداشت. کارگران در هنگام خروج از محیط کار مورد بی‌حرمتی قرار گرفته و تفتیش بدنی می‌شدند. مهمتر از این‌ها کارگران شب کار برای رفع تشنگی در تنگنا بودند، زیرا شیر آب در شیفت شب مسدود بود. همه‌ی این ویژگی‌ها شرایط را برای اتحاد کارگران مهیا می‌کرد.

در آن سال‌ها قرارداد تحمیلی (کنترات نامه) ای از سوی صاحب کارخانه وطن اصفهان مطرح شده بود. بر اساس این قرار داد کارگران ناچار می‌شدند یک ماه قبل از انصراف از کار در کارخانه، موضوع را به آگاهی مسولان کارخانه برسانند. در غیر این صورت دستمزد یک ماه آن‌ها به نفع کارخانه ضبط می‌شد. ماده‌ی دیگر از این قرارداد آن چنان تنظیم شده بود که برای یک روز غیبت کارگران معادل سه روز دستمزد آن‌ها را می‌توانستند کسر کنند. این شرایط دشوار سبب شد که اتحادیه‌های کارگری در این سال‌ها رشد بی‌سابقه‌ای یابند. (۲۶)

اعتراضات زنان کارگر

با وجود این که کار زنان و سوءاستفاده از آن چنین گسترده بود، اما هیچ مورد سازماندهی و تشکل زنان کارگر ثبت نشده است و گزارش‌هایی از اعتراضات آنان وجود ندارد. در خبری در روزنامه‌ی

وضعیت این کارگران در کرمان و سایر نقاط ایران تغییر چندانی نکرد. به خصوص در بخش تولید خانگی. به گفته‌ی کنسول انگلیس، وضعیت بافندگان فرش ناحیه سلطان آباد اراک نیز تغییر نکرد چرا که "شیوه‌ی کار کارخانه‌ای نیست و نظارت و بررسی را برای حکومت ناممکن می‌سازد." همان گونه که گفته شد در این ناحیه شرکت زیگلر به امر تولید فرش می‌پرداخت.

در کارخانه‌های صنعتی تنبیه بدنی کارگران رایج بود. صاحبان کارخانه‌ها اغلب کارگران را بدنام می‌کردند، از پرداخت حقوق آنان مضایقه می‌نمودند. در بخش خصوصی از نیروی کار کودکان و زنان بیشتر استفاده می‌شد. فلور از وضع یک کارخانه ابریشم در چالوس در ۱۹۳۳ گزارش می‌دهد که برای بافت ابریشم یزدی، نیروی جدید را با اجبار استخدام می‌کرد. در صنعت فرش، کارگران (عمدتا زنان و کودکان) بینایی خود را از دست می‌دادند و به بدریختی در رشد فیزیکی مبتلا می‌شدند. (۲۴)

در کتاب از وانان تا وین در مورد نحوه‌ی زندگی کارگران نساجی اصفهان چنین می‌خوانیم:

"در مهر ۱۳۱۹ پیاده رفتیم اصفهان پیش یکی از دایی‌ها و مادر بزرگم که مقیم اصفهان بودند... رفتیم به محله قبله دعای اصفهان یک خانه خرابه که صاحبش هم آن راترک کرده بود پیدا کردیم که سرپناهمان باشد. به دنبال یک خرابه دیگر رفتیم تخت فولاد در کاروانسرای از عهد شاه عباس سکونت کردیم. حالا آن اتاق‌ها و طویله‌ها را خانواده‌هایی مثل ما اشغال کرده بودند. خانواده‌های پرجمعیت کارگران کارخانه‌های پشمباف، نور، وطن و رحیم‌زاده. سه نفر از برادرها و دو نفر از خواهرها توی کارخانه‌ها مشغول کار بودیم.

فراموش نمی‌کنم که در آن اوایل وقت ناهار و شام به من چه می‌گذشت. غذای معمولی کارگران نان بیات بود و ماست یا لبو یا سرکه شیره یا در فصل میوه هندوانه و خربزه. ولی همین ماست و سرکه شیره و غیره را هم باید از کافه‌چی نسیه می‌گرفتیم. موقع دریافت حقوق و دستمزد بدهی‌مان را تسویه می‌کردیم. در آن خرابه‌هایی که توصیف کردم و ما مدتی زندگی می‌کردیم خانواده‌های دیگری هم اقامت داشتند و آنها هم اغلب کارگر کارخانه بودند. اغلب آنها از چهار محال و بختیاری بودند. در آن

تاریخ‌نگارانی مانند فلور فراوانی کارگران زن و کودک را در کنار بی‌سوادی و جدا نشدن بخش بزرگی از نیروی کار صنعتی از پیشه‌های سنتی کشاورزی و روستایی، از دشواری‌هایی می‌دانند که بر سر راه تشکیل طبقه‌ی صنعتی مبارز وجود داشته است:

"دشواری دیگری که بر سر راه تشکیل طبقه‌ی صنعتی ویژه وجود داشت ورود فراوان کارگران زن و کودک به ویژه در صنعت پارچه بافی بود. در کرمان نزدیک به ۷ هزار کارگر درصنعت قالی بافی استخدام شده بودند که ۷۵ درصد آن را کودکان میان ۶ تا ۱۲ سال و زنان تشکیل می‌دادند و ۲۵ درصد از جوانان ۱۵ تا ۱۸ ساله بودند و کارگران کهنسال‌تر که در شمار استادان و بیشتر مرد بودند تنها چند صد تن بالغ می‌شدند." (۲۸)

در نیمه‌ی اول قرن بیستم اعتصابات کارگری بزرگ و کوچکی در ایران رخ داد اما به رغم این که این اعتصاب‌ها در کارخانه‌های نساجی نیز رخ داده بود، اما در خبرها از مشارکت زنان کارگر در اعتصابات حرفی به میان نیامده است. یکی از بزرگ‌ترین و متشکل‌ترین اعتصابات این دوره اعتصاب سال ۱۳۱۰ کارخانه وطن اصفهان بود. در این کارخانه اتحادیه‌ی مخفی کارگران تشکیل شده و این اعتصاب را سازماندهی می‌کرد. در نشریه‌ی نهضت که اولین شماره‌ی آن در اسفند ۱۳۱۰ منتشر شد، در مقاله‌ای تحت عنوان "تجربیات سیاسی اعتصاب نساجان اصفهان" به اشتباهات و نواقصاتی اعتصاب نساجان اصفهان چنین اشاره شده است:

"این اعتصاب نشان داد که اتحادیه کارگران به زن‌ها و کودکان که در کارخانه‌ی وطن کار می‌کنند اهمیت لازمی نداده و آن‌ها را به تشکیلات کارگری جلب ننموده است و حال آن که از تاسیس اولین حوزه‌های اتحادیه در کارخانه لازم بود زن‌ها و کودکان را نیز در نظر داشته و در میان آن‌ها نیز کارهای لازمه را انجام دهد." (۲۹)

افتخاری در خاطراتش شرایط زندگی کارگران شرکت نفت و زنان و فرزندانشان را در سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ به تصویر می‌کشد. او پس از آنکه شرح کاملی از نحوه‌ی شکل‌گیری این اتحادیه

حبل‌المتین درمورد اعتراض زنان بیوهای می‌خوانیم که حقوق بازنشستگی آنان به تعویق افتاده بوده است. آنها در (مرداد) ۱۹۰۷ میلادی در میدان توپخانه نزدیک مجلس تحصن کرده و بست نشسته بودند:

"زنان ایرانی بدبخت‌ترین و مظلوم‌ترین مردمان جهان هستند؛ خصوصاً ساکنان شهرهای بزرگ و بالاخص زنان تهرانی که در جامعه سرپناهی ندارند." این زنان آموزش یا تخصص خاصی ندیده بودند تا به وسیله آن معیشت و گذران خود را به دست آورند. سرمقاله ادامه می‌دهد: زندگی آنها به این دلیل متزلزل است که به شوهرانشان کاملاً وابسته‌اند و لذا بدرفتاری شوهران و ادعاهای تنگ‌نظرانه آنها را می‌پذیرند. هنوز «عملکرد ظالمانه مردان به گونه‌ای است که گویی زنان موجودیت انسانی ندارند.»

این مقاله با عنوان «خوارشمردگان» استدلال می‌کند که ملت ایران با این رفتار در حق زنان، موجب بدنامی خود شده است. حبل‌المتین خواستار شده بود در صورت امتناع وزرا و ثروتمندان جامعه از توجه فوری به اوضاع وخیم زنان، صندوقی جهت فراهم آوردن وجه برای زنان فقیر متحصن در میدان توپخانه تاسیس شود. (۲۷)

در روزنامه پیغام امروز ۳۰ خرداد ۵۸، در مقاله‌ی "زنان کارگر ایران قوانین و مبارزات"، خبری از اعتصاب کارگران قالی باف کرمان آمده و تصویب قوانین حمایتی را نتیجه‌ی این اعتصاب می‌داند:

"در سال (۱۳۰۲) ۱۹۲۳ کارگران قالی‌باف کرمان که درصد بزرگی از آنها را زنان و کودکان بی‌سواد تشکیل می‌دادند از ساعات طولانی کار (حدود ۱۲ تا ۱۴ ساعت) در زمستان‌ها و ۱۶ ساعت کار در تابستان یعنی طلوع تا غروب برای اعتراض متحد می‌شوند. اعتصاب چنان موثر افتاد که فرماندار کل کرمان مجبور شد تا قانون ۸ ساعت کار روزانه و تقاضاهای متعدد دیگر کارگران را با یک فرمان رسمی قابل اجرا در سطح ملی به تصویب برساند."

زهره از زن‌های مبارز لرستان بود و موقع اعتصاب اولین کسی که جلوی شرکت نفت برای کارگران نطق کرد و گفت دستور اعتصاب صادر شده، او بود. «این شیوه‌ی برخورد در تحریک و ترغیب کارگران و زد و خورد با پلیس نقش بزرگی را بازی کرد. زهره در ضمن نطق بر علیه عملیات ظالمانه‌ی کمپانی نفت و حرکات غیر ملی مامورین دولت، رئیس کل شهربانی خوزستان را تقبیح کرده و در حضور جمعی از پاسبان‌ها و صاحب منصبان شهربانی با صدای رسا ثابت کرد که اولیای شهربانی آلت دست کمپانی نفت شده و به ملت ایران خیانت می‌کنند. رکن الدین مختاری در مقابل حرف حسابی و منطق محکم بانو زهره مثل این که هیپنوتیزم شده باشد، اصلا برای حرف زدن نداشته و سکوت اختیار کرده بود. بانو زهره با عده‌ای از زنان هر آن کارگران را به مبارزه‌ی شدید و گرفتن حق خود ترغیب می‌کرد.»

«حرارت و عصبانیت و احساسات زنان بیشتر از مردان بود. زیرا عمل مردها با منطق توأم بوده و مواظب بودند از دستور تشکیلات خارج نشده به روش عاقلانه‌ی تشکیلات لطمه وارد نیاورند. زنان برعکس کاملا تابع احساسات شده و دائما کارگران را به تصرف شهربانی و خلاصی زندانیان تحریک می‌کردند. زن‌ها به اصول آنارشی بیشتر مایل بودند و اجبارا دیسیپلین تشکیلات را قبول داشته و اوامر تشکیلات را اجرا می‌کردند. عده‌ای از پاسبانان شهربانی از زنان کارگر مفصلا کتک خورده و بعضی از مامورین به قدری مرعوب شده بودند که در قضیه‌ی شهریور ۱۳۲۰ آن اندازه وحشت زده نبودند.»

زن‌ها می‌خواستند به محرمه رفته، مجسمه‌ی دیکتاتور وقت را سرنگون نمایند. در ادامه‌ی اعتصاب سیصد نفر از کارگران را توقیف کرد و بقیه را به زور سرنیزه روانه‌ی تصفیه خانه نمود. در همان موقع عده‌ای زن و بچه‌های کارگران را توقیف و روانه اهواز کردند که دو نفر از اطفال شیرخوار در بین راه از شدت گرما جان سپردند. اما دولت از تسری مخالفت مردم به محض ورود زنان به اهواز آن‌ها را آزاد کرد. ...

در جای دیگری افتخاری چنین می‌نویسد:

می‌دهد، در صفحه ۴۰ کتاب خود در مورد نقش زنان در این تشکل چنین می‌نویسد:

در تصفیه‌خانه‌ها و کارخانه‌های دیگر شرکت نفت، زنان کار نمی‌کردند. بنابراین تشکیل اتحادیه زنان برای ما میسر نبود. برای آن که از قدرت عظیم زنان در تشکیلات استفاده شود. به افراد اتحادیه دستور دادیم که منسوبین و محارم خود را با افکار و عقاید و روش اتحادیه و مبارزه‌ی طبقاتی آشنا نموده نتیجه‌ی عمل و تاثیر گفتارشان را به اتحادیه‌ی ایالتی کارگران خوزستان گزارش نمایند. به این ترتیب به مرور به خانواده‌ی کارگر هم نفوذ کردیم و اولین اتحادی که از طریق این فرد به وجود می‌آمد با همسر و دختر او بود. بنابراین ما در یک خانواده‌ی که ما عضو داشتیم، عائله‌اش هم تقریبا عضو اتحادیه محسوب می‌شدند. منتها مردان حوزه‌های مرتبی داشتند ولی زنان حوزه‌های مرتبی نداشتند. می‌ترسیدیم آن‌ها گیر بیفتند. به همین حوزه‌های خانوادگی اکتفا می‌کردیم. مگر اینکه لازم می‌شد به زنان ماموریت بدهیم. کارگران در این زمینه با اتحادیه همکاری نمودند. از این آزمایش نتایج خوبی به دست آمد که در موقع اعتصاب موجب حیرت اداره پلیس و مخصوصا رکن الدین مختاری شد.

او در این مورد چنین می‌نویسد: مختاری مرا صدا کرد و گفت تعجب نمی‌کنم که تو بلند شده‌ای و لنگان لنگان کاری پیدا نکرده، آمده آبادان با ماهی هشت تومان کار می‌کنی. ولی در ایران که هنوز حجاب است، شما چه طور توانستید این تشکیلات را به وجود بیاورید. من از این تعجب می‌کنم که تو چطور می‌توانی میان آن‌ها رفته‌ای و نگفتند نامحرم است.

عائله‌ی کارگران در اثر تبلیغات نان‌آوران خانه به اتحادیه‌ی کارگران گرویده و اکثر آن‌ها در جلسات حوزه‌های خانوادگی کارگران شرکت کردند. ضمنا همانطور که گفتم یک کلاس محرمانه‌ی سیاسی داشتیم که همانجا اگر کسانی سواد فارسی کم داشتند فارسی درس می‌دادیم و من خودم یک اطلاعات سیاسی و سندیکایی به آن‌ها می‌دادم. بنابراین یک عده‌ای را به سطح کادر و نیمه کادری رسانده بودیم. و یکی از این کادرها زهره بود.

- ۴- http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B1%D9%88%D8%A7%D8%A8%D8%B7_%D8%A8%DB%8C%D9%86_%D8%AC%D9%86%D8%B3%DB%8C%D8%AA%E2%80%8C%D9%87%D8%A7_%D8%AF%D8%B1_%DA%AF%DB%8C%D9%84%D8%A7%D9%86
- ۵- موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران دوره‌ی قاجاریه، احمد اشرف، انتشارات زمینه ۱۳۵۹، ص ۳۷
- ۶- وقایع اتفاقیه، ص ۴۱۰
- ۷- <http://www.donya-e-egtesad.com/news/656535>
- ۸- کارگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید به نقل از کتاب منصور معدل، ص ۹
- ۹- کارگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید به نقل از چارلز عیسوی، همان، ۱۹۷۱، ص ۶۰
- ۱۰- احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران در دوره‌ی قاجار ۹۱
- ۱۱- کارگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید به نقل از چارلز عیسوی همان، ص ۲۷۱
- ۱۲- موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران دوره‌ی قاجاریه، احمد اشرف، انتشارات زمینه ۱۳۵۹ ص ۵۵
- ۱۳- کارگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید به نقل از چارلز عیسوی ۱۹۷۶، ص ۳۰۳-۲۹۷]
- ۱۴- صنایع ایران بعد از جنگ، مهندس علی زاهدی چاب رنگین ۱۳۲۳، ص ۴۱
- ۱۵- کتاب خاطرات عزت الله باقری، با عنوان «از وانان تا وین» دربرگیرنده بخش‌هایی از زندگی و تعامل و تعارض کارگران و کارفرمایان در دهه ۱۳۲۰ است"
- ۱۶- کارگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید به نقل از فلور، ۱۹۸۴، ص ۳۰ تا ۴۰
- ۱۷- جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران تالیف ویلم فلور، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول ۱۳۷۱، انتشارات توس، ص ۸۲
- ۱۸- کرگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید به نقل از دلریش، ص ۱۹
- ۱۹- کانون مدافعان حقوق کارگر - جشن اول ماه ماه / کارخانه وطن اصفهان/ اردیبهشت ۱۳۱۰ به نقل از اسناد تاریخی جنبش کارگری، جلد ۶، انتشارات علم، چاپ دوم پاییز ۵۸، صفحه ۱۶۸ و شوق یک خیز بلند، نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران

وقتی ما را اسیر کردند و به اهواز آوردند، زهرا هم آمد. البته زندانی نبود. زهرا آمد و رفت پیش مختاری و گفت من می‌خواهم یوسف را ببینم. مختاری گفت یوسف چه کاره‌ی توست؟ گفت برادر من است. مختاری گفت تو لری و او ترک است تو چطور خواهر او شدی؟ گفت ما از آن لرها و ترک‌ها هستیم که با هم خواهر و برادریم. من هم باید حتماً او را ببینم. آمد. پلیس هم وسط ما ایستاد. زهرا گفت برو کنار. چنان حکم کرد که پاسبان اطاعت کرد و دور شد. گفت من با برادرم صحبت می‌کنم. گفت از خارج خواستند پولی به ما برسانند من قبول نکردم. گفتم ما طلا داریم می‌فروشیم. می‌دهیم تا رفقای ما در زندان مصرف کنند. ... زهرا از لحاظ عقیده و از لحاظ اخلاق به تمام معنی یک زنی بود که می‌شد قهرمان نامید. منتها عیب کار در این است که در ایران اغلب زنها بی‌سواد و کم‌سوادند و تحصیل نمی‌کنند.» (۲۸)

این مطلب به ما نشان می‌دهد که فکر متشکل کردن زنان کارگر و شرکت آنان در اتحادیه‌های صنفی ... در میان برخی از فعالان کارگری وجود داشته است اما اینکه چرا این تشکل‌ها هیچ‌گاه حتا در سال‌های بعد و تا به امروز هم پا نگرفته‌اند، و این که چرا زنان کارگر خود به ضرورت تشکل‌یابی نرسیده‌اند مساله‌ای است که جای کنکاش دارد. سازماندهی و تشکل‌پذیری زنان کارگر موضوع بسیار مهمی است که باید مورد بررسی و نقد و تحلیل قرار گیرد.

منابع

- ۱- سیر تحولات استعمار در ایران، علیرضا ثقفی خراسانی، ص ۱۵۴ به نقل از کتاب تاریخ ایران نوشته ایوانف <http://www.noormags.com/view/fa/article/page/81567>
- ۲- سیر تحولات استعمار در ایران - ص ۱۳۶
- ۳- کارگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید - مقدم، والناتین م-فرخی، یزدان، به نقل از بشری دلریش، زنان در دوره قاجار، ۹۲/۱۳۷۵، مریم پویا ۱۹۹۹، ص ۴۹ - ۴۴

۲۵- کانون مدافعان حقوق کارگر - جشن اول ماه ماه / کارخانه وطن اصفهان/ اردیبهشت ۱۳۱۰ به نقل از اسناد تاریخی جنبش کارگری، جلد ۶، انتشارات علم، چاپ دوم پاییز ۵۸، صفحه ۱۶۸ و شوق یک خیز بلند، نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران ۱۲۸۵-۱۳۲۰، جلیل محمودی، ناصر سعیدی، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۸۱، صفحه ۲۱۵

۲۶- کارگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید به نقل از ژانت آفاری

۲۷- جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران تالیف ویلم فلور، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول ۱۳۷۱، انتشارات توس، ص ۸۲

۲۸- کانون مدافعان حقوق کارگر - جشن اول ماه ماه / کارخانه وطن اصفهان/ اردیبهشت ۱۳۱۰ به نقل از اسناد تاریخی جنبش کارگری، جلد ۶، انتشارات علم، چاپ دوم پاییز ۵۸، صفحه ۱۶۸ و شوق یک خیز بلند، نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران ۱۲۸۵-۱۳۲۰، جلیل محمودی، ناصر سعیدی، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۸۱، صفحه ۲۱۵

۲۹- کانون مدافعان حقوق کارگر - همسران، همراهان کارگران در مبارزات - نقش زنان در اعتصاب ماه مه ۱۳۰۸ کارگران شرکت نفت



۱۲۸۵-۱۳۲۰، جلیل محمودی، ناصر سعیدی، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۸۱، صفحه ۲۱۵

۲۰- جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران تالیف ویلم فلور، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول ۱۳۷۱، انتشارات توس

۲۱- کتاب خاطرات عزت الله باقری، با عنوان «از وانان تا وین» دربرگیرنده بخش‌هایی از زندگی و تعامل و تعارض کارگران و کارفرمایان در دهه ۱۳۲۰ است " جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران تالیف ویلم فلور، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول ۱۳۷۱، انتشارات توس

۲۲- شماره‌ی ۹ رمضان ۱۳۲۴ و سپتامبر ۱۹۰۶ مازندران - سه سال قبل میزا محمد علی مستوفی خواست از عمل نوقان فرنگی ها چیز دخل نماید ضعیفه را به اعم رابطه‌ی به فرنگی به شهادت فراشان خود گرفته و در ملا عام به جوال انداخته چوب زیاد زده از وجود خود شرم نکرده ضعیفه را متهم و شوهر آن از این غصه بعد از یک ماه مرحوم شد. بعد به حکم شرع و عرف زندهای مسلمة از کار نوقان ممنوع شدند. در حکومت شاهزاده اعظام السلطنه بنابراینر امیر جناب آقازاده قرار شد زندهای عقیفه هر گاه میل دارند بروند از طرف حکومت و آقا دو نفر گماشته شود که اسباب اتهامی روی کار نیاید. امسال حکومت به میزرا ابوالقاسم علی آبادی ??? شده جناب ناصر دیوان وارد بار فروش شده به ایشان رسانیدند که از دستگاه نوقان فرنگی‌ها سیصد تومان مداخل می‌توان کرد. ملازم حکومت نزد فرنگی‌ها رفته گفتند حکمران کمال مرحمت را با شما دارد زندهای یهود را با اجرت زیاد لازم نیست بیایید مانع زندهای مسلمة برای کار کسی نیست. پس از رفتن زنها به کارخانه حکایت تقی را بگیر نقی را بگیر شد مردها را گرفتند که زندهای شما به خلاف حکم شرع و عرف سرکار فرنگی رفته اند. زیاده از صد تومان از این طرف مداخل شد از آن طرف کار نوقان معطل بماند. آخر هر کارخانه پنجاه و هفتاد تومان داد اجازه‌ی زندهای مسلمة را گرفتند بار خود را بار و ناموس ملت را بر باد دادند و حال اینکه از طرف اشرف مشیر الدوله و جناب مستطاب آقای شیخ کبیر هم حکم قدغن صادر نموده بود

۲۳- کارگران زن ایران تاریخ کارگران زن در ایران عصر جدید به نقل از زنان در دوره قاجار، بشری دلریش، مریم پویا، ۱۹۹۹، ص ۳۶- ۳۷

۲۴- کتاب خاطرات عزت الله باقری، با عنوان «از وانان تا وین» دربرگیرنده بخش‌هایی از زندگی و تعامل و تعارض کارگران و کارفرمایان در دهه ۱۳۲۰ است "

زنان دستفروش

شنبه بازار انزلی

زری سراب

شنبه بازار بازار محلی انزلی چی‌هاست. بازاری است که تا یاد دارم همیشه دنبال چادر مادر را گرفته و با او گام به گام این مسیر را می‌پیمودیم و مایحتاج یک هفته‌ی اهل خانه را تامین می‌کردیم. چون همیشه برای مادرمان دست و پاگیر بودیم، او ترجیح می‌داد ما را با خود به بازار نبرد. آخر تابستان‌ها بستنی فروش‌ها و اخته فروش‌ها در مسیر راه‌مان ما را با فریاد دعوت به خوردن کالاهایشان می‌کردند. اصرار ما و انکار مادر دلیلی بود برای اینکه او سختی محل بارها را یک تنه به جان بخرد اما آسوده خرید کند. شاید همان هیجانی را داشت که من همیشه به محض وارد شدن به شنبه بازار دچارش می‌شوم و دوست داشت به جای نق و نوق ما که فقط به فکر خرید خوراکی بودیم، با آرامش خیال به نیازهای خانواده بیانیدش.

این هیجان همیشه با من است. حتا پس از سال‌ها عطر و بوی میوه‌های رنگارنگ درحالی که در هم آمیخته می‌شوند، سبزی‌های محلی، لباس‌های رنگارنگ، زنان زحمتکش روستایی، داد و فریاد فروشنده‌ها سمفونی در ذهن ایجاد می‌کند که هیچ موسیقی‌دانی این همنوایی را نمی‌تواند ایجاد کند و وقتی خسته می‌شوی چشم به آسمان آبی بالای سرت می‌دوزی و با نگاه کردن به دریا و اسکله پرواز را از کاکاهایی‌هایی می‌آموزی که آزادانه به هر سو در پروازند. و گاهی با خود می‌گویی کاش جای این کاکایی‌ها بودم. دیدن این همه هیاهو، رنگ، رفت و آمد، بوی ماهی و سبزی و میوه ... زندگی را به یادت می‌آورد که جاری است. این است که همیشه با ورود به شنبه بازار حس سر زندگی در من می‌جوشد.

اما این بار با قصد دیگری قدم به شنبه بازار گذاشتم. می‌خواستم همراه دوستی گزارشی تهیه کنیم از زنان دستفروش. از همان

ابتدای بازار زنان دستفروش را دیدیم. خانم مسنی مشغول تخم مرغ فروشی بود. حلوا ۷۷ (شیرینی سنتی و قدیمی) و برنج بوداده و نان برنجی و ... خلاصه کالاهایی را جلویش چیده که همه دسترنج خودش بود و مشغول فروش آنها بود. سبزی‌هایی که در بساط داشت، خریده بود و با سود کمی می‌فروخت. فقط شنبه‌ها به بازار می‌آمد چرا که نه توانش را داشت و نه پولش را که به بازارهای اطراف هم سری بزند و در آنجاها هم فروش داشته باشد.

در راسته‌ی دیگر شنبه بازار، میوه فروش‌ها و سبزی فروش‌ها مشغول کسب و کار بودند. خانم مسن دیگری توجه‌مان را جلب کرد. مشغول فروختن سبزی بود. انواع سبزی محلی از چوچاق گرفته تا گزنه و دیگر سبزی‌های محلی برای پخت غذاهای محلی مانند ترشه تره، ماهی شکم پر و ... اسمش با کارش گره خورده بود: "گل و گیاه" وقتی تعجب ما را از شنیدن اسمش دید، تعریف کرد: "نام مادرم ثریا بود و پدرم می‌گفت این چه اسم زنانه‌ای است، نمی‌توانم تو را به این اسم بخوانم. اسم زن باید به گونه‌ای باشد که بتوان صدایش کرد و این شد که وقتی من به دنیا آمدم اسمم را گذاشت "گل و گیاه". این مساله را از دیگر دوستان هم شنیده بودم که پدربزرگ‌ها، مادربزرگ‌هایشان را با نام‌هایی مثل منزل، آفتابه لگن، و ... می‌خوانده‌اند. این هم ناشی از همان نگاه مردسالارانه و غیرت‌بازی مردانه است که مبادا دیگران نام ناموسشان را بدانند...

گل و گیاه خانم از بدبختی‌هایش می‌گفت. از این که برف خانه اش را خراب کرده و از طرف فرمانداری فقط آمده‌اند و بازدید کرده‌اند و دریغ از یک ریال کمک. از این که شوهرش نمی‌تواند کار کند و اوست که باید بار زندگی را به دوش بکشد از بیماری و دردهایش و ...

خانم دیگری کمی دورتر مشغول بافتن لیف بود. توی بساطش هم انواع لیف و کلیپس سر و لیف برای شستن ظرف و چند بسته‌ای هم چای داشت. از پره سر آمده بود. وقتی سر صحبت را با او بازکردیم مثل چشمه‌ی جوشانی شروع کرد به حرف زدن. انباشته

درس بخوانی بهتر بود... نه؟! می‌بینید خانم این است دستمزد من که دخترم با من این گونه حرف می‌زند.."

می‌گفت پسرش را می‌خواهد بگذارد دانشگاه نظام. حداقل دیگر هزینه‌ی دانشگاه را نخواهم داشت. ارتش و سپاه و نیروی انتظامی تنها جاهایی هستند که امکان استخدام در آنها برای بچه‌های ما وجود دارد.

مشتری‌ها امان نمی‌دادند. مرتبا حرف‌های ما را قطع می‌کردند و او کاسی‌اش را هم ادامه می‌داد و چای و لیف می‌فروخت. گفت: "حرف زدن با شما برایم شگون داشت. مشتری‌هایم زیاد شدند." از او لیفی خریدیم و رفتیم.

کنارش خانمی بود لاغر و تکیده که فقط ده پانزده تایی تخم مرغ محلی داشت. از ابتدای صحبت می‌خواستیم او را هم وارد بحث کنیم، اما نشد. بعد هم به دلیل شلوغی بازار از او گذشتیم. با خود گفتم ما هم برخی از این زنان را نادیده می‌گیریم و چه بد است که قصه‌ی او را هم نشنیدیم.

خانم جوانی زیتون می‌فروخت. زیتون‌ها را از طارم آورده بود. خیلی خوشمزه بودند. مشغول خرید شدیم و همزمان با او وارد گفت و گو. با همسرش کار می‌کرد. شش روز هفته در بازارهای مختلف بساط می‌کنند. نوبتی کار می‌کنند. بعضی روزها با هم می‌آیند و برخی روزها هم خانم در خانه می‌ماند و همسرش تنهایی می‌رود. مثل روزهای دوشنبه. می‌گفت شهرداری از ما بابت جا هزار تومان می‌گیرد. ولی خانم‌های دیگر می‌گفتند که از زنان پول نمی‌گیرند. به نظر می‌آمد خانم و آقا زیتون‌فروش از همکاری با هم راضی بودند. میگفت یک تکه از وسایل خانه را من می‌خرم یکی دیگرش را همسرم. بالاخره زندگی مان جفت و جور می‌شود.

در بین این زنان فروشنده، سالارترینشان زنی بود با هیبتی مردانه که کاپشن و شلوار پوشیده بود. در دنیای مردسالار، هیبت مردانه داشتن شاید برایش امنیتی آورده و هویتی. ماهی می‌فروخت. سهیلا خانم تنها زن ماهی‌گیر و ماهی‌فروش انزلی است و معروف

شده بود از حرف‌های نگفته و در حسرت گوش شنوایی که دردهایش را بشنود. می‌گفت در ۱۶ سالگی ازدواج کرده است. شوهرش را به او قالب کرده‌اند. برادر شوهرش را نشان دادند و بعد او را به سینما برده تا زرق و برق گردش‌های این چینی سبب شود وقتی شوهر کر و لالش را ببیند دم فرو بندد. دو بچه داشت. می‌گفت شوهرش فقط ۴ یا ۵ سالی است که به زور سر کار رفته در یک گاوداری کار می‌کند. ماهی یک بار به خانه می‌آید.

می‌گفت از آن همان ابتدا مجبور بوده برای گذران زندگی کار کند. در همه جا کار کرده بود. در تولیدی، شالیزار، و... می‌گفت تا سال قبل مغازه‌ای داشته است. اجناسش را با وام بانکی خریده بود. ده میلیون تومان. کسی (به قول خودش نامردی) به او سفته داده بود. و وقتی به دلیل چند جراحی پشت سر هم که سبب شده بود قسط وام‌هایش عقب بیافتد، بانک ضامن را خبر کرده، سفته‌اش را به اجرا گذاشته و می‌خواهند بابت ده میلیون تومان خانه‌اش را حراج کنند. در زمان بیماریش کسانی هم که از او جنس نسبیه برده بودند، پول‌هایش را خورده بودند. اقساط وامش فقط ماهی ۶۹ هزار تومان است.

می‌گفت دعا کنید خانه‌ام را از دست ندهم. دیشب تا صبح خوابیدم. گریه امانم نمی‌داد. می‌دانید دخترم به من چه گفت؟ گفت:

"تقصیر توست که داریم خانه را از دست می‌دهیم. بلندپروازی کردی!"

شنیدن این حرف باعث شد صدایم بلند شود:

"بله! بلند پروازی کردم. درآمد را برای خودم که خرج نکردم. خانه خریدم، خرج زندگی را تامین کردم، گذاشتم شما درس بخوانید. خرج تحصیل دانشگاه تو را دادم. برادرت را به دبیرستان فرستادم و هزینه‌ی کلاسهای کنکورش را می‌دهم تا در دانشگاه قبول شود. اگر تو را زود شوهر می‌دادم به جای اینکه بگذارم

همسر بیمارشان را پرداخت می‌کنند به اصطلاح زنان سرپرست خانوار هستند. از فرزندانشان توقع و انتظاری ندارند. فرزندانشان هم یا بیکار بودند یا مشغول درس خواندن. عزت نفس‌شان اجازه نمی‌داد که دستشان پیش کسی حتا فرزندشان دراز باشد.

در خیابان‌های اطراف شنبه بازار دو زن متکدی را دیدیم که مشغول گدایی بودند. تفاوت آشکاری میان زن روستایی پیر و با پیکری خمیده اما سربلند و با غرور و آن زنان شهری درمانده‌ای دیده می‌شود که کنار خیابان تکدی می‌کنند. زن روستایی که همواره نانش را از دل زمین بیرون کشیده و خود را وابسته به زمین و زمین را وابسته به خودش می‌داند، می‌کارد تا برداشت کند، علف و گزنه‌ی خودرو را جمع می‌کند و می‌فروشد تا زندگی را هر روزه بیاغازد، اما آن زن شهری که از تولید جدا شده و همواره عنصری مصرف‌کننده بوده است، امکان هیچ حرفه‌آموزی و تخصصی را هم نداشته، مجبور است در پیری کاسه‌ی گدایی‌اش را به دست بگیرد و انتظار مدد و عطوفتی ترحم‌آمیز از دیگری داشته باشد. اگر او هم مانند زنان روستایی امکان کار داشت، اگر ارتباطش با تولید قطع نمی‌شد و محدوده کارش تنها کار خانه‌داری تعریف نمی‌شد، اگر از استقلال مالی برخوردار بود، اگر حمایت‌های بیمه‌ای را داشت می‌توانست از دسترنج خود پشتوانه‌ای فراهم کند و لازم نبود حالا این گونه صورتش را با شرم و خجالت زیر چادرش پنهان کند که به قول خودشان روسپاه نشوند. در همین شهر کوچک زنانی را می‌شناسیم که تا قبل از فوت همسرشان زندگی نسبتاً خوبی داشته‌اند اما پس از فوت همسر و عدم وصیت او و قوانین ارث موجود، فرزندان بنای ناسازگاری گذاشته با فروش خانه مسکونی مادر و گرفتن سهم الارثشان، مادر را با یک هشتم از اعیان ارث همسر تنها گذاشتند. با این پشتوانه‌ی اندک دیگر او را در زیرزمین‌های متروکی می‌توانیم ببابیم که دیگر اثری از غرور و عزت نفس در او باقی نمانده است. تمام سال‌های زندگی و جوانی‌اش را به امید آینده‌ای روشن در خانه در کنار همسرش و پا به پای او صرف کرده، فرزندانش را بزرگ کرده تا برای خودشان کسی شود. او خود را

است. چون تنها زن فعال در این صنف است و مورد توجه زیادی قرار گرفته، خبرنگاران زیادی با او مصاحبه کرده اند. می‌داند که هر کس با او وارد گفت و گو می‌شود حتما سری در سودا دارد و جواب سربالا می‌داد. اما وقتی از او یک ماهی خریدیم و هنگام پاک کردن ماهی با او وارد گفت و گو شدیم مثل ماهی سر خورد و سریع رسید به اصل مطلب. با غرور خاصی زیرلیبی گفت:

" به همین زودی مستند زندگی مرا خواهید دید."

بعد از سال‌ها این گونه دیده شدن برای یک زن زحمتکش، آن چنان به او غرور داده بود که خودش را یک سر و گردن از بقیه بالاتر می‌دید. می‌گفت یک خانم ماهیگیر دیگر داشتیم. چند سالی است که مرده است. می‌گفت از همان بچگی عاشق ماهی و دریا بوده و میان آب‌های دریا بزرگ شده. کسان دیگری پای صحبتش نشسته بودند و از زندگی‌اش فیلم ساخته بودند، دیگری نیازی نداشت مثل خانم لیف‌باف برای مان حرف بزند بیشتر دوست داشت به کاسی‌اش برسد.

تمامی خانم‌های شنبه بازار از صبح ساعت ۹ تا غروب و ساعت ۸ شب مشغول به کارند. باید سر وقت بیایند وگرنه دیگران جایشان را می‌گیرند. خانمی می‌گفت یکی از آقایان آن طرف جای من را گرفته است، وقتی به او اعتراض کردم گفت که اینجا را من ۴۵ میلیون خریده‌ام. بهش گفتم: " حواست باشد که این جای آخرت است! از شنیدن این حرف من خشکش زد حالا آمده‌ام اینجا. صاحب مغازه (به پشت سرش اشاره کرد) اجازه داد که اینجا بنشینم."

اکثر آنها در روزهای دیگر به بازارهای محلی شهرهای اطراف می‌روند: کپورچال، رضوانشهر، خمام، رشت و فومن و... فقط جمعه‌ها بیکارند. بابت حل و نقل اجناسشان هم باید ماشین دربست بگیرند و حداقل ۲۰ هزار تومان کرایه بپردازند. آنهایی هم که بضاعت پرداخت این هزینه را ندارند یا توانش را ندارند فقط به درآمد همین شنبه بازار قناعت می‌کنند برای کل هفته. اکثر این زنان نان‌آور خانواده هستند و خرج تحصیل بچه‌ها و خانه و

سیاست های دورکاری و تأثیر آن بر سرنوشت زنان

محبوبه قنبری

دورکاری یکی از طرح‌هایی است که از چند سال قبل در حوزه اشتغال مطرح شد. هر چند دورکاری در حوزه کارگری بحث جدیدی نیست و تحت عنوان مشاغل خانگی دسته‌بندی می‌شود، یعنی تولید و کار در منازل نیروهای کار انجام می‌شود. طبق تعاریفی که در آیین‌نامه دورکاری آمده است، دورکاری یعنی اینکه فرد بتواند کار را بدون حضور فیزیکی در محل کار انجام دهد. کارمند دورکاری به آن دسته از کارمندانی اطلاق می‌شود که بتوانند خدمات خود را در محیطی خارج از اداره، با استفاده از نظام الکترونیکی، ارائه کنند و قرار بود بر اساس برنامه‌ها و هدف‌گذاری‌های انجام‌شده در شرایط عادی می‌بایست تا پایان سال ۹۱ سی درصد نظام اداری کشور دورکاری شود.

این شیوه‌ی کار که در حوزه‌ی ادارات دولتی این طرح با سروصدای بسیار آغاز شد و در برخی ادارات شهر تهران و برخی شهرستان‌ها به شکل آزمایشی به اجرا درآمد، بیشتر زنان شاغل را هدف قرارداد.

ارتقای بهره‌وری با استفاده از خلاقیت کارکنان، کاهش تردد و ترافیک در شهرهای بزرگ و صرفه‌جویی در وقت و هزینه، از مزایای این طرح عنوان شد. از دیگر مزایای این طرح برای زنان، بهترانجام دادن وظایف کاری خود در خانه عنوان شد و این که «طبیعتاً کمتر خسته شده و آسایش و آرامش در زندگی خانوادگی حکم‌فرما خواهد شد و در سایه‌ی این آرامش، امنیت بیشتری در فضای خانواده به وجود می‌آورد.» با اجرای این طرح دستمزد بر اساس کار انجام‌شده پرداخت می‌شود نه بر اساس ساعات کار فیزیکی.

پس از اجرای این طرح، مشکلات یکی پس از دیگری خود را نشان داد و کم‌کم سروصداها خوابید و دیگر در تیتراژ خبرها چیزی از این طرح بزرگ دیده نمی‌شود؟ هیچ کس هم نمی‌پرسد اجرای آزمایشی این طرح چه بر سر زنان شاغلی آورد که مشمول این طرح شده بودند.

اداره‌ی میراث فرهنگی یکی از اداراتی بود که این طرح در آنجا اجرا شد. بسیاری از کارمندان (بیشتر زنان) شامل این طرح شدند. با یکی

فراموش کرده و هیچ‌گاه برای خودش کسی نبوده و حالا سرنوشتش گدایی است و...

هنوز هم بسیاری از زنانی که سال‌ها عمر و جوانی‌شان را صرف امور خانه‌داری می‌کنند. کارهایی از قبیل خیاطی بافندگی، شست و شو، رفت و روب و... را انجام می‌دهند. انواع ترشی و مربا و غذاها را آماده می‌کنند و تنها سهمشان از زندگی‌ای که می‌سازند فقط سهم الارث اندکی است که ...

مجبورشان می‌کنند. در مقابل دو ماه یا سه ماه است که یک سری دورکارها خانه نشسته‌اند، چون هیچ کاری برایشان تعریف نشده ولی چون سرپرستان از دوستانشان است، برایشان گزارش کار رد می‌کند. حقوق کامل هم می‌گیرند. تبعیض همه جا هست.

برای خود من خیلی غیرمنتظره این اتفاق افتاد. ضربه‌ی بدی بود. ۴ یا ۵ سال کار در سمت‌هایی کار کرده بودم و از نظر کاری رزومه‌ی خوبی داشتم. ما را فرستادند به محلی در تهران که قرار بود همایشی در آنجا برگزار شود. ولی آنجا، چون دور کار بودیم، هر کاری به دستشان می‌رسید، به ما می‌دادند، مثل لوله کردن پوستر همایش و ... به اسم اینکه دور کار بودیم. مرخصی نداشتیم حتی ساعتی. اگر دیر می‌رفتیم کسر کار حساب می‌شد...

فکر می‌کنی چرا طرح دورکاری را اجرا کردند؟

چیزی که خودشان گفتند برای صرفه‌جویی در انرژی. می‌گفتند ببینید چقدر کمتر آب و برق و ... مصرف می‌شود. ولی طرح دورکاری در کشورهای دیگر هزینه‌ی رفت‌وآمد اینترنت و برق و ... را می‌دهند، در یک دوره ای کرایه‌ی ماشین هامان را هم خودمان می‌دادیم. واقعاً نمی‌دانم چرا این کار را کردند. تمرکز دایی! احساس می‌کنند فتنه از ادارات است. کارمندان را از محل کار دور کنند. می‌خواهند تهران را به خاطر شلوغ نشدن سیاسی، خالی بکنند.

حال وضع به چه منوال است؟

خب کارها آن‌طور که می‌خواستند پیش نرفت. حالا قرار است دورکارها را برگردانند ولی تا دوباره کارها به روال سابق برگردد کلی طول می‌کشد. در این وسط نمی‌دانید چه بر سر خانواده‌ها آمد. وقتی می‌خواستند خانمی از همکاران ما را به شهرستان منتقل کنند، گفته بود که همسر موافقت نمی‌کند به شهرستان بروم. مسئول ایشان گفته بود «این که مشکلی نیست طلاق بگیر.»

در این مدتی که دور کار بودم ناامنی شغلی را بسیار خوب تجربه کردم. هر روز منتظر بودم اخراج شوم. به دلیل اینکه امکان دیگری برای کسب درآمد نداشتم ناگزیر بودم بمانم و با این شرایط بسازم. برای کسانی که صاحب همسر و فرزند هم بودند شرایط به همین گونه بود. درآمدمان کمتر شده است طبیعتاً این مسأله سبب می‌شود که امکانات کمتری را

از این زنان صحبت کوتاهی داشتیم. دختر جوانی با مدرک لیسانس و ۶ الی ۷ سال سابقه‌ی کار.

می‌دانید از چه زمانی بحث دورکاری مطرح شد؟

دقیقاً نمی‌دانم، ولی این طرح در مجلس هم که مطرح شد اما اصلاً اسم سازمان ما نبود. یک دفعه در عرض یک ماه بحث انتقال معاونت‌هایمان به استان‌ها مطرح شد و در عرض یک هفته معاونت صنایع‌دستی ما منتقل شد اصفهان. با چه فضاحتی همکاران ما را منتقل کردند. چه خانواده‌هایی که از هم نپاشید! بعد از آن، معاونت پژوهشگاه ما را منتقل کردند شیراز و بعد ساختمان پژوهشگاه هنرهای سنتی واقع در خیابان آزادی با یک کتابخانه‌ی عظیم. همه را جمع کردند. کتاب‌ها را نتوانستند ببرند و خیلی‌ها پیش هم از بین رفت. هم زمان با این مسأله، بحث دورکاری هم مطرح شد. یک دفعه دستور دادند ۵۰ درصد نیروی شاغل باید دور کار شوند آن‌هایی که نمی‌توانند بروند استان‌ها، باید دور کار شوند... یکی از دورکارها من بودم.

طبق چه برنامه‌ای این کار را انجام دادند؟

هیچ برنامه‌ای برایش نداشتند. اینکه چه کاری باید به این کارمندان داد، چگونه باید به آنها حقوق داد... فقط گفتند باید دورکاری کرد.

بماند که با چه فضاحتی ما را از اداره بیرون انداختند. یک روز آمدند وسایل مرا جمع کردند و مرا توی سالن نشاندند با برخورد‌های بد. حتی همکارانی که دور کار نشده بودند با ما مثل جزمی‌ها رفتار می‌کردند که مثلاً شما دور کار شدید. همه ما فکر می‌کردیم که انتهای این طرح اخراج است که برای همه‌ی ما این تبعات بسیار بدی داشت، برای من که مستقل زندگی می‌کنم و تمام درآمد من از این اداره است و یا آقایونی که باید خرج خانه و خانواده‌شان را بدهند.

سه ماه اول دورکاری کلاً به ما ۳۰۰ هزار تومان دادند. بماند که الان بعد از سه سال دو سال و نیم خیلی از همکارهای ما که از پژوهشگاه دور کار شده‌اند هنوز ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار تومان می‌گیرند. خیلی از مزایایی که سازمان می‌دهد به آنها تعلق نمی‌گیرد. به آنها وعده داده بودند زمین می‌دهند وام می‌دهند که به خیلی از این وعده‌ها عمل نکردند. برنامه نداشتن خیلی بد بود. باعث شد یک سری همکاران هر روز دارند می‌روند سرکار. یک سری‌شان تا ساعت ۱۱ و ۱۰ شب کار می‌کنند.

خودسوزی و خودکشی

فریاد کمک طلبی زنان مناطق محروم لر نشین

شهناز نیکوروان

طبق آمار پزشکی قانونی کشور بین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۱ بیش از ۳۰ هزار نفر بر اثر خودکشی جان خود را از دست داده اند. (۱)

به گزارش تهران امروز، «جعفر بوالهروی» رئیس انستیتوی روان‌پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران می‌گوید: «آمار اقدام به خودکشی‌ها، ۱۰ برابر بیش از خودکشی‌های منجر به فوت است.»

البته باید اشاره کرد در ایران، سال‌ها طول کشید تا مسئولان از انکار آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی جامعه دست بکشند، اما اکنون این انکار خود را از موضع عدم اعلام درست و دقیق آمار خودکشی نشان می‌دهد و پزشکی قانونی نیز مدعی است نگاه سنتی خانواده‌ها به مسئله خودکشی در کشور ما باعث می‌شود تا به آمار دقیق و صحیح دسترسی نداشته باشیم چون در بسیاری از شهرها خودکشی هر یک از افراد خانواده موجب بی‌حیثی و بی‌آبرویی خانواده می‌شود و این امر سبب می‌شود مرگ ناشی از خودکشی هرگز اعلام نشود. اما با این حال دسترسی به آمار تا حدی وجود دارد که بتوان به آنها استناد کرد.

بر اساس آمارهای رسمی منتشر شده آمار خودکشی در ایران روزبه روز افزایش می‌یابد و هر روز ۱۱ نفر خودکشی می‌کنند. آمار خودکشی در زنان متأهل بیش از دختران مجرد می‌باشد (۲) و مهم‌تر از همه استان‌های محروم کشور صدرنشین جدول این آمارها می‌باشند.

استان‌های ایلام، خوزستان، لرستان، کرمانشاه، گلستان و کهگیلویه و بویراحمد بیش‌ترین میزان خودکشی در کشور را دارند. (۳)

امیل دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی تعریف روشنی از خودکشی در کتاب معروف خود به نام خودکشی ارائه می‌دهد و معتقد است: «خودکشی یعنی هرگونه عمل و رفتاری که متاثر از عوامل

بتوانی برای خانواده‌ات فراهم کنی. وقتی شبح بیکاری و نداشتن درآمد، تمام مدت روی سرت باشد چگونه مادری برای فرزندت خواهی بود؟! هنوز هم نمی‌دانیم چه بر سر ما خواهد آمد.

اگر امکانش را داشتم حتماً استعفا می‌دادم ولی شما کاری سراغ دارید؟



چهارم حال و بختیاری بالاترین آمار خودکشی را داشته است. مردان با سلاح گرم و حلق آویز کردن و زنان با دارو و سموم اقدام به خودکشی نمودند. (۷)

از اوایل قرن بیست و یکم بیشتر استنباط این است که افزایش آمار خودکشی ناشی از زندگی ماشینی است و طبق ادعای عده‌ای از روانشناسان خودکشی یکی از معضلات بزرگ جامعه سرمایه داری است اما بر اساس این ادعاها قاعدتا باید فاکتورهایی را برشمارد که منجر به خودکشی در این جوامع می شود و در رابطه با آنها به بحث و بررسی پرداخت. آنچه مسلم است ماشینی یا صنعتی شدن جوامع با رشد سرمایه‌داری همراه بوده است گرچه در این جا هدف بحث علمی و روانشناسی خودکشی مطرح نمی باشد اما پرداختن مختصری به چرایی خودکشی بحث برای ورود به مقوله خودکشی در مناطق محروم ایران و فاکتورهای موثر بر اقدام به خودکشی و افزایش آن، با توجه به شرایط سخت زندگی مردم این مناطق لازم و ضروری به نظر می آید.

اکثر روانشناسان و جامعه شناسان خودکشی را پدیده‌ای اجتماعی می دانند که حاصل روابط اجتماعی می باشد اما باید گفت یکی از مهم‌ترین فاکتورهای موثر در خودکشی در مناطق محروم را می توان مشکلات اقتصادی مانند فقر و بیکاری در این استان‌ها دانست که بخش عظیمی از این مشکلات مربوط به عدم توسعه یافتگی اقتصادی و اجتماعی این استان‌ها می باشد. علاوه بر این فاکتور بسیار مهم که تبعات اجتماعی و فرهنگی بسیاری را به دنبال دارد، باید به ویژگی‌های فرهنگی خاص حاکم بر اقوام ساکن در این استان‌ها، به خصوص استان‌های لرنشین مانند: ایلام، خوزستان، لرستان، کهگیلویه و بویر احمد و چهار محال بختیاری در ارتباط با زنان اشاره کرد، مانند فشارهای روحی و روانی ناشی از تفاوت نگرش به زندگی، اعتیاد همسر، عدم موفقیت در تشکیل خانواده و از سوی فشارهای روانی ناشی از شرایط اجتماعی، ازدواج‌های اجباری و محرومیت‌ها و ناملایماتی که برای فرد قابل تحمل نمی‌باشند. زنی که با اجبار پدر و خانواده پا به خانه بخت می گذارد اما با زندگی بی‌سروسامانی مواجه می شود که هیچ گریزی ندارد، "با پیراهن سفید آمده باید با کفن سفید خانه شوهر را ترک کند"، تا چه مدت خواهد توانست ناملایمات زندگی را تحمل کند؟ اعتیاد همسر، کتک خوردن، فقر، بیکاری همسر و... از طرفی هیچ حامی

مختلف برای حذف خود صورت می گیرد. این حذف خود ممکن است برگرفته از عوامل مختلفی می باشد.»

تعریف خودکشی هرچه باشد ناشی از آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. خودکشی اتفاقی نیست که در یک لحظه صورت گیرد بلکه خودکشی حاصل استیصال و بی‌پناهی انسانی است که شاید روزها و ماه‌ها و سال‌ها به آن اندیشیده و با آن خو گرفته چرا که راه حل دیگری پیش روی خود نداشته و چشم اندازی است که بحران‌های سخت زندگی را با آن به سامان رساند.

حکومت نیز خود اعتراف می کند که مشکلات اقتصادی به خصوص بیکاری در استان‌های محروم مانند ایلام از دلایل اصلی اقدام به خودکشی در این منطقه است. عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس درباره بیکاری و پیامدها و تأثیرات آن در یکی از استان‌های کشور گفت: علت‌العلل، ام‌الفساد و مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در موضوع تلخ خودکشی و خودسوزی، بحث بیکاری است. (۴)

رئیس اوژانس اجتماعی کشور دکتر حبیب الله مسعودی فرید در گفتگو با خبرگزاری ایسنا با انتقاد از این که هنوز موضوع خودکشی یا حتی سلامت روان در اولویت کار سیاست‌گذاران و برنامه ریزان حوزه سلامت کشور قرار نگرفته است، می‌افزاید: هر یک درصد افزایش در نرخ بیکاری، ۷۹ درصد به افزایش نرخ خودکشی افراد زیر ۶۵ سال می‌افزاید. (۵)

در سال ۱۳۸۳ نرخ اقدام به خودکشی در ایلام و خوزستان ۷۰٫۱ در هر صد هزار نفر بوده و همچنین لرستان با ۱۱٫۴ در هر صد هزار نفر در رتبه بعدی و استان کهگیلویه و بویر احمد نیز با ۹٫۲ در هر صد هزار نفر استان محروم دیگری است که در رده های صدر جدول آمار خودکشی کشور قرار دارد که در سال ۹۱ به رقم ۱۸ در صد هزار این استان افزایش یافته است (۶) و باید اشاره کرد که در سایر استان‌ها نیز به ترتیب این آمار نه تنها کاهش نیافته بلکه تا سال جاری سیر صعودی داشته است. هرچه مشکلات اقتصادی و اجتماعی افزایش می یابند، خودکشی نیز افزایش می یابد چون بر اساس یافته‌های آماری همبستگی بین این فاکتورها و اقدام به خودکشی رابطه ای مستقیم وجود دارد. و متأسفانه در سال ۱۳۹۲ استان‌های کهگیلویه و بویر احمد و

می‌دانند که ریشه علمی و روانشناسی ندارد و انتظار دارند که مردم با روی آوردن به دین و قوی کردن ایمان‌شان به خدا از اقدام به خودکشی خودداری کنند.

در روزهای گذشته نیز شاهد اخبار تکان دهنده خودسوزی دو خواهر نوجوان درودی در مقابل دادگستری درود بودیم. این از جمله مشکلات فرهنگی بزرگی است که زندگی دختران و زنان را در این مناطق به شدت تهدید می‌کند. پرداختن دپه با زندگی دختران نوجوان و یا همان فرهنگ منحط "خون بس" که اکنون دوباره در حال احیا شدن است. تهدید بزرگی است که به علت عدم وجود سازمان‌ها یا نهادهای مترقی و مردمی زندگی و سرنوشت زنان و دختران را در این مناطق تهدید می‌کند. در جوامع پیشرفته کنونی در اروپا جامعه و دولت خود را موظف به حمایت از زنانی می‌داند که آسیب دیده یا در معرض آسیب پذیری جسمی یا روانی می‌باشند و مراکزی به همراه مشاورین حضور دارند تا به این زنان کمک کنند تا جایگاه اجتماعی خود را مجدداً به دست آورند و در اکثر موارد قانون حامی زنان است. البته باید گفت که این امکان حاصل مبارزه و تلاش پیگیر زنانی بوده که سال‌های سال برای رسیدن به این خواسته‌ها تلاش کردند و دست از زندگی و آسایش خود شسته‌اند. در ایران نیز با ایجاد خانه‌های امن برای زنان و دخترانی که در معرض خطر می‌باشند می‌توان از افزایش روزافزون خودکشی و فرار دختران و گرفتار شدن در باندهای خطرناک تن فروشی، اعتیاد و قاچاق جلوگیری کرد.

در پایان باید گفت که خودسوزی و خودکشی این دختران نوجوان و سایر زنان فریادی است که جامعه و تک‌تک ما را به کمک می‌طلبد و باید برای کمک به این انسان‌ها ما چون زنانی پیشگام قدم جلو نهاده و بهر شکل ممکن از وقوع این جنایت فجیع جلوگیری کنیم.

منابع:

<http://mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=187563>

<http://www.asriran.com/fa/news/330338>

<http://ebnat.ir/?part=mobile&inc=news&id=48646>

<http://www.tabnak.ir/fa/news/325224>

در این بحران ویران کننده ندارد. همه این مشکلات روزی کاسه صبر او را لبریز خواهد کرد و راهی جز خودکشی نمی‌یابد. به هر حال در محیط‌هایی که امکان طلاق و جدا شدن مشکل بزرگی باشد احتمال خودکشی بیشتر است.

در مقایسه بین استان‌های توسعه‌یافته و کمتر توسعه یافته کشور شاهد این هستیم که نسبت طلاق در استان‌های کمتر توسعه یافته مثل ایلام و لرستان نسبت به استان‌های توسعه یافته‌تر مثل گیلان و تهران پایین‌تر است اما در عوض اقدام به خودکشی و خودسوزی زنان بالاتر است. (۸)

وقتی خانواده و جامعه هیچ حمایت و کمکی به زنان آسیب دیده نمی‌کنند، بعد از این همه مشکلات پناهگاه آخر جایی جز آغوش سرد خاک نخواهد بود، پایان همه چیز! برای زنی که هیچ راهی ندارد. این یک معضل عظیم اجتماعی است که هرچه تنگناهای زندگی عرصه را بر مردم مناطق محروم تنگ می‌کند به اشکال مختلف عوارض ناشی از آن مانند: اعتیاد، تن فروشی، خودکشی، طلاق و... خود را بیشتر بروز می‌دهد. خودسوزی زنان در استان‌های ایلام، خوزستان و کهگیلویه و بویر احمد و لرستان بعد از نرخ بیکاری و فقر و مهم‌تر از همه توسعه نیافتگی، این استان‌ها را در صدر اخبار و آمار قرار داده است. حل مشکل اشتغال و استقلال مالی زنان و دختران در این مناطق می‌تواند گره بزرگی از مشکلات آنان را در این مناطق باز کند.

خودسوزی پنج زن باردار در خرم‌آباد در ماههای پایانی سال ۱۳۸۹ (۹) فاجعه بزرگی بود که حاصل یک سیستم بیمار و نابرابر جامعه است، مادری که منتظر تولد فرزندی است و این انتظار شیرین‌ترین لحظات زندگی است، برای او چه اتفاقی می‌افتد که به شعله‌های آتش تن می‌سپارد؟ و چرا؟ چرا مرگی به این شدت خشن؟ آیا این خودویرانگری را می‌توان حس کرد؟ راهی که قربانی، قربانی فقر و بدبختی و بی‌پناهی انتخاب کرده، راهی بسیار تکان‌دهنده است، گویی قربانی هرگز حس و درک نشده است! گاهی وقتی جامعه به یک انسان پناه نمی‌دهد، خانواده به او پناه می‌دهد، اما زنان مزبور گویا راه به هیچ پناهگاهی نداشته‌اند.

جای تاسف بسیار است که سردمداران حکومتی نه تنها هیچ اهمیتی به این مشکل نمی‌دهند بلکه علل خودکشی را در عواملی

<http://aftabnews.ir/vdca0an6o49n601.k5k4.html> (↵)

<http://isna.ir/fa/news/93062212686> (↵)

<http://www.bornanews.ir/Pages/News-133044.aspx> (↵)

<http://tnews.ir/news/484A17356138.html> (↵)

<http://www.ilna.ir/news/news.cfm?id=203220> (↵)